

سیاوش پیشیری

می نویسد:

# آذر آذربایجان

سیاوش پیغمبری

می نویسد:

آذد  
آذد بایگان



انتشارات: پرنک



آذر، آذر ریاگان  
سیاوش بشیری  
چاپ اول - پاریس ۱۳۶۳  
انتشارات پرنگ

COPYRIGHT © 1984 BY SIAVASH BASHIRI

All rights reserved. No part of this publication may be reproduced,  
stored in a retrieval system, or transmitted in any form or by any means  
electronic, mechanical, photocopying, recording, or otherwise,  
without the prior permission of the copyright owner.

تمامی حقوق سرای نویسنده محفوظ است

## لیپاچه

سهمناک مصیبتي است این که تاریخ بماند ، زمان بگزید و نسلهای که  
می آیند فراموش کنند در مرور لحظه های تاریخ چه نشیب و فرازهایی بر زاد گاهشان  
رفته ، چه حواسه های آفریده شده و چه بهانه هایی همیشه برای "خیانت" •  
جمعی سرسپرد وجود داشته است .

سهمناک مصیبتي است که در وانفسای بیطری جامعه ای بی تفاوت ،  
سهی از نیروی مارزه ملی به کار روشنگری گذشت ، تاریخ ، بلا و شادمانیها و  
قصه خدمت و خیانت بگزید .

..... و سهمناک تر آنکه نسیان ، فراموشی و بی تفاوتی بی تفاوتها  
زمینه ساز بی وطنانی گردد که باز به اشاره ولینعمت های چپ و راست دراندیشه  
تکرار همان قصه های استخوان سوز ، همان خود مختاری طلبی های ، همان  
آزادی خواهی ها ، همان استقلال جوئی ها برآیند .

..... و آذر ، آذر ریا گان ، به تعبیری ضرورت زمان برای مقابله  
با این سهمگینی هاست ، چرا ، که باز نعره شوم استعمار از حنجره " این و آن " •  
بلند است و آذر ریا گان و کردستان و خوزستان ایران بهانه ای شده است تا  
غول تجزیه طلبی از بند رها گردد او بار دیگر خاک خونین گرامیان را به بلا  
واگذارد .

از بلند ای غروری که ایرانی بودن من است ، همه تن ذرهای کوچک  
و بی مقدار میشوم و به التماش می نشینم تا سل نوبای مصیبی کشیده مان این  
مختصر ره آورد صادقانه را بپذیرد ، بخواند و در روشی تاریخ گام برد ارد .  
کسی می گفت : اگر تاریخ ، خاصیت تجربه اندوزی نداشته باشد ، راستی  
به چه کار می آید ؟  
همین و همین !

سیاوش پسبری

# آذربایجان

## آذر،

انتخابات دوره چهاردهم  
بیشه وری کیست؟  
امتیاز نفت شمال

در آغاز خرداد ماه سال ۱۳۲۲ فرمان انتخابات دوره چهاردهم مجلس شورای اسلامی صادر شد . یکسال و نه ماه از اشغال نظامی ایران توسط متفقین می گذشت . علی سهیلی نخست وزیر ایران بود و پیش از صدور فرمان انتخابات و طی گفتگویی با خبرنگار روزنامه اطلاعات که در شماره ۱۵۱۸۵ این روزنامه بتاریخ ۱۳۲۲/۲/۱۱ چاپ شد ، گفت :

..... من به این نتیجه رسیده ام که باید انتخابات کامل‌آزاد باشد تا ملت بحق سلام و قانونی خود برسد و مردم از حق خود استفاده کند . البته حکومت نظامی ملطفی خواهد شد و از آزادی مجامع نیز حمایت نمی شود .....

بد نتیجہ صدور فرمان انتخابات ، مقدمات برگزاری آن تدارک دیده

شد و هبات نظارت بر کار انتخابات تهران به ریاست سید محمد صادق طباطبائی بکار پرداخت ، اما ، به علت پریشان حالی های جامعه تحت اشغال ، مقررات حکومت نظامی همچنان برقرار بود و سه مین جهت بنا به خبر مندرج در شماره ۲۶ روزنامه رزم بتاریخ ۱۳۲۲/۵/۳۱ ، هیات نظارت بر کار انتخابات تهران به اتفاق آرا تصمیم گرفت تا زمانی که حکومت نظامی در تهران برقرار است ، از شروع مقدمات انتخابات خودداری کند .

احزاب و دستجات سیاسی به سهانه برقراری حکومت نظامی، دولت و دربار را در هدف حملات خود قرار دادند، تا جایی که فربدون کشاورز و دکتر راد منش، اعضای حزب توده ایران، حتی دو سال بعد، در مصاحبه‌ای با خبرنگاران خارجی که ترجمه آن در شماره ۴۵۹ روزنامه ایران مابین تاریخ ۱۸ آذرماه ۱۳۲۴، یعنی همزمان با اوج سحران جدائی آذربایجان، بحث رسید، گفتند:

..... دولت سر خلاف قانون اساسی، از این کارت جبره سدی را سرای رای دادن، شرط قرارداد و جون کارگران و دهقانان حزب توده متناسب فقر فوق العاده سرای عدا و دوای خود و فرزند انشان کارت جبره سدی خود را قلا، به محتکرین در سارار ساه فروخته بودند مان ترتیب از رای دادن محروم شدند.....

ما اینهمه انتخابات دوره چهاردهم سرگزار شد و سیاری از مخالفان دولت، علی رغم پیشداوریهایی که می‌کردند سرازندوق انتخابات بیرون آوردند. دکتر محمد مصدق (صدق‌السلطنه)، سید جعفر پیشه‌وری و روح‌مرفه هشت نفر از کاندیداهای حزب توده ایران از این جمله بودند. در این انتخابات سید ضیاء الدین طباطبائی نیز از بیزد به مجلس شورای اسلامی راه یافت و بدین ترتیب دوره چهاردهم مجلس بعنوان مجمعی از نمایندگان شدت مخالف یکدیگر درآمد.

هنگام طرح اعتبار نامه سید ضیاء الدین طباطبائی، اعضای فراکسیون حزب توده و دکتر محمد مصدق بعنوان مخالف ثبت نام کردند و جون دکتر مصدق علاقمند بود بهر نحو که شده بشاره علیه سید ضیاء‌پردازد، از اعضای حزب توده خواست که مخالفت خود را پس‌گیرند و به او فرصت دهند تا همه آنچه را که حزب توده در مخالفت با سید ضیاء، می‌خواهد انجام دهد، وی یکتنه بعهده بگیرد. دکتر مصدق گفت:

..... این طور شهرت داده بودند که من در حزب توده هستم و با حزب توده بستگی دارم و بجهت بستگی ما حزب توده با آقای سید ضیاء الدین مخالفت می‌کنم. من بیست و دو سال است که با ایشان مخالفم. از آغاز این مخالفت در حزب توده خواهش می‌کنم که مخالفت خود را پس‌گیرند و اگر پس‌گیرند من در اینجا هیچ صحبت نخواهم کرد.....

فراکسیون حزب توده نیز که هرگز در عمر خود ، چنین گذشت هائی نداشت ، نه تنها مخالفت خود را پس گرفت بلکه در روزنامه رهبر شماره ۲۴۱ سالاریخ ۱۷ اسفند ماه ۱۳۲۲ ، دکتر مصدق را بعنوان :  
..... یکی از سرگترین عناصر ملی و مظہر اراده ایران .....  
معرفی کرد .

پس از سخنان دکتر مصدق ، سید ضیاء الدین طباطبائی به دفاع از اعتبار نامه خود برخاستو در همین حوابگوئی بود که استناد سر سپردگی دکتر مصدق را به انگلستان و دخالتی را که سفارت انگلیس در گماشتن وی به استناد اری فارس بعمل آورده بود ، فاش ساخت . با اینهمه مخالف خوانی مصدق السلطنه موثر نیفتاد و با تصویب اعتبار نامه سید ضیاء الدین طباطبائی وی نیز توانست در کنار سایر نمایندگان به مجلس شورای ایلی راه پیدا کند ، اما وضع در مورد سید جعفر پیشه وری گونه ای دیگر داشت . همه می دانستند که حضور ارتضیخ در شمال ایران سبب شده که پیشه وری و حاج رحیم خوئی از تبریز به نمایندگی مجلس شورای ایلی انتخاب شوند . مخالفت با اعتبار نامه سید جعفر پیشه وری و حاج رحیم خوئی در واقع مخالفت با نحوه برگزاری انتخابات در شهر اشغالی تبریز بود و حضور ارتضیخ در محل انتخابات و اعمال فشاری که از سوی فرماندهان نظامی شوروی برای انتخاب پیشه وری بعمل آمده بود ، صحت و سلامت انتخابات را مورد سؤال قرار می داد . باید توجه داشت که پیشینه سید جعفر پیشه وری و سر سپردگی او به " باقر اوف " ، عوامل دیگری بود که مخالفت با اعتبار نامه وی را ضروری می نمود . حال بینیم پیشه وری کیست و تا روزی که با نزدیک به شانزده هزار رای از تبریز انتخاب شد ، چه گذشته ای را با خود کشانده است .

پیشه وری در مقاله مفصلی موسوم به " سر گذشت من " که در شماره ۹۱ روزنامه آذربایجان زده هم آذر ماه ۱۳۲۲ جاپ شد ، نوشت :

..... از نقطه نظر زندگی خصوصی ، سر گذشت من طنطه و شعشعی ندارد . در زاویه سادات خلخال در سن ۱۲۲۲ متولد شدم . در اثر - حوادث و زد و خورد ها در سن دوازده سالگی مادر خانواده خود به قفقاز مهاجرت کدم و از آن تاریخ در تلاش معاش قدم گذاشت . در مدرسه ای که

تحصیل می کردم وارد کار شدم . آنها مانند نفر مستخدم ساده خدمت کردم . پس از خانه مدرسه در همانجا به معلمی پرداختم . پس از انقلاب کمیر ، اقیانوس نهضت اجتماعی مرا هم مانند سایر جوانان معاصر از حای خود تکان داده ، بعدها مارزه سیاسی انداخت ، در راه آزادی ملل روسیه علاوه خالت داشتم . در این کاربزرگ و بر افتخار علاوه سر مارزه آزادبخواهی بک نظر ملی هم مرا تحریک می کرد : من می داشتم که نحات و سعادت ملت و میهن من در پیشرفت رژیمی است که انقلابیون روسیه می خواهند و اگر غیر از لوای بر افتخار لین ، سرق دیگری در روسیه در اهتزاز باشد ، آزادی و استقلال ملت ایران همیشه در معرض خطر خواهد بود . . . . .

پیشہ وری در همین مقاله از پیوستن خود به گروه جنگل و ایام زندانش

سخن گفته ، می نویسد :

..... نهضت حنگل مرا هم مانند همه آزادبخواهان ایرانی حلب نمود ، . . . . . اتفاق دوستان صمی خود که اغلب آنها توی حزب توده هم هستند درده ، شهر در فروت ، زیر آتشگله توپیش می رفتیم ، کار می کردیم و نمرد می نمودیم . . . در حریان نهضت حنگل سنا به تصمیم ملیون گلان به تهران آمدم و در آنها سازمان سیاسی و شورای مرکزی اتحاد به کارگران را تشکیل دادم و ارگان آن روزنامه "حققت" را منتشر کدم . . . تمام سر مقاله های روزنامه حققت راستنای جند مقاله از قلم من تراویش کرده است . در دوره رضا خان چهار سار مرکز ما را بواسطه سازد اشت و توفیق منحل کردند ، ولی ما که خود را سریازان راه آزادی می دانستیم پست خود را ترک نکرد ، پیشین مرکز را تشکیل دادیم ، فعالیت مطبوعاتی خود را به اروپا منتقل کرد ، روزنامه و مجلات خود را توانستیم از دیوار حبیبی که پلیس رضا خان دور ایران کشیده بود به ایران سراسیم . . . بالاخره در ۱۳۰۹ بازداشت شدیم . . . هشت سال تمام در قصر به غیر از ما زندانی سیاسی نمود . . . بالاخره بعد از ۸ سال پنهان و سه نفر را نزد ما آوردند . اینها همه تحصیلکرده و کتاب خوانده بودند ، ولی تجربه ما را نداشتند . . . تحریبیات خود را در اختیار آنها گذاشتیم . . . در سال ۱۳۱۹ پس از ده سال زندان به کاشان تعیید کردند . . . سپس ما را با بیست و دو نفر دیگر به زندان فرستادند . فقط بیست روز بعد از فضله شهربور توانستم رهایی بانه خود را به تهران سراسیم و اسک نه ماه است که آزیز را منتشر می کنم . . . . .

پیشہ وری در همین مقاله از هدفهای خود سخن می گوید و می نویسد :

..... اگر حزب توده و رفقای آزادبخواه آذر را بیحان متوانند تصمیم کنند مرکزی حزب توده را عملی کرده ، مرا به مجلس بفرستند ، من در خود آنقدر

صیحته ایمان سراغ دارم که بتوانم شهرت بلند آذربایجان را لکه دار نکنم،  
... ما مجلس را هدف و مقصد اساسی نمی دانیم و برای رفقای خود آنرا  
یک مقامی تصور نمی کنیم، بدین واسطه ما فقط سربازان خود را درینگ  
سنگر جلوتر می بینیم و برای رسیدن به آرمان اساسی خود که ایجاد یک  
ایران آزاد دموکرات ملی است راه ساز می کنیم .....

تلاش و کوشش فراکسیون حزب توده و همچنین دکتر محمد مصدق  
که عقیده داشت طبق اصل هفتم قانون اساسی اکثریت در رای وقتی حاصل  
می شود که نسبت به مطلب مورد بحث ، نصف به علاوه یک از حاضران ، رای  
بدهند و از یکصد نفر نمایندگان حاضر ۵۰ نفر رای مخالف داده اند لذا  
اعتبار نامه ها قانونا بلا تکلیف است و می بایست مجدد ابه رای گذاشته شود  
موثر نیفتاد و سرانجام اعتبار نامه سید جعفر پیشه وری و حاج رحیم خویی رد  
شد ، در حالی که سایر نمایندگان تبریز : آقایان شفیعی ، رفیعی و  
اسکندری توانستند اعتبار نامه خود را از تصویب گذرانده و بعنوان نمایندگان  
مردم تبریز به مجلس راه پیدا کنند . از نکات جالب یکی هم اینکه دو نفر از  
اعضای حزب توده ایران ، یعنی ایج اسکندری و رحمانقلی خلعتبری در صف  
مخالفان پیشه وری رای دادند و بهمین سبب اند کی بعد رحمانقلی خلعتبری  
به بهانه برگزاری مجلس ترحیم رضا شاه کبیر در شهسوار از حزب اخراج گردید .  
با رد اعتبار نامه پیشه وری ، وی که " مجلس را هدف و مقصد اساسی"  
نمی دانست و بدنبال " ایجاد یک ایران آزاد دموکرات ملی " بود ، رفت تا  
هدف و خواست خود را از طریق دیگری دنبال کند . هدف و خواستی که در  
سال ۱۳۲۴ در فرقه دموکرات مجال نمایش پیدا کرد ، اما در گستره سیاستهای  
روز و در شرایطی که ایران همچنان تحت اشغال متفقین بود ، حوادث و رویداد  
های دیگری زمان را آبستن می کرد که بی شبه ، نگرشی سریع بر آن ، برای  
ذرک شرایط نابسامان آنروزها ضروری است .

روز دهم مرداد ماه سال ۱۳۲۳ نخستین کنگره حزب توده ایران آغاز  
بکار کرد و بدنبال آن حزب توده کوشید تا با بوجود آوردن حوادث و وقایع  
گونه گونی در زمینه مسائل کارگری و دهقانی ، جای پای محکمی برای هدفهای  
بعدی خود جستجو کند . اولین جریان عملی این تلاشها در اصفهان صورت

گرفت. حزب توده با تحریک کارگران علیه صاحبان کارخانه ها شرایطی پدید آورد که بعوجب آن کارخانه ها تعطیل و صاحبان کارخانه ها عازم تهران گردیدند تا مشکلاتناشی از بروز حادثه را با هیات دولت بررسی کنند .

تقی فداکار عضو فراکسیون حزب توده در مجلس شورای اسلامی که در راست اتحادیه های کارگری وابسته به حزب توده قرار داشت ، بصلاحیت مرکزی ، از فرصت بهره جسته ، سراسیمه عازم اصفهان گردید و با القای این طرز فکر که کارخانجات متعلق به کارگران است ، انبار کارخانه ها را گشود و کارگران را به کار عودت داد .

ساعده که در این زمان نخست وزیر ایران بود ، در پاسخ تلگرام تقی فداکار که مراتب را به نخست وزیر اطلاع داده بود ، نوشت

"..... مطابق قانون مجازات عمومی بدون رضایت صاحب خانه نمی توان وارد خانه شده و دخالت و تصرف در اموال و امور او کرد ....."

پاسخ ساعده وقتی به اصفهان رسید که به تحریک تقی فداکار ، کارگران وابسته به حزب توده گروه های گونه گون ضربت تشکیل داده و دادگاه های اختصاصی و انقلابی آنها در کارخانه ها ، کارتتبیه ، جریمه ، مجازات و محکمه مخالفان را آغاز کرده بودند .

نظیر حوادث اصفهان در مازندران و تبریز نیز رخ داد و در مورد اخیر با اقدامات تحریک آمیز "خلیل انقلاب آذرب" عده ای کشته و جمع بیشتری مجرح گردیدند .

همزمان با این رویدادها در کردستان شخصی موسوم به محمد رشید تبعه دولت عراق دست به آشوب زده بود و در جنوب ناصر و خسرو قشقاچی با ادعای خود مختاری طلبی ، امنیت را از منطقه ربوه و با استفاده از شرایط ناگوار اشغال ملکت ، فاجعه فراموش ناشد نی سعیرم را بوجود آوردند .

در کشاکش این سوریدگیها ، کرمین به اشاره استالین و با بهره گیری از فرصت اشغال نظامی ایران ، ماجراهی امتیاز نفت شمال را بعنوان مشکلی کار ساز مطرح کرد . در این زمان ایالات متحده امریکا با تما منیرو می کوشید با جای پائی بر سر سفره گستردگی نفت ایران برای خود جستجو کند . دولت

ساعده میسیونی تحت نظارت دکتر ملیسپو و به عضویت و بیان مستشار امریکائی  
انتظام، نخعی، پیرنیا و آرام بمنظور رسیدگی به پیشنهادهای رسیده از  
سوی شرکت‌های امریکائی و انگلیسی تشکیل داده بود و هور فرزند رئیس  
جمهوری اسبق امریکا و کرتیس کارشناس امریکائی با هزینه دولت ایران مطالعاتی  
را در این زمینه آغاز کرده بودند.

خبرهای مربوطه تشکیل این کمیسیون و حضور کارشناسان امریکائی  
در متن و حاشیه آن، سبب گردید که حزب توده به اشاره مسکو با پخش شایعات  
و تحریک اعصاب مردم، زمزمه مخالفت با روش دولت را همه گیر کند، تا جائی  
که روز ۲۷ مهرماه ۱۳۲۳ ساعد، نخست وزیر، طی نطقی مواضع دولت را در  
برابر مساله نفت اعلام داشت و گفت:

..... در جلسه ۱۱ شهریورماه ۱۳۲۳ هیأت وزیران ..... تصمیم گرفته  
شد که قبل از روشن شدن اوضاع اقتصادی و مالی دنیا و استقرار صلح عمومی  
مطالعه اعطای هیچگونه امتیاز خارجی مقتضی و ضروری نی باشد .....

با اینهمه دو هفته بعد کافتاردزه جانشین کمیسر خارجی دولت  
اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به تهران آمد و درباره تقاضای امتیاز  
نفت شمال به پافشاری پرداخت. دولت ساعد همچنان بر تصمیم هیأت وزیران  
منی بر عدم اعطای امتیاز خارجی تا پایان جنگ تاکید می‌کرد و کافتاردزه  
به کمک حزب توده و سایر عوامل شوروی در ایران تا پایی تهدید جدی و رسمی  
پیش‌رفته بود.

پس از نطق ساعد در مجلس شورای اسلامی، جانشین کمیسر خارجی اتحاد  
جماهیر شوروی سوسیالیستی در روز دوم آبانماه ۱۳۲۳ در محل سفارت کبری  
شوری در تهران در یک مصاحبه مطبوعاتی شرکت کرد و به پرسش‌های خبرنگاران  
داخلی و خارجی پاسخ داد. روزنامه آذیر که بعد پریت سید جعفر پیشه وری و  
با هزینه اهدایی سفارت شوروی چاپ می‌شد، متن این گفت و شنود مطبوعاتی  
را در شماره ۵۰ خود بتاریخ ۴ آبانماه ۱۳۲۳ به این شرح به ثبت تاریخ  
سپرده است:

..... جناب آقای کافتاردزه جانشین کمیسر خارجی دولت شوروی گفت  
.... دولت اتحاد جماهیر شوروی در نظر دارد امتیاز نواحی آذربایجان شمالی

گیلان و مازندران و قسمتی از ناحیه سمنان و چند ناحیه از خراسان شمالی (شمال قوچان) را تحصیل نماید . . . جناب آقای نخست وزیر در مذاکرات خود با اینجانب نه تنها حسن تلقی کامل و وارد بودن در موضوع را اظهار نمودند، بلکه وعده داده بود که برای حل مشتبه مطالعه و اذاری امتیاز را به دولت ولی چنانکه معلوم است تصمیم منی براینکه مطالعه و اذاری امتیاز را به دولت شوروی تا پایان جنگ موكول سازد، اتخاذ نموده که در حقیقت رد پیشنهاد - می باشد . . . اینجانب باید صراحتاً و بطور آشکار اظهار نمایم که تصمیم فوق در محافل شوروی کاپلابطور منفی تلقی گردیده است . . . دولت جناب آقای ساعد بوسیله اتخاذ چنین رویه ای در باب دولت شوروی در راه تبریگی مناسبات بین دو کشور قرار گرفته است . . . تمام موانع و اشکالات که در راه آن وجود دارد بر طرف خواهد گردید و ضمناً هم امیدوارم باشد که افکار عمومی ایران که مطبوعات آزادی طلب ایران نماینده آن می باشند در پیشرفت این کار سهم خواهد بود . . . رویه غیر صلحانه و غیر دوستانه ای که از طرف ایران نسبت به دولت شوروی اتخاذ گردیده است، همکاری نماینده گان دولت شوروی را در ایران با دولت ساعد در آئینه امکان ناپذیر ساخته است . . .

سه روز بعد از مصاحبه مطبوعاتی کافتا رد زه، حزب توده ایران با حمایت سربازان شوروی تظاهراتی در تهران بر پا کرد و بخاطر تصمیم دولت ساعد مبنی بر عدم اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی شعار پردازی و بد و بیراه گفتند به ساعد و دولت را آغاز کرد. باید توجه داشت که حزب توده ایران در مرداد ماه سال ۱۳۲۳، هنگامی که ساعد در مجلس شورای ایلی طی نطقی ماجرا مذاکرات خود را با شرکت‌های نفتی امریکائی و انگلیسی فاش کرد، دکتر راد منش از طرف فراکسیون حزبی، نظر حزب توده ایران را چنین اعلام کرد :

..... بنده و رفقای ما دادن امتیازات به دولت‌های خارجی، بطور کلی  
مخالفم . . .

اما، هنگامی که دولت ساعد تصمیم به عدم اعطای امتیاز خارجی گرفت روزنامه رهبر در سر مقاله شماره ۴۰۲ خود بتاریخ ۲۱/۲/۱۳۲۳ نوشته :  
..... نمی توان بطور کلی با اصل امتیازات مخالفت داشت بلکه صحبت در شرایط اوضاع و احوال آنهاست . . .

و چند روز بعد، روزنامه رزم در شماره ۱۸/۸/۱۳۲۳ خود در مقاله‌ای تحت عنوان "نفت و سیاست یکجانبه" نوشته :

..... بعقیده نگارنده دادن امتیاز استخراج نفت شمال ایران . . . از لحاظ سیاسی و اقتصادی در حال حاضر بنفع ایران است . . . دادن این امتیاز باعث خواهد شد که خطر تشکیل ستون هنجمی در نواحی شمال ایران بضمی در یکی از حساس‌ترین سرحدات همسایه مقدار ما ازین رفته و روابط سیاسی و اقتصادی صمیمانه بین دولت ایران و شوروی برقرار گردد . . . امتیاز نفت شمال در اوضاع و احوال کنونی که دستگاه هرج و مرج دولتی ما مشغول مکیدن آخرین رمق و اختلاسو حیف و میل مختصر باقیمانده اموال عمومی است بنفع کار و ارزی برای بیکاران و بینوایانی خواهد بود که امروز کسی در فکر آنها نیست . . .

و، احسان طبری نظر پرداز توده ای در روزنامه " مردم برای روشنفکران " بتاریخ ۱۹/۸/۱۳۲۳ و به شماره ۱۲ تحت عنوان " ساله نفت " نوشت :

..... بهمن ترتیبی که ما برای انگلستان در ایران منافعی قائلیم و بر علیه آن صحبتی نمی کنیم باید معرف باشیم که دولت شوروی هم از لحاظ امنیت خود در ایران منافع جدی دارد . . .

بهر تقدیر ، علیرغم تهدید ها و فشارهای مسکو و همچنین تلاش و کوشش هائی که از سوی حزب توده ایران بعمل آمد ، ایران حاضر به اعطای امتیاز نفت نشد و کافتارده زه با ناامیدی و یاس تهران را بسوی مسکو ترک گفت.

# آذر. آذربایجان

قیام افسران خراسان

پنجاه و نه دقیقه پیش از نیمه شب فردایی که روز هیجدهم ماه اردیبهشت سال ۱۳۲۴ آغاز می شد ، دریا سالار "دونتیز" جانشین آدولف هیتلر بنام فرماندهی عالی آلمان نازی به تمام نیروهای خود فرمان داد که سلاح و دارائی های جنگی خود را به نیروهای متفقین تسليم کنند و لحظه ای بعد نیز سند تسليم بلا شرط . را مضا و به این ترتیب نقطه پایان را بر جنگ جهانی دوم گذاشت .

پایان جنگ ، صرفنظر از ابعاد جهانی آن برای ملت ایران بارقه امیدی بود که اشغال ناجوانمردانه خاکش پایان یافته و بدنبال چند سالی آشوب و هرج و مرح ، با استقرار صلح جهانی فرصت دارد که به ترمیم ویرانی ها پرداخته ، بازسازی و نوسازی مملکت را در پیش روی بگیرد ، اما این امید ملی بزودی با توطئه های بین المللی به یأس مدل شد و استعمارگران فاتح با عنایت به اوضاع و احوال جهانی کوشیدند ، بهر نحو شده جای پائی برای آینده در وسعت خاک ایران ، دست و پا کنند . قانون تحريم امتیاز نفت که در یازدهم آذر ماه ۱۳۲۳ ، بدنبال استعفای ساعد و در زمان نخست وزیری بیات به تصویب رسید ، بهانه مساعدی بود که فاتحان جنگ را به اتخاذ روشهای فشار بر ایران ناگزیر سازد . اعمال فشار از سوی اتحاد

جماهیر شوروی ، انگلستان و امریکا به اشکال مختلف انجام می گرفت و بجز امریکا که بامید آینده فشار خود را از راه دیپلماسی خاصی انجام می داد ، دو رقیب دیر پای دیگر ، با اغتنام از فرصت پایان جنگ و شوریدگی جامعه به کمک ستون پنجم خود ، هرروز ماجرا و بلواهی تازه ای در ایران می آفریدند .

روز هفتم فروردینماه ۱۳۲۴ ، عده ای از مردم که گفته می شد از -

طرفداران سید ضیاء طباطبائی هستند به باشگاه حزب توده ایران و اتحادیه کارگران اصفهان حطه کرد و آنجا را به آتش کشیدند . در این زمان بختیاری ها به اشاره انگلستان ، اصفهان را محاصره کرد و بودند .

روزنامه شفق ارگان رسمی حزب ایران ، یعنی همان حزبی که بعدها با حزب توده ائتلاف کرد ، در شماره ۴۱ دوره دوم خود بتاریخ ۱۳۲۴ فروردین نوشته :

..... احزاب سیاسی ایران ! آزاد بخواهان ایران ! : خطربزرگی شما را تهدید می کند . اگر در مقابل حطه به حزب توده ساكت بنشینید ، بزودی نوبت حزب ایران خواهد رسید .....

در این شرایط ، روز بیست و نهم فروردینماه کابینه بیات بعد از دو ماه سقوط کرد و حکیمی ( حکیم الملک ) بعنوان نخست وزیر محل سر رشته امور را بدست گرفت . حکیمی موفق به گرفتن رای اعتماد از مجلس نشد و سرانجام در تاریخ پانزدهم خرداد ماه ، مجلس شورای اسلامی ، محسن صدر ( صدر الا شراف ) را برای احراز مقام نخست وزیری انتخاب کرد .

با انتخاب صدر الا شراف به مقام نخست وزیری ، حزب توده و حزب ایران مبارزه با وی و دولت او را با شدت کم همانندی آغاز کردند . در این زمان ملت ایران ، چشم امید خود را به فاتحان جنگ دوخته بود که بوجب پیمان منعقده ، ششماه پس از پایان جنگ ، نیروهای خود را از خاک ایران بیرون ببرند ، اما حزب توده به اشاره مسکو ، خروج نیروهای بیگانه را با تامین منافع آنها در ایران مربوط می دانست و کار مزدوری برای بیگانه بجائی کشیده بود که دکتر کیانوری در شماره ۴۴ روزنامه " مردم برای روشنگران " به تاریخ ۱ مرداد ماه ۱۳۲۴ نوشته :

..... شرط اصلی برای خروج نیروهای خارجی از ایران اینست که آنها  
نسبت به منافع مشروع خود در ایران اطمینان حاصل کنند و این منظور هم تنها  
با سرکناری و تصفیه دستگاه دولتی و مجلس از کلیه دلالان سیاست استعماری  
و نوچه های آنها مسرب خواهد شد .....

در کشاکش این در گیری ها ، ناگهان ماجرا قیام افسران خراسان  
پیش آمد و برای نخستین بار نفوذ حزب توده ایران در میان نظامیان علی  
و آشکار شد .

روز ۲۸ مرداد ماه سال ۱۳۲۴ زند وزیر جنگ با حضور محسن صدر  
نخست وزیر در جلسه خصوصی مجلس شورای ایلی پرده از ماجرا قیام افسران  
خراسان برداشت که عین اطلاعیه وی را بنقل از شماره ۵۲۵ روزنامه داد به  
تاریخ ۲۹ مرداد ۱۳۲۴ می خوانیم :

..... هریشب بک تلگرافی از شهد رسید که عده ای از افسران ، که  
تعداد آنها در حدود ۲۰ نفر بوده از قبیل سرهنگ دوم نوائی ، سرگرد  
اسکندرانی و ۱۵ نفر افسر جز دیگر ، در نیمه شب دو کامیون دولتی را تصرف  
کرده ، دو دستگاه بی سیم و مقداری اسلحه در حدود صد قیچه تنگ و -  
تعدادی فشنگ برداشته از سمت بجنورد حرکت کرده اند و حدس زده می شود  
به ترکمن صحرا می روند . الساعه نیز بوسیله تلفن بعن اطلاع داده اند که  
این عده در مراوه تپه ، خودشان را با زرس معرفی کرده ، اسلحه بک اسواران  
را که در حدود ۱۲۰ نفر بوده اند ، نیز ، گرفته اند . به علاوه افسران این  
اسواران به این عده ملحق شده اند ، ولی افراد اسواران بسمت بجنورد  
حرکت کرده اند .....

ستاد ارتش ایران نیز بی درنگ شرکت کنندگان در این قیام را متعدد  
شناخت و طی اعلامیه ای برای دستگیری هر یک از آنها ، خواه مرده و خواه  
زنده ، جایزه ای معادل ده هزار ریال تعیین کرد . برای روشن شدن بیشتر  
قضایا ، ماجرا را ارزیان " ابوالحسن تفرشیان " یکی از عوامل مهم این قیام  
که بعد ها نیز در ماجرا تجزیه آذربایجان نقش مهمی داشت ، بنقل از  
خطرات وی و به استخراج از پنجمین کتاب منتشر شده از سوی " جنبش کارگری  
ایران " موسوم به " قیام افسران خراسان " چاپ اول ، ۱۳۵۹ ، تهران -  
می شنویم .

ابوالحسن تفرشیان در مقدمه کتاب خود می نویسد :

..... در شهریور ۱۳۲۰ ، در بحیویه جنگ جهانی دوم ، افسر شدم ،  
بلا فاصله اسیر شوروی ها گردیدم ، چند ماهی در زندان عشق آباد به سر  
بردم ، در قیام افسران خراسان شرکت داشتم ، افسراوش ملی آذربایجان  
بودم ، در جنگهای سازمانی ها علیه ارتیش ایران شرکت کدم و بالاخره در  
فرووردین ۱۳۲۶ به عراق پناهنده شدم و در فروردین ۱۳۲۹ به ایران سر  
گردانده شدم و از همان تاریخ در زندان مختلط ، حبس بودم ، بعد از ۲۸  
مرداد ، به جزیره خارک تبعید شدم و بالاخره بعد از شانزده سال و چند  
ماه زندانی در فروردین ۱۳۴۲ از زندان آزاد شدم .....

ابوالحسن تفرشیان ، سپس به شرح ماجراه قیام افسران خراسان پرداخته ،  
می نوبسد :

..... در سال ۱۳۲۳ ، روز آرا ، رئیس ستاد ارتیش بود و تصمیم گرفت  
که عده ای از افسرها را جایجا کند ، به این قصد که همیشه عده ای در -  
تهران نباشند و عده دیگری مجبور به خدمت در شهرستانها و مرازها باشند  
..... بکی از افسرانی که به مشهد منتقل شد سرگرد علی اکبر اسکندرانی  
بود ..... در دانشکده افسری او فرمانده دسته ما در رسته توپخانه بود ..  
فردای روزی که به مشهد آمده بود ، در خیابان ، تصادفا ، به او برخورد م  
و این مهرماه ۱۳۲۳ بود .... در هتل باخترا قامت داشت .... من چون  
بومی بودم و خانه نسبتا بزرگی در مشهد داشتم ، پیشنهاد کردم تا تمهیه  
خانه ، وقتا در خانه ما سکونت نماید .... ما شام را معمولا با هم می خوردیم  
او بعد از شام شروع می کرد به صحبت و از هر دری سخن می گفت .. اولین  
کتابی که بعن داد "عرفان و اصول مادی" دکتر ارانی بود .... در بکی  
از این شبهای درباره شوروی ها از من پرسید ، من گفتم : امیدوارم که همین  
امشب خبر شکست آنها را بشنوم ، فردا صبح مردم بریزند و آنها را از مملکت  
بیرون کنند ، گفت : این نظر تو مبیق به سابقه است ، زیرا ارتیش تزاری در  
ایران فجایع زیادی کرده و هنوز مردم بخاطر دارند ، ولی خصیمه ارتیش شوروی  
ما ارتیش تزاری از ریشه تغییر کرده است .... چندین شب بعد وقتی گفت:  
من عضو حزب توده هستم ، تعجب نکرم و سعد گفت آیا منم دلم می خواهد  
که عضو این حزب شوم؟ من سی درنگ موافقت کدم .... از شرایط عضویت  
در حزب توده برایم صحبت کرد و بالاخره خود او و "بیوین گنابادی" معرف  
من شدند و من آنکه حزب توده را امضا کردم .... خود اسکندرانی ظاهرا  
در سال ۱۳۲۲ او از طریق سرهنگ آذر تبلیغ و عضو حزب توده شده بود ..  
... سه رحال او .... از مهرماه ۱۳۲۳ که به مشهد منتقل شد تا مرداد  
۱۳۲۴ که قیام افسران خراسان را ترتیب داد بیست و یکنفر از افسران را -

تبليغ و وارد حزب توده گرد . . . در آن روزهایی که اسکندانی قیام را تهیه می دید به فکر پول و سایر وسائل جنگی های پارتيزانی بود ، برای تهمه پول دست به ابتکار جالی زد . آنروزها ، دارائی لشکر ، حقوق قسمت ها را مستقیماً به اشخاص نمی پرداخت ، بلکه هر ماه یک افسر بعنوان ناظر مالی انتخاب می شد ، این افسر حقوق افسران هنگ را از سرنشته داری می گرفت و در مقابل رسید به آنها می پرداخت و لیست امضا شده را به سرنشته داری تحويل می داد . انتخاب ناظر مالی و معرفی او به سرنشته داری توسط رکن ۳ لشکر انجام می شد . رئیس رکن ۳ از دوستان ما بود . او بنا به تو صیه اسکندانی ، ستونیکم " نجدی " را بعنوان ناظر مالی معرفی کرد . ستون یک نجدی از رفقای مابود ، قبل آموزش دیده بود که بعد از دریافت پول در ساعت معین از فلان کوچه خلوت عبور کند ، در همان ساعت یکی دیگر از رفقای ما با دوچرخه از همان کوچه عبور می کند و با پنجه بوکس به سر نجدی می کوید و پول بنفع سازمان ریوود می شود . ضمناً ، طبق گزارش دیگر لشکر افسر ضارب بیست و چهار ساعت قبل از حادثه برای انجام مأموریت از مشهد خارج شده بود : بدین ترتیب بدون جلب کترین سو ۰ ظن نسبت به سازمان ما ، سی هزار تومان حقوق افسران بنفع سازمان ضبط گردید . نجدی را به بیمارستان منتقل کردند ، سرش ۹ بخیه خورد . سروکله اسکنданی در بیمارستان هم پیدا شد . چند نفر از افسران را با خود بدیدن خانواده افسر محروم برد . ستون ۱ نجدی از خانواده فقیری بود ، چهار بچه – کوچک داشت که زیر اندازشان زیلو بود . اسکندانی این ماله را به یک ماله تبلیغاتی تبدیل کرد و به افسران گفت : ببینید ارتش ما در چه وضعی است که نمی تواند حتی جان افسران خود را در وسط شهر حفظ کند و بعد اظهار امیدواری می کرد که بالاخره وضع نابسامان ملکت ما سامان می پزد ، بعد از اظهار اینکه حالا ما باید خود به درد خود مان برسیم از آنها که قدرت داشتند درخواست کرد که به خانواده این افسر کمک مالی کنند . به این ترتیب و بنام کمک به خانواده نجدی و در حقیقت برای سازمان ۵ هزار تومان جمع آوری کرد . یک مورد دیگر برای تهیه پول : در زمان جنگ لاستیک اتوسیل خیلی گران بود . از مرکز باربری تهران برای لشکر مشهد تعدادی لاستیک فرستاده بودند ، این لاستیک ها نرسیده به مشهد در همان بین راه فروش رفت و به پول نزدیک شد . اسکندانی خود فرماده باربری مشهد بود و باید لاستیکها را تحويل می گرفت . لاستیک ها به ظاهر وارد انصار لشکر شد و رسید و قض انصار هم مادر شد ، حال آنکه در حقیقت در سیزوار به کامیون دیگری منتقل شده و بولشویه صندوق سازمان رفته بود .

... اسکندا نی بسا توصیه کرده بود که برای خود مان هر قدر می توانیم بول  
تنهی کنیم ، یک وقتی به درد مان خواهد خورد ..... من در آن موقع فرمانده  
آتشبار بودم و می توانستم مقداری بودجه مستلا در اختیار داشته باشم .  
رئیس سر رشته داری لشکر هم از رفقاء ما بود . سرهنگ نوائی بود که بعد ها  
به شوروی رفت و بعد هم گویا به عراق آمده بود . من برای خرید علیق دواب  
پنجهزار تومان بول تقاضا کردم که این بول هم به صندوق سازمان رفت ...  
... در همان موقعی که اسکندا نی تدارک قیام را می دید در تهران هم  
عده ای از افسران به رهبری سرهنگ آذر تعامل داشتند که یک هسته پارتبیزانی  
سلح در گوش ای از ایران بوجود آورند .... اسکندا نی در این موقع -  
بمنظور آماده کردن افراد برای قیام به تناب و در حوزه ها شرکت می کرد ...  
... او می گفت : ما با این قیام نی خواهیم به حکومت برسیم ، بلکه راه رسیدن  
حزب توده را به حکومت هموار می کنیم ... او ثابت می کرد که باید یک هسته  
سلح بوجود بیاید . بعد ثابت می کرد که این هسته سلح به وسیله چه  
کسانی باید بوجود آید و زمان هم برای این کار مساعد است و بعد می رسید  
به این که این هسته کجا بوجود آید . طبیعی است که شمال بهتر از جنوب  
است زیرا وجود ارتش سرخ در منطقه چتر امنیتی برای ما بوجود آورده است  
.... اسکندا نی ، با استدلالهایی که ذکر شگذشت همه ما را قانع کرد که  
این قیام لازم است و عطی هم هست . تنها دو نفر بودند که آنها هم بطور  
غیر منطقی وضعیت مخالفت کردند ، یکی ستون صراف زاده و دیگری ستون  
یکم شهید نورائی .... در هر صورت اسکندا نی هم در موقع قیام آنها را  
به علت همین تردید ها خبر نکرد .... قبل از قیام ، اسکندا نی یکی از  
اعضای هیات اجراییه - سروان بهرام دانش - را برای تعاس با حزب و یا  
آذر به مرکز فرستاد .... سرهنگ آذر با قیام موافق بود ... گویا - در  
تهران - کامیخت ، ایرج اسکندری و اردشیر آوانسیان را دیده بودند ...  
... سازمان افسری ، منججه روژه قهرمان با این قیام موافق بودند ....  
پس از بازگشت دانش ، بسا گفتند حزب با قیام موافقت کرده است ... وسائل  
و تجهیزات قیام از قبیل لباس گرم ، قفعه ، فانوسه ، خواربار و غیره در خانه  
سرهنگ آنلوقاسم عظیمی که بعد ها در آذربایجان اعدام شد ، متصرک شده  
بود ..... شیخی که فرار بود حرکت کنیم وظیفه هر کس از قبیل تعیین شده  
سود . من می بایستی از اسلحه خانه خودم - آن موقع فرمانده آتشبار مستقل  
لشکر هشت خراسان بودم - بیست قیقه تفنگ ، ده طهانچه و بیقدر لازم  
فشنگ برد ارم . مأموریت خود اسکندا نی تنهی کامیون بود . او می بایستی غیر  
از دو کامیون و یک جیب که مورد احتیاج بود ، بقیه وسائل موتوری لشکر را از  
کار بیندازد که بعد ها نتوانند ما را تعقیب نمایند . او این کار را به کمک

دو نفر از افسران زیر دستش، که آن‌ها هم در قیام شرکت داشتند انجام داد  
در شب قیام انباردار و مکانیک و نگهبان گاراز، خلاصه همه را مرخص می‌کند  
و در گاراز را می‌بندد. دو افسر مأمور تی باک ماشین‌ها شکر می‌بینند و  
قدن که می‌سوزد، ذغال می‌شود و تمام جدار سیلندرها را می‌گیرد و  
ماشین را از کار می‌اندازد. . . . ما قبل اتمام راه عبور ماشین‌ها را شناسایی  
کرده بودیم . . . . شب ۲۵ مرداد ۱۳۴۱ بود که به سمت توچان به راه افتادیم  
۹ افسر و ۶ سرباز، همه جا در بین راه سیم‌های تلگراف و تلفن را قطع  
کردیم. مهترین حادثه بین راه اجرای نقشه خلع سلاح پادگان "مراوه ته"  
بود. مراوه ته قصبه‌ای است نزدیک مرز شوروی که بک اسواران در آنجا  
مستقر بود. توصیه‌هایی که اسکنده‌انی بطا کرده بود این بود که اگر زاند ارم  
یا پاسبانی به منظور متوقف کردن ماشین‌ها جلو آمد بدون سوال و جواب  
روی آنها آتش کنیم. . . . شب بعد به مراوه ته رسیدیم. در حواله شهر  
سنگ‌گرفتیم و صبح فردا نقشه خلع سلاح مراوه ته را که به سادگی انجام یافت  
عملی کردیم. رئیس رکن ۳ ستاد لشکر، سرگرد پیرزاده از همراهان ما بود  
او می‌دانست که قرار است هیاتی برای بازرسی پادگانها از تهران اعزام  
گردد. او این مطلب را قبل از پادگان مراوه ته اطلاع داده بود. در عین  
حال به مراوه ته اطلاع داده شده بود که قبل از عزیمت هیات بازرسی تهران  
هیاتی نیز از لشکر اعزام خواهد شد. در مشهد نامه‌های خطاب به فرمانده  
پادگان مراوه ته تهیه شده بود و با مهر و امضای لشکر در اختیار اسکنده‌انی  
بود. این نامه‌ها سرگرد پیرزاده را بعنوان رئیس هیات بازرسی لشکر به  
پادگان معرفی می‌کرد. در نزدیک مراوه ته، سرگرد پیرزاده، سروان ندیمی  
و ستوان ۱ قصریان و بکی دو نفر دیگر بعنوان هیات بازرسی لشکر سوار جیب  
شدند. پنج نفر از سربازهایی که همراه بودند به همراه ستوان ۱ نجفی،  
افسر دزبان، آنها را اسکورت کردند. بدین ترتیب، هیات بازرسی لشکر  
وارد مراوه ته شد. سرگرد پیرزاده بمحض ورود شروع به ابراز نا رضایی  
و اپراد گرفتن از فرمانده پادگان - ستوانیکم فخران - می‌کند و پس از مدتی  
بازرسی، او و فرمانده دسته اش را معزول می‌کند. طبق فرمانی به آنها  
دستور می‌دهد که فوراً خود را به مرکز گردان معرفی نمایند. آنها را  
سوار جیب کرده و به سمت بجنورد می‌فرستند، که البته ما در میان راه -  
منتظرشان بودیم و دستگیرشان کردیم. بدین ترتیب در حقیقت اسواران را  
تحویل می‌گیرند. . . . رفقای ما در مراوه ته تمام سلاح‌های پادگان را  
بار کامیون می‌کنند و به سمت ما حرکت می‌کنند. در این موقع سلاح ما کامل  
بود. دو سلسل سیک ۱۳۰۰ قبضه تفنگ، سی هزار فشنگ . . . . تعمیم  
سرنوشت سه افسر اسیر، گرفتاری این زمان بود. . . . بکی از رفقای ما حسین

فاضلی پیشنهاد کرد که هر سه را تیرباران کنیم : بک دسته انقلابی هستیم و باید انقلابی عمل کنیم ..... که البته هیچکس از ما موافقت نکرد ..... بیست و هفتم مرداد به گنبد کاووس رسیدم ..... در اینجا شوروی ها ما را متوقف کردند ..... اسکنده ای قبلا یک فرهنگ فرانسه - روسی تهیه کرد و بود و بوسیله همین فرهنگ ، شکسته بسته با آنها صحبت می کرد ..... بالاخره توانست آنها را قاتع کند که به ما اجازه دهند به گرگان برویم ..... قصد اسکنده ای این بود که در گرگان با "احمد قاسمی" مسئول کمیته ایالتی حزب توده در گرگان تعاس بگیرد . از قرار معلوم کامبختش در تهران نقشه قیام را دیده و به دانش توصیه کرده بود که شما به سمت گرگان بروید و من در آنجا به قاسمی دستور می دهم که کک های لازم را به شما بکند .

..... اسکنده ای به گرگان رفت . موقع برگشتن عصیانی بود ..... شوروی ها هم تعاس گرفته بود ..... راهنمایی کرده بودند که به همان نقطه اشغال نشده بین گنبد و مراوه بته برویم و منتظر بمانیم ..... در گرگان شش افسر دیگر که از تهران آمده بودند بطا پیوستند .. یکی از آنها سرهنگ آذر و بقیه سروان رصدی اعتماد ، ستونیکم عبدالحسین آگاهی محمد پور هرمزان ، پژشکیان و وطن پور بودند ..... حالا تعداد ما ۲۵ انسو و شش سرباز بود ..... در گنبد ، عده ای زاندارم مستقر بودند و افسرانی که مأمور تهیه خواربار بودند خبر می آوردند که زاندارمی دارد خود را برای مقابله آماده می کند ..... زاندارمی با مرکز تعاس گرفته بود و سرلشکر ارفع ، رئیس ستاد ارتیش ، دستور اکید داده بود که جلوی ما را بگیرند ..... زاندارمها و پلیس ها در ساختمان شهریانی که مشرف به خیابان بود و در کوچه های دو سمت خیابان با تفنگ و مسلسل کمین کرده بودند ..... به محض اینکه جیب اسکنده ای به نزد یک شهریانی رسید ، ناگهان و بدون هیچ اخطاری ازدواج اوله مسلسل و حد و بیست تفنگ آتش بسوی جیب سرازیر شد . من در اتوبوس دوم بودم و دیدم که جیب آنا فرو نشست و غرق در دود شد ..... سرنشیان جیب بدون امکان کمترین عکس العطی آنا شهید شدند . آنها هفت نفر بودند : سرگرد اسکنده ای ستون یک نجدی ، ستون یک شهیاری ، ستون یک نجفی ، ستون سه مینائی ، سربازان وظیفه موسی رفیعی و بهلول ..... اتوبوسیلها بلافاصله ایستاد . ما از سمت مقابل شهریانی پائین پریدم ، ابتدا در کانال کنار خیابان و بعد در پناه دیوار عمارت مقابل ، موضع گرفتیم ..... و به مقابله پرداختیم . یکی از مسلسل چیهای ما خود را به زیر یکی از ماشین ها کشاند مسلسل را سوار کرد و مشغول تیر اندازی شد . ما پس از ضربه اول دیگر تلفاتی نداشتیم و حتی توانستیم چهار نفر از زاندارم ها را که از پنجره های

شهریانی تیر اندازی می کردند ، هدف قرار دهیم . . . سرهنگ آذر رهبری را بدست گرفت . . . بک وقت متوجه شدم که اواسط خیابان ایستاده و به ما علامت می دهد که بدنبالش برویم . . . در فرصت مناسبی در پناه آتش رفقا ، من و چند نفر دیگر به وسط خیابان پریدیم و بدنبال آذربه راه افتادیم . . . دو نفری که تیر خورده بودند در کانال خیابان ماندند ، عده ای هم از طبقه دوم عمارت و از زیر شیروانی به طرف شهریانی تیر اندازی می کردند . . . آنها تا نیمه های شب همانجا مانده و شب با استفاده از تاریکی به داخل ماشین برگشته و توانسته بودند مقداری بول و بعضی از وسائل ضروری را نجات دهند . . . هیکی از زخمی ها را برادر من و دیگری را بهرام دانش کول گرفته و به پاسگاه شوروی ها بردند که آنها هم قبول نکرده بودند ، به ناچار محرومین را در محلی خارج شهر می گذارند و خود متواری می شوند . . . بدین ترتیب قیامی که . . . در خراسان بها شد پنج روز بعد در گنبد در خون شهادی خود غرق گردید . . .

ابوالحسن تفرشیان در ادامه خاطرات خود از چگونگی فرار و پیوستن به ارد و گاه شوروی و پوشیدن لباس ارتش سرخ یاد می کند و سرانجام می نویسد . . . دوباره لباسهایمان را عوض کردیم و شدیم سرباز ارتش سرخ ، سوار ماشین ها شدیم ، شبانه به پهلوی دزرسیدیم ، غروب روز بعد به راه افتادیم و از طریق جاده کناره از مرز آستانه ایشان راهی آذربایجان شدیم . . . بدین ترتیب در اواخر شهریورماه ، در دهکده ای به نام "شاه اولاں" ، نزدیک باکو . . . مستقر شدیم . . . روزی خبر آوردند که در آذربایجان قیامی برپا شده است . این خبر را همان سرگرد شوروی که رئیس اقامگاه بود به ما داد . او ما را جمع کرد و در میان نطق ملاطفت آمیزی گفت : ملت ایران بها خاسته است . طلیعه این قیام از آذربایجان شما شروع شده . وقتی ملتی سپا خیزد هیچ قدرتی نمی تواند جلو اورا بگیرد . حالا این مردمی که قیام کرده است احتیاج به ارتش دارد و من امدادوارم که شما را بهمین زودیها در راس ارتش ملی آذربایجان ببینم . . . این شما هستید که باید هسته اولیه این ارتش را بوجود آورده ، رهبری نمایید . . . شوروی ها ، با مشورت آذربایجانی گروه تقسیم کردند ، قبل از همه خود آذربایجان هفت نفر که همکی یا آذربایجانی بودند یا زبان آذربایجانی می دانستند ، عازم شدند . . . دهم دی بود که ما به تبریز رسیدیم . قیام دیگر پیروز شده بود در تبریز خانه ای سرای ما تهیه کرده بودند . آذربه استقبالمان آمد . او رئیس کل ارتش آذربایجان بود . . .

بدین ترتیب قیام افسران خراسان که نقشه آن به تصویب ژنرال "آتاکیشی"

یک مأمور عالی‌مقام سیاسی نظامی شوروی در ایران رسیده بود ، شکست خورد و شگفتا که با شکست این عملیات حزب توده ایران طی بیانیه‌ای از سوی کمیته مرکزی ، شرکت خود را در این حادثه انکار کرد . روزنامه افق آسیا که بجای رهبر منتشر می‌شد ، در شماره ۱۳۲۴ بیانیه کمیته مرکزی حزب توده ایران را منتشر کرد که در قسمتی از آن آمده است :

..... بهروان و اداء دهنده دستان سیاست دوره قبل از شهریور با همدستی

و همکاری ارفعه است به بازی و توطئه نوبنی زده و من خواهند با ایجاد سو

تفاهمات مابین توده ملت و مقام سلطنت آب را گل آلود نموده و ارتش را ملعنه

و آلت برقراری اصول پیش از جنگ نمایند . آنهاشی که پیش آمدهای محلی

و عصبا نیت چند افسر از خود گذشته و امثال آنها را به حزب توده نسبت —

من دهنده ، آنها اراده این حزب دلاور را بازیجه تصور نموده اند . . . . .

# آذربایجان

## آذر.

آشوب سرخ ، ارتش سرخ

در راه جدائی

سرزمین های آذربایجان و آران

پس از ماجرای سوم شهریور ۱۳۲۰ و استعفای اعلیحضرت رضا شاه کبیر از مقام سلطنت و اشغال ایران توسط نیروهای متفقین ، با استفاده از شرط حضور نیروهای سرخ در استانهای شمالی ، جمعیتی بنام " جمیعت آذربایجان " تشکیل شد و اندکی بعد ، یعنی در تاریخ ۳۰ مهرماه ۱۳۲۰ روزنامه ناشر افکار خود ، یعنی " آذربایجان " را بعد پریت " علی شبستری " و سرد بیری " اسماعیل شمس " منتشر ساخت . روزنامه آذربایجان به زبان فارسی و زبان آذری چاپ می شد . در همین زمان جمیعت آذربایجان ، کانون هنرپیشگان را نیز بنام " آکتورال آذربایجان " تشکیل داد و بعنوان مقدمه و بهانه ای برای رسمی کردن زبان آذری ، نمایشنامه هائی به این زبان بروی صحنه آورد . ششماه بعد در فروردینماه ۱۳۲۱ ، کمیته ایالتی حزب توده ایران در تبریز آغاز بکار کرد و با حمایت نیروهای سرخ به جلب دهقانان آذربایجانی پرداخت . پس از ماجرای به آتش کشاندن باشگاه حزب توده ایران در اصفهان ، تظاهراتی از سوی این حزب در روز شانزده هم فروردین در تبریز ترتیب داده شد و حزب توده بطور علنی ، طی قطعنامه ای به تهدید دولت پرداخت و بطور رسمی نوشت "

"..... از این ب بعد ، آزادیخواهان ایران ، امنیتی را که هیچ نیروی دولتی برای آنها تامین نمی کند ، با نیروی توده ای خوبش تامین خواهد کرد ....."

روز نوزدهم مرداد ماه سال ۱۳۲۴ ، حزب توده ایران که بظاهر برای تشکیل شعبه حزب روستای "لیقوان" در حومه تبریز ، ناییندگانی به این روستا اعزام داشته بود ، با مقاومت حاج احتشام و مردم محلی روپرتو گردیده و لا جرم فرد ای آنروز با جمع زیادی از اعضای حزب ، فا جعه فراموش ناشد نی لیقوان را که به عبارتی نقطه آغاز عملیات جدائی آذربایجان بود ، بوجود آوردند . دسته گل حزب توده در لیقوان آنچنان وحشیانه به آب داده شد که حتی ماموران سیاسی شوروی نیز به مخالفت آن برخاستند و بخاطر نقش موثر "آرد اشن آوانسیان" در این فاجعه ، وی را ، مدتها مورد غضب قرار دادند . با اینهمه فرد ای روز فاجعه لیقوان حزب توده تظاهراتی در تبریز برپا کرد و در اوخر مرداد ماه نیز با حضور یک صد و پانزده نفر از اعضای حزب که از سی و سه نقطه آذربایجان دعوت شده بودند ، یک کنفرانس مشورتی برگزار کرد و بوجب مقاله "مشت در برابر مشت و خون در برابر خون" که در روزنامه رهبر بشماره ۶۲۳ بتاریخ بیست و هشتم مرداد ماه ۱۳۲۴ ، چاپ شد ، تصمیم گرفت که :

"..... انتخابات انجمن های ایالتی و ولایتی را از هر راهی که پیش آمد ، عملی کنند .....

تا این زمان ، "علی امیر خیزی" مسئول کمیته ایالتی حزب توده ایران در آذربایجان بود ، اما سید جعفر پیشه وری ، مدیر آژیر ، که به سبب رد اعتبارنامه اش در مجلس شورای اسلامی ، سرخورده و عصبانی بنظر می رسید ، راهی باکو شد ، با "میر جعفر باقر اوف" ، رئیس جمهوری آذربایجان شوروی - این نام جعلی است و درباره اش بیشتر خواهم گفت . - ملاقات کرد و با صلاحدید دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و مساعدت مادی و معنوی باقر اوف به ایران بازگشت تا طرح توظیه آمیز جدائی آذربایجان از ایران را تحقق بخشد . حزب توده در آنزمان ، نه تنها قانونی بود ، بلکه در مجلس شورای اسلامی نیز دارای فراکسیون حزبی بود و باین دلیل بخاطر آنکه پنجه های نفوذی

حزب در سراسر کشور قطع نشود مسکو ترجیح داده بود که کار جدائی آذربایجان را بعهد فرقه دموکرات برهمبری سید جعفر پیشه وری بگذارد، تاهم تشکیلات حزب توده در سایر استانها در امان بماند و هم تنفر طبیعی ملت ایران که مخالف کمونیسم بودند، بر انگیخته نشود.

روز دوازدهم شهریور ماه ۱۳۲۵، فرقه دموکرات آذربایجان بمناسبت نخستین سالگرد تشکیل فرقه کتابی موسوم به "شهریورین اون ایکیسی" - ۱۲ شهربیور سانتشار داد که طی آن چگونگی تشکیل فرقه تجزیه طلب دموکرات تشریح شده است. در این کتاب آمده است:

..... پس از مذاکرات و مکاتبات مفصلی که میان آفایان پیشه وری و شبستری بعمل آمد، سرانجام در اوایل شهریور ماه، آفای پیشه وری روزنامه آذربایجان را - موقتاً در اختیار رفقای خود قرار داده، به تبریز آمد و با این اقدام، نخستین گام در راه تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان برداشته شد.....

سید جعفر پیشه وری، پس از آنکه از مخالفت علی امیر خیزی مسئول کمیته ایالتی حزب توده ایران در آذربایجان آگاه شد، از میر جعفر با فراواف استمداد کرد تا امیر خیزی را از کار برکنار کرده و صادق پادگان را که موافق پیوستن حزب توده آذربایجان به فرقه دموکرات بود، بجای وی منصب کند. درخواست سید جعفر پیشه وری بسرعت عملی شد و صادق پادگان از سوی کمیته مرکزی بعنوان مسئول حزب توده ایران در تبریز و در واقع سراسر استان آذربایجان بکار گماشته شد.

در کتاب "شهریورین اون ایکیسی" آمده است که:

..... آفایان پیشه وری، شبستری و پادگان پس از سه روز مذاکره تصمیم گرفتند که ابتداء آفایان پیشه وری و شبستری سازمانی ملی بنام "فرقه دموکرات" تشکیل دهند. آفای پادگان نیز با سران حزب توده ایران مذاکره نماید تا وسائل ادغام دو حزب را فراهم نماید. پس از اتحاد این تصمیم آفایان پیشه وری و شبستری دست به تشکیل فرقه دموکرات زدند.....

پس از این تصمیم گیری، پیشه وری بیانیه ۱۲ شهریور را به دو زبان فارسی و آذری تهیه کرد و پس از مذاکره با شبستری و پادگان، باتفاق کوشیدند بیانیه ۱۲ ماده ای فوق را به امضای عده ای از سرشناسان آذربایجان رسانده و در ۱۲ شهریور انتشار دهند. این بیانیه، پس از تلاش فراوان پیشه وری که

گهگاه با تهدید هم همراه بود ، با ۴۸ امضا در تاریخ موعود نشر یافت .  
بیانیه شامل یک مقدمه و ۱۲ ماده بود . مقدمه بیانیه ، اجرا و تکمیل  
قانون اساسی را طلب می کرد و مواد بیانیه از حق خود مختاری ، تشکیل  
انجمن های ایالتی و ولایتی ، پذیرفته شدن زبان آذری بعنوان زبان رسمی  
آذربایجان ، توجه به وضع ده قانون ، تقسیم زمین ، مبارزه با بیکاری ، تجدید  
نظر در عده نمایندگان مردم آذربایجان در مجلس شورای اسلامی ، مبارزه با فساد  
و رشوه خواری ، تخصیص مالیات های محلی برای مصارف محلی و سرانجام چون  
دولتی مستقل داشتن روابط دوستانه با کلیه دولتها دموکرات مخصوصا  
متقین سخن می گفت .

روز چهاردهم شهریور ۱۳۲۴ ، دوره دوم روزنامه آذربایجان به  
مدیریت علی شبستری و بعنوان ناشر افکار فرقه دموکرات آذربایجان منتشر  
شد و بالاخره روز بیست و دوم شهریور ماه ، مؤسسین فرقه ، جلسه ای در  
منزل " محمد تقی رفیعی " ( نظام الدوله ) تشکیل داده و کمیته تشکیلاتی  
موقع فرقه با شرکت یازده نفر ، به ریاست پیشه وری و معاونت شبستری انتخاب  
و آغاز بکار کرد . در همین جلسه " محمد بی ریا " بعنوان رئیس اتحادیه  
های کارگری آذربایجان و صادق پادگان و زین العابدین قیامی بعنوان  
مسئلان حزب توده آذربایجان ، الحاق حزب توده ایران در آذربایجان  
را ، به فرقه دموکرات بطور علني و رسمی اعلام داشتند .

روز دهم مهرماه ۱۳۲۴ ، نخستین کنگره فرقه دموکرات آذربایجان  
تشکیل شد و " محمود بقراطی " نیز از سوی کمیته مرکزی حزب توده ، برای  
گفتن شادباش از تهران به تبریز آمد . روزنامه آذربایجان ، ناشر افکار فرقه  
دموکرات در شماره ۵ خود بتاریخ ۶ شهریورماه ، ضمن تحلیل از پیوستن  
حزب توده آذربایجان به فرقه دموکرات نوشت :

"..... فرقه دموکرات . هزار نفر اعضای حزب توده در آذربایجان را  
به صفو خود پذیرفت ....."  
در چنین شرایطی ، تعدادی از روزنامه های تهران مانند " ایران  
ما " متعلق به " ارسلان خلعتبری " و " داد " متعلق به " عمیدی نوری " به  
خيال پدید آمدن یک جریان ملی در آذربایجان به دفاع از موضع پیشه وری

و یارانش پرداخته بودند و می کوشیدند تا نفعه تجزیه طلبی آذربایجان را بعنوان سرود آزادی، بخورد ایرانیان بدھند . پیشه وری نیز که بیانیه ۱۲ شهریور را نوشته بود ، اینک آنچنان بر سر ماله رسمی شدن زبان آذربایجان فارس و ترک ! سخن می گفت که گوئی هرگز خود را ایرانی نمی داند وی در روزنامه آذربایجان بشماره ۱۲۳ و بتاریخ ۱۳۲۴/۱۱/۲۲ نوشت :

..... مردم ما خلقی بزرگ و قهرمان است . این خلق بهیچوجه شباھتی به مردم تهران ، اصفهان و سایر نقاط ایران ندارد .... او فارس نیست و از فارس‌ها فرق دارد ....

یا در مقاله معروف " ئولمکوار دونمک یوخدور " — مرگ هست بازگشت نیست — که در شماره ۱۰۹ روزنامه آذربایجان بتاریخ ۱۳۲۴/۱۱/۴ ، چاپ شد ، نوشت :

..... آذربایجانی از هیچ جهت شبیه شما نیست ....

پیشه وری از نخستین روزهای تشکیل فرقه دموکرات نظر بر جدایی آذربایجان از ایران داشت و اگر چه از استقلال ایران بظاهر سخن می گفت بصراحت راه آینده خود را نیز از خلال شعارها و حرفهای مشخص می کرد .

وی در نخستین شماره روزنامه آذربایجان بتاریخ ۱۳۲۴/۶/۱۴ نوشت :

..... چنانچه حقه بازان تهران در اثر الہاماتی که از اندن کسب می کند ، به محو آزادی ادامه بدھند ، ما محبویم یک گام فراتر نهاده و از آنجا کاطلا قطع رابطه کنیم ... چنانچه تهران راه ارتیاع را انتخاب کند ، خدا حافظ ، راه در پیش ، بدون آذربایجان سراه خود ادامه دهد .

ابنست آخرین حرف ما ....

یا در همین روزنامه بشماره ۸ بتاریخ ۲۹ شهریور ماه ۱۳۲۴ نوشت :

.... آذربایجانی ، ترجیح می دهد ، بجای اینکه با بقیه ایران بشکل هندوستان اسیر درآید ، برای خود ایرلنند آزاد شود ....

و باز در همین روزنامه در شماره ۸۴ بتاریخ ۲ دیماه ۱۳۲۴

در سرمقاله ای موسوم به " دالیدان آثیلان داش توپوغادیر " نوشت :

.... اگر کار بدین منوال پیش رود ، ما چاره ای جزا اینکه تمامًا از تهران جدا شده و دولتی مستقل تشکیل دهیم ، نداریم ....

حال ، پیش از آنکه بدنباله ماجرای تجزیه آذربایجان بپردازیم ،

ضروری می نماید که درباره آذربایجان ، زبان آذری و مردم این سامان به بحث و بررسی بیشتر اقدام کرده ، نفعه های شومی را که گهگاه در زبان این سرزین مرد خیز ایرانی به تحریک بیگانگان بر سر زبانها می افتد از سرود واقعیت تاریخی آن باز شناسیم .

سالیان درازی است که بیگانگان و استعمارگران نورمند کوشیده اند تا به شیوه های گوناگون وحدت ملی ایران را خدشه دار ساخته ، با جعل و تحریف تاریخ واقعیت تا آنجاکه می توانند از ایران بزرگ ایران کوچکتری بسازند . آذربایجان پیوسته از هدفهای روشن و حساب شده بیگانگان در این زمینه بوده است . دولت عثمانی به بهانه زبان ترکی که با زبان آذری تفاوت بسیار دارد ، کار را بجائی رساند که حتی پارتها را که نام " پهلو " یا " پهلوی " و یا بنوشه مورخان عربی " فهلوی " از آن منشاء گرفته است ، از نژاد ترکان دانست . شوروی ها نیز نام آذربایجان را بهانه گرفتند و با اطلاق آن بر سرزمینی که نام دیگری دارد ، تلاش کردند ، جای پائی برای هدفهای استعمارگرانه خود دست و پا کنند ، حال آنکه نام آذربایجان یا آذربایگان از دوهزار سال پیش یکی از مشهور ترین نامهای جغرافیائی ایران است .

آذر ، همان واژه " آثور " بمعنای آتش است . در نوشته های پهلوی نام آذربایجان " اتورپاتگان " و در متون ارمنی باستان " آذربادگان " ، در نوشته های پارسی روزگار اسلامی " آذربایگان " و " آذربادگان " و در شاهنامه حکیم بلند آوازه توس فردوسی " آذربادگان " آمده است . عرب ها این نام را " آذربیجان " و " آدر بیجان " نوشته اند . جمعی از تاریخ نویسان عقیده دارند که آذربایجان قسمی از سرزمین " ماد " بوده و عنوان " ماد خرد " داشته است .

استرایون ، جغرافی نگار یونانی که حدود دوهزار سال پیش ، با روزگار شاهنشاهی اشکانیان معاصر بوده است ، می نویسد :

"..... چون دور باد شاهی هخامنشیان بیان آمد و اسکندر مقدونی بر ایران دست یافت ، سرداری بنام آتورپات از آذربایگان برخاست و آن - سرزین را که بخشی از سرزین ماد بود و ماد خرد نام ، اشت از افتادن

بدست یونانیان نگاه داشت . از آن پس سرزمین ماد خرد بنام او اتورپاتگان خوانده شد ....

آریان ، که از تاریخ نویسان قرن دوم میلادی است ، آذربایجان را " ماد اتروپاتن " نامیده است . همچنین از شاپور اول ، شاهنشاه ساسانی کتبیه ای بجا مانده که در آن سر زمین آذربایجان بنام " اتورپاتگان " نامیده شده است . حال ببینیم آنچه که امروز بنام آذربایجان شوروی یا آذربایجان شمالی شناخته می شود و به بهانه آن ، گهگاه مقامات شوروی ، طرح نکبت بار اتحاد دو آذربایجان را مطرح می کنند ، می تواند ارتباط یا پیوندی یکسان با آذربایجان داشته باشد یا خیر ؟

سرزمینی که از ۵۶ سال پیش تا با مروز " جمهوری آذربایجان شوروی " نام گرفته ، در روزگار گذشته " آلبانیا " نام داشت و تنها از هنگامی که دولتی بنام " مساوات " در قفقاز بوجود آمد ، لایحه حکومت بشدت به " پان ترکیسم " اعتقاد داشت به پیروی از سیاست عثمانی ، نام آذربایجان برای آلبانیا جعل شد . این نامگذاری استعمار گرانه که هدف وزیر ای را تعقیب می کرد ، سبب شد که پس از پایان جنگ جهانی دوم ، به اشاره مسکو ، تبلیغاتی بعمل آید که گویا آذربایجان سرزمینی است دو نیم گشته که بخشی در شمال رود ارس و بخش دیگر در جنوب آن قرار دارد .  
نفعه های تجزیه طلبی پیشه وری و تاکید و تائید فراوان میر جعفر باقر او ف بر اساس چنین طرح شومی سرداده می شد .

تاریخ نویسان و جغرافی نگاران باستان در این باره اسناد غیر قابل تردید بسیاری بجا گذاشته اند که مروری بر آن نشان می دهد آلبانیا و آذربایجان دو سر زمین مختلف بوده اند :

" پولیبیوس " که به سال ۲۰۵ پیش از میلاد متولد شده ، درباره سرزمین های همسایه آلبانیای قفقاز اطلاعاتی بجای گذاشته است . وی تاریخی شامل چهل قسمت نوشته که پنج بخش از آن هنوز باقی مانده است .  
بولیبیوس هنگام بحث پیرامون شرق قفقاز می نویسد :

" .... میان سرزمین اتروپاتن ( آذربایجان ) و آلبانیا ، اقوام البه و کادوسان و دیگران سکنی دارند .... "

باید توجه داشت که "کادوسان" همان مردمی هستند که اینک بنام "طالش" شهرت دارند و این واژه همانی است که در عربی بصورت "قادسیه" درآمده است . از نوشته پولیپیوس چنین بر می آید که آلبانیا سرزمینی جدا از آذربایجان بوده و دیگر اینکه آلبانیا همسایه بلافصل آذربایجان نبوده و میان آذربایجان و آلبانیا ، مردم دیگری جون کادوسان یا طالشان زندگی می کرده اند . طالشان امروز هم در فاصله میان آذربایجان و سرزمینی که از ۵۶ سال پیش تا کنون جمهوری آذربایجان شوروی نام گرفته زندگی می کنند . طالشان در حال حاضر در طوالش ایران و آستانه و همچنین در لنگران در سرزمین شوروی سکونت دارند و زبان و فرهنگ آنها نیز از ترکی زبانان جمهوری – آذربایجان جداست .

"دیودور سیسلی" ، تاریخ نویس قرن اول پیش از میلاد ، که از تحقیقات گزندگان بهره بسیار برده است و به بسیاری از سرزمین های اروپا و آسیا سفر کرده ، تاریخی شامل چهل بخش نوشته که از مجموع آن ، تنها بخش های اول تا پنجم و همچنین یازدهم ودوازدهم بجا مانده است . دیودور با تکیه به نوشته های "کتزیاس" ، از استانهای آلبانیا نام می برد و استان خزر و دروازه خزر ( دربند قفقاز ) را از نواحی آلبانیا معرفی می کند .

در میان آثار بجا مانده از مورخان پیش از میلاد ، نوشته های "استرابون درباره قفقاز و مردم آن از دیگر آثار مشروح تراست . استرابون که به سال ۴۳ پیش از میلاد در آسیای صغیر تولد یافته ، کتاب جغرافیائی دارد که شامل ۱۷ بخش است و بتقریب تمام و کمال بجا مانده است . استرابون در بخش ۱۱ کتاب با استفاده از نوشته های "تعوفانس میلتی" می نویسد "

..... آلبانیا ، سرزمینی است که از جنوب سلسله کوه های قفقاز تا رود کرو از دریای خزر تا رود آلازان امتداد دارد و از جنوب به سرزمین ماد اتروپاتن محدود است .....

نوشه استرابون گویای این واقعیت است که سرزمین آلبانیا هرگز نام آتروپاتن یا آذربایجان را نداشته و با آن یکی هم نبوده است . در نوشته استرابون حتی مرز آلبانیا مشخص گردیده است . همچنین بوجب

نوشته های استرابون ، بروشني آشکار است که آذربایجان در روزگار باستان ماد خرد نام داشته و مردم آن نیز ایرانی بوده و به یکی از لهجه های زبان پارسی سخن می گفته اند .

دیو نیس ، جغرافی نگار قرن دوم میلادی ، بهنگام بحث درباره دریای خزر و تیره های ساکن کرانه های آن می نویسد :

..... در کرانه های خزر : سکاها ، هونها ، خزان ، آلبانها و دیگران سکوت دارند .....

یوسف فلاویوس و آریان که از مورخان قرن دوم میلادی هستند ، بار ها از آلبانیای قفقاز سخن گفته اند . آریان هنگام بحث پیرامون لشکر کشی اسکندر مقدونی ، نام سرزمین های آلبانیا و آذربایجان را جدا ذکر می کند و آذربایجان را ماد اتروپاتن ، می خواند .

پلینیوس ، جغرافی نگار قرن نخست میلادی در کتاب تاریخ طبیعت که شامل سی و هفت بخش است درباره آلبانیا چنین می نویسد :

..... آلبانها در دشت اطراف رود کرسکی دارند و رود آلازان آنها را از ایپریان ( گرجیان ) جدا می سازد .....

پلینیوس ، همچنین بهنگام ذکر شهرهای آلبانیای قفقاز ، می نویسد :

..... مهترین شهر آلبانیا ، کلگ است .....

نام کلگ با نام " خبله " - عربها قبله گویند - که بطلمیوس آورده است مشابهت فراوان دارد .

" آنانیاشیرا کاتسی " جغرافی نگار قرن هفتم میلادی بهنگام بحث از همسایگان نزدیک ارمنستان از ایپریا و آلبانیا نام می برد . شیرا کاتسی هنگام نام بردن از شهرهای آلبانیای قفقاز از شهری بنام شکه نام برده است که این شهر اکنون نیز وجود دارد . نامش تا چند سال پیش " شکی " بود و بعد عنوان " نوخا " گرفت .

نام آلبانیا در زبانهای مختلف به گونه های گونه گون آمده است .

ارمنی ها آنرا " الونک " و " اغوانک " گفته اند . در برخی نوشته های دیگر آنرا بصورت " آلان " مشاهده می کنیم . تحقیقات نشان داده که این نام در زبان یونانی " آلبانیا " ، در زبان گرجی " رانی " و در زبان سریانی " ارن "

بوده است که بعد ها در زبان عربی به شکل "الران" و "اران" ( با رای مشدد ) نوشته شده است . همه این نامها در واقع یکی است و این سر زمین بنا به نوشته زنده یاد "احمد کسروی" از آنرو "آلان" یا "آران" نام گرفته که بومیان نخستین آن "آل" و یا "آر" نامیده می شدند .

در روستای "بیوک دگن" واقع در بخش نوخای آذربایجان شوروی نوشته ای به زبان یونان باستان بدست آمده که تصور می رود ، متعلق به قرن سوم میلادی است . این نوشته را منتبه به "شاپور اول" ، شاهنشاه ساسانی می دانند . در این نوشته همراه با نام اتورپاتگان ، نامهای چندی چون ارمنستان ، ملاشکان و آلبانیا ، نیز آمده است .

در زبان پارتی نیز سرزمین آلبانیا یا شرق قفقاز را "اردان" – گفته اند . گمان می رود ، نام اردان همان نام تاریخی بسیار قدیمی باشد که بعد ها حرف "د" از آن حذف شده و آران یا اران نام گرفته است . بهر تقدیر ، س . یانوفسکی ، باستان‌شناس اهل بولیویس ، رود شمالی آلبانیا را همان رود "سومقایت" در شبه جزیره "آبشوران" خوانده است .

س. یانوفسکی ، مورخ روسی در قرن نوزدهم میلادی همچنین در کتاب خود موسوم به "درباره آلبانیای قفقاز در روزگار باستان" که اواخر قرن نوزدهم انتشار یافت ، می نویسد :

"..... آلبانیای باستان در دشت آلان و شکی و شیروان قرار داشت .. ."

یکی دیگر از تاریخ نویسان روس موسوم به شوپن می نویسد :

"..... سر زمین آلبانیا در سمت راست و چپ رود کرو کرانه دریای خزر قرار گرفته است .. . ."

"دورن" ، دانشمند روسی ، ضمن بحث پیرامون آلبانیای قفقاز چنین می نویسد :

"..... آلبانیا محدود بود به سر زمین سرتها ( کوههای کراوان ) ایبری ( گرجستان ) ، رود آلان ، ارمنستان ، ملتقاًی رود که ارس و دریای خزر که شامل شکی ، شیروان و جنوب داغستان تا دریند می شود .. . . ."

آنچه که "دورن" درباره سرزمین آلبانیا و مرزهای آن نوشته مورد پذیرش

و تصدیق دانشمندان جهان از جمله دانشمندان جمهوری آذربایجان شوروی نیز هست . "علی اوف" یکی از دانشمندان جمهوری آذربایجان شوروی طی مقاله ای پیرامون مأخذ و منابع مربوط به آلبانیای قفقاز نوشته است که "

"..... دورن بطور کلی سرزمین آلبانیا را بدستی پاد کرده است . . .

.... و به این ترتیب ، هر گاه نظر دورن را درباره سر زمین آلبانیا

درست بدانیم ، آنگاه ادعای آذربایجان بودن آران یا آلبانیا ، گزافه ای بیش نخواهد بود که پرداختن به آن مربوط به توطئه های شوم سیاسی است .

"برخورد اریان" ، یکی از تاریخ نویسان ارمنستان در کتاب خود .

موسوم به "تاریخ اغوان" که به سال ۱۹۰۲ در تفلیس انتشار یافت درباره مرزهای آلبانیای قفقاز چنین می نویسد :

"..... آلبانیای قفقاز از شرق به سواحل بحر خزر منتهی می شود ، از شمال به دریند محدود می گردد . از غرب به آرازی ، خوناراکرت و رود "دنو راگت" و از جنوب به کوههای ارتساخ و رود گرگر تا ملتقای آن به رود ارس منتهی می شود . . . . ."

برخورد اریان اظهار عقیده می کند که در روزگار "ارشکیان" -

دودمانی از پارتیان که بر ارمنستان فرمانروایی داشتند سرود کر ، سرحد جنوبی آلبانیا بود و تا کرانه شمالي ارس بخشی از سر زمین ارمنستان شمرده می شد .

"مارکوارت" با استناد به نوشته های "تئوفانس میلتی" درباره مرزهای اران چنین می نویسد :

"..... اران شامل اراضی شیروان ، قبله ، شکی و مغان بود و میان رود کر و ارس قرار داشت . . . شهر بزرگ این سرزمین پرنو ( برده ) است . . . ."

دین ترتیب بخوبی روشن می شود که سر زمین آلبانیا یا آران واحدی جغرافیائی حز آذربایجان بوده و در بهترین شرایط ممکن ، حد اکثر ، به رود ارس ختم می شده است .

بنا به نوشته "بارتولد" تاریخ نویس و دانشمند شوروی اران همان

آلبانی است و این سرزمین از دریند تا تفلیس امتداد داشته و مرزهای جنوب غربی آن به رود ارس ختم می شده است . بعد ها آران نام سر زمینی

شد که میان شیروان ، بین دو رود کروارس قرار داشت . شهر " پر شوه " که پایتخت اران بدانجا انتقال یافت در قرن ششم میلادی کنار رود " ترتر " بوده است .

بارتولد ، همچنین می نویسد : در قرن دهم میلادی در شهر پر شوه (برد عه ) ، مردم به زبان آرانی ( آلبانی ) سخن می گفتند . اران در روزگار خلافت عثمان — یکی از خلفای راشدی — ( ۶۴۴ - ۶۵۶ میلادی به تصرف اعراب درآمد .

از این سند ، دو نکته بروشنى آشکار می شود : نخست آنکه آران سرزمینی جز از آذربایجان بوده و دیگر اینکه زبان مردم این سرزمین یعنی آلبانيا ، آذری نبوده بلکه به آرانی یا آلبانی سخن می گفته اند .

" کریمسکی " یکی دیگر از دانشمندان روسی نام آلبانيا و حدود آنرا بروشنى آورده است . وی می نویسد :

..... سر زمین آلبانيا از ساحل راست و چپ رود کرو ابیری ( گرجستان ) تا دریای خزر امتداد داشت و در هر دو سوی رود ، آلبانها می زیستند . بعدها آلبانيا ( آنوانیا ) اران نام یافت . این سرزمین از دریند تا گرجستان و دو سوی رود کرا امتداد داشت . بعدها اران تنها از کرانه راست رود کراداه یافت و شامل سرزمینی میان دو رود کرو ارس گردید ..

" یا مبواسکی " از مورخان شوروی به صراحت می نویسد :  
..... آلبانيا ( اران ) در شمال اتروپاتن ( آذربایجان ) قرار داشته و حد مرزی این دو سرزمین ، دو رودخانه کرو ارس بوده است ....  
پروفسور " گیرشمن " دانشمند فرانسوی در کتاب خود موسوم به " ایران از آغاز تا اسلام " به استناد رویداد نامه های آشوری ثابت می کند که آذربایجان سرزمین اصلی پارسیان بوده است . وی می نویسد :

..... آشوریان در سال ۸۴۴ پیش از میلاد ، پارسیان و در سال ۸۲۶ پیش از میلاد مادهارا شناختند .... در این زمان هارسیان در مغرب و جنوب غربی دریاچه ارومیه استقرار داشتند و مادها در جنوب شرقی نزد بک همدان مستقر بودند ....

چنانکه از رویداد نامه های آشوری پیداست ، منشاء پارسیان از سرزمین آذربایجان بوده است . زرتشت نیز از آذربایجان برخاست . در

بسیاری از متون کهنه چنین آمده که :

..... تدوین نهایی قوانین و احکام اوستا زیر نظر مفان اتروپسان  
آذرسایحان ) صورت گرفته است .....

با این‌هاهه اسناد که جای تردیدی در متفاوت بودن آلبانیا و آذربایجان نمی‌گذارد، ذکر این واقعیت نیز ضروری است که تنها مورخان باستان بلکه تاریخ‌نویسان و جغرافی نگاران اسلامی نیز در نوشته‌های خود آذربایجان را متفاوت با آلبانیادانسته اند و حدود آنرا نیز مشخص کرده اند.

"ابن خرداد به" که دبیر دیوان برید الجبال (ایالت ماد) بود و به سال ۳۰۰ هجری درگذشته، در کتاب "المسالک و المعالک" بهنگام گفتگو از آران و آذربایجان، آنها را جد اگانه نام می‌برد و چون از شهرها و روستاهای آذربایجان نام می‌برد از شهرهای واقع در جنوب ارس سخن می‌گوید و هنگامی که از آaran، تفلیس، بردعه، قبله و شیروان می‌گوید نظر بر شمال ارس دارد.

"ابن خرداد به" می نویسد :

..... شهرستانهای آران و بروز ( گرجستان ) و سیستان جزو بلاد خزر بودند که انوشیروان متصرف گشت .....

"ابن فقيه" در کتاب "البلدان" که در پایان قرن سوم هجری نگاشته است مرز آذربایجان را تا حدود زنجان می داند و بهنگام ذکر نام شهرهای آذربایجان از: برکری، سلماس، مغان، خوی، ورثان، مراغه، بیلقان، نریز، تبریز، بزرگ، شاپور خاست، خانه، میانه، مرند، کولسره، برزنده نام می برد و هیچیک از شهرهای شمال رود ارس را جزو آذربایجان نمی داند.

"ابن حوقل" در کتاب "صورة الارض" که در نیمه اول قرن چهارم هجری نوشته شده، چند بار از آران و آذربایجان سخن گفته و این دو سرزمین را جدا از یکدیگر دانسته است. او می نویسد:

..... سالار مرزبان آخرین فرمانروای آذربایجان بود که بر آران نزد دست داشت . . . . .

"ابو عبد الله بشاری مقدسی "صاحب کتاب" احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم " که در نیمه دوم قرن چهارم هجری نوشته شده ، کشور ایران را به هشت اقلیم تقسیم کرده و آذربایجان را از آران جدا دانسته است . وی می نویسد :

"..... آران سرزمینی است جزیره مانند ، میانه دریای خزر و رود ارس و نهرالملک ( رود کر ) از طول آنرا قطع می کند و مرکز آن بردمعه است و شهرهای آن عبارتند از تغلیس ، قلعه ، خنان ، شامخور ، گنجه ( گنجه ) بردج ( بردمع ) شماخی ، شیروان ، باکوه ( باکو ) ، شابران ، دربند ، قله ، شکی و لازگرد ..... "

استخری از جهانگردان قرن های سوم و چهارم هجری که در سال ۳۴۶ هجری در گذشته ، بهنگام یاد کردن از آذربایجان و آران ، آنها را جداگانه نام می برد .

" یاقوت حموی " که در قرن هفتم هجری می زیسته در کتاب " معجم البلدان " درباره آران می نویسد :

"..... آران نامی است ایرانی ، دارای سرزمینی فراخ و شهرهای بسیار که یکی از آنها گنجه ( گنجه ) است و این همان است که مردم آنرا گنجه گویند و بردمع و شمکور ( شامخور ) .... میان آذربایجان و آران رودی است که آنرا ارس گویند . آنچه در شمال و مغرب این رود نهاده است از آران و آنچه در سوی جنوب قرار گرفته اند از آذربایجان است .....

" ابو الفدا " که در سال ۷۲۲ هجری وفات یافته در کتاب " تقویم البلدان " می نویسد :

"..... آران ... اقلیمی است مشهور که هم مرز آذربایجان است .... و بالاخره در کتاب برهان قاطع که به سال ۶۲۰ هجری قمری نوشته شده ، هنگامی که از ارس یاد شده ، چنین آمده است :

".... ارس به مفتح اول و ثانی و سکون سین بی نقطه نام رودخانه ای است مشهور که از کنار تغلیس و مابین آذربایجان و اران می گذرد .... "

همه این اسناد و مدارک گویای این واقعیت است که سرزمین آران و شیروان ، همواره از آذربایجان جدا بوده و هرگز در گذشته نام آذربایجان بر آران اطلاق نشده است . هرگاه اسناد و مدارک وزارت امور خارجه ایران

و روسیه تزاری و همچنین کتابهایی را که تا سال ۱۹۱۸ میلادی در روسیه نوشته شده از نظر بگذرانیم، می‌بینیم که سر زمین آران و شیروان هرگز نام آذربایجان نداشته و گاه بنام آران و شیروان و گاه بنام قفقاز نامیده شده است.

برای روشن شدن بیشتر، به اسناد و مدارکی که در روسیه بچاپ رسیده است اشاره می‌کنیم:

یکی از این مدارک، دائره المعارف روسی است. در صفحه ۳۵۹ جلد اول دائره المعارف روسی که به سال ۱۸۹۰ میلادی در شهر سن پترزبورگ - لنینگراد امروز - به چاپ رسیده است، زیر عنوان آلبانیا چنین آمده است:

"..... این نام بساستانی سرزمینی است در جنوب قفقاز. ساکنان این سرزمین همان مردم شیروان و جنوب داغستانند....."

در صفحات ۸۱۹ و ۸۲۰ جلد سیزدهم دائره المعارف مذکور طول و عرض جغرافیائی قفقاز به روشنی ارائه شده و آنرا از ۵/۴۶ تا ۲۸/۵ عرض شمالی دانسته است. در این صفحات به صراحت نوشته شده است که:

"..... این سرزمین از جنوب به رود ارس متینی می‌گردد....."

در همین جلد ضمن بحث از سر زمین قفقاز نام استانهای گرجستان ارمنستان و داغستان ذکر شده و هیچ نامی از آذربایجان نیامده است، اما، در صفحات ۲۱۲ و ۲۱۳ جلد اول دائره المعارف، زیر نام آذربایجان چنین آمده است:

"..... آذربایجان با "آدریجان" - سرزمین آذر - به زبان بهلوی اتورپانگان، به زبان ارمنی ادریادگان، استان شمال غربی و شوتمندو صنعتی ایران است. آذربایجان از جنوب محدود استبه کردستان ایران (استان ادوبال) و عراق عجم (ماد)، از غرب به کردستان و ارمنستان و ترکیه، از شمال به ارمنستان روس (جنوب قفقاز) که رود ارس آنرا قطع می‌کند. از شرق به استان گلستان در کرانه دریای خزر. مساحت آذربایجان ۱۰۴۸۴ کیلو متر مربع است. در سده هفدهم میلادی صد مات فراوانی از سوی ترکان عثمانی بر آذربایجان وارد آمد.... آذربایجان بعنوان یک استان مرزی و جایگاه ولیعهد ایران (چون عباس میرزا) - دارای اهمیت فراوانی است....."

این سند دارای نکات بسیار قابل توجهی است . نخست طول و عرض جغرافیائی قفقاز است که از طول و عرض جغرافیائی آذربایجان جدا است دوم آنکه در دائرة المعارف روسی ، هیچ نامی از آذربایجان ایران و یا آذربایجان روسیه برده نشده ، بلکه تنها از یک آذربایجان سخن رفته که – همان آذربایجان ایران است . سوم آنکه سرزمین آذربایجان از شمال به رود ارس محدود می گردد و آنسوی رود ارس آذربایجان نیست . نکته چهارم که از همه دقیق تر و روشن تر است مساحت آذربایجان است . در دائرة المعارف روسی مساحت آذربایجان ۴۸۴۰ کیلومتر مربع آمده است ، حال ببینیم این رقم تا چه پایه ما را به حقیقت نزدیکتر می کند . به دائرة المعارف جغرافیائی شوروی که به سال ۱۹۶۱ در مسکو پایتخت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی چاپ شده مراجعه می کنیم : در صفحه ۳۸ جلد اول این دائرة المعارف ، مساحت سرزمینی که اکنون آذربایجان شوروی یا آذربایجان شمالی نامیده می شود . . . ۸۶۶ کیلومتر مربع آمده است . در همان صفحه مساحت آذربایجان ایران ، بیش از یکصد هزار کیلو متر مربع ذکر گردیده است . به این ترتیب ، هرگاه سرزمین شمال رود ارس ، آذربایجان ، نام می داشت ، آنگاه در دائرة المعارف قدیم روسی که پیش از جنگ جهانی اول انتشار یافته ، باید مجموع مساحت آذربایجان ۱۹۰ هزار کیلومتر مربع قید می شد . بنا بر این سؤال اینست که چه شده در ارائه میزان مساحت آذربایجانی که از جانب روسیه تزاری شناخته شده بود با مساحت آذربایجان حقیقی یعنی آذربایجان ایران ، هیچگونه اختلافی وجود ندارد ؟ آیا این خود نشانه آن نیست که پس از پایان جنگ جهانی اول ، نام آذربایجان ، بخاطر منافع استعماری بر سر زمین دیگری گذاشته شد ؟ .

با توجه به این واقعیات و اسناد و مدارکی که ارائه شد ، آسان می توان به خبیث نیت و طبیعت پیشه وری ، حزب توده ایران و همسایه شمالی که هنوز هم گهگاه دم از اتحاد دو آذربایجان می زند ، پی برد .

# آذربایجان

پهلوی آذری با ترکی ؟

پیشه وری و فرقه دموکرات بر رسمی شدن زبان آذری در جمهوری خیالی خود تائید و تاکید فراوانی داشتند و به بهانه زبان می کوشیدند تا راه آذربایجان را از راه تمامی ایران جدا کنند . انتشار کتاب و روزنامه به زبان آذری و اجرای نمایشنامه های مختلف به این زبان ، شیوه ای بود که به اشاره مسکو ، انتخاب شده بود تا بتدریج پیوند زبانی و استطاعت تفہیم - مقابل ، میان این قسمت از ایران با سایر نقاط ، از هم بگسلد . بنا بر این شاید بجا باشد که در این فصل از زبان مردم آذربایجان نیز ، از باستان تا به امروز ، سخن گفته شود .

بی هیچ تردیدی زبان مردم آذربایجان " پهلوی " بوده است . این حقیقتی است که بسیاری از تاریخ نویسان از آن یاد کرده اند . زبان پهلوی یا پارتی ، زبان مردم پنج استان بزرگ ایران : سپاهان ( اصفهان ) ری ، همدان ، ماد ( ماه نهاوند و دینور ) و آذربایجان بوده است . برخی از تاریخ نویسان لهجه مردم این پنج استان را لهجه " پهلوی شمالی " که ویژه سرزمین ماد بزرگ و ماد خرد است ، دانسته اند .

" ابن الواضع یعقوبی " که حدود سال ۲۷۸ هجری می زیست ، در کتاب " البیدان " خود به دو نکته بسیار مهم اشاره کرده است . نخست

آنکه زبان مردم آذربایجان را " پهلوی آذری " نامیده است و دوم آنکه به صراحت تمام مردم آذربایجان را ایرانی خوانده است . وی می نویسد : " . . . . مردم شهرهای آذربایجان و بخششای آن ، آمخته ای از ایرانیان آذری و حاود اینیان قدیم ، خداوند شهر " بد " هستند که جایگاه بابک (خرمی ) بود . . . . "

" ابن حوقل " در کتاب " صورة الارض " می نویسد : " . . . . اما ، زبان مردم آذربایجان و بیشتر مردم ارمنستان فارسی است . زبان عربی نیز میان آنان رایج است ، لیکن کمتر کسی به عربی سخن گوید و آنانکه به فارسی سخن گویند ، عربی نمی دانند . برخی تیره ها در اینجا و آنها زبانهای دیگری دارند . چنانکه مردم ارمنستان به ارمنی و مردم بردعه به آرانی سخن گویند . . . . "

در اینجا نیز دو نکته شایسته توجه است : نخست آنکه ابن حوقل زبان مردم آذربایجان را فارسی دانسته و دیگر آنکه زبان مردم آذربایجان را از زبان مردم آران ، جدا معرفی کرده است .

" محمد بن اسحق الندیم " در کتاب " الفهرست " که به سال ۳۷۷ - هجری نگاشته ، سهندگام بحث از زبانهای ایرانیان ، با تکیه بر نوشته روزبه (عبدالله بن مقفع ) چنین می نویسد :

" . . . . زبان مردم آذربایجان پهلوی است . . . و پهلوی منسوب به پهله است که نام پنج شهر اصفهان ، ری ، همدان ، ماه نهادن و آذربایجان است . . . . "

" ابو عبد الله محمد بن احمد خوارزمی " که در قرن چهارم هجری -

می زیست ، در کتاب " مفاتیح العلوم " ، می نویسد : " . . . از زبانهای ایرانیان پهلوی است . به آن زبان که پادشاهان در مجالس سخن می گفتند و آن منسوب به پهله است . . . . "

" ابوالحسن علی بن الحسین المسعودی " در کتاب " الاتتبیه و الاشراف " ، آذربایجان را جزو بلاد ایران و زبان مردم آنرا از زبانهای ایرانی دانسته است .

" حمد الله مستوفی " که در قرن هشتم هجری می زیسته ، در وصف مراجعه چنین آورده است :

".... مردم شنیدند چهره و بیشتر بر مذهب حنفی هستند و زبانشان پهلوی مغایر است ...."

"مارکوارت" خاورشناس معروف آلمانی در کتاب "ایرانشهر" خود

می نویسد :

"..... زبان پهلوی حقیقی، زبان آذربایجانی است که زبان کنی اشکانیان بوده است ...."

در کتاب "روضات الجنان و جنات الجنان" تالیف "حافظ حسین کربلائی تبریزی" چنین آمده که :

"..... چون در سال ۸۴۲ هجری، میرزا شاهنخ برای سرکوبی میرزا اسکندر، پسر قراقویونلو، به آذربایجان اشکر کشید، در تبریز به زیارت حضرت پیر حاجی حسین زه ناب، که از اکابر صوفیه آن زمان سود، آمد و از او، در پیوه همت خواست. پس از بازگشت شاهنخ، اسکندر به تبریز بازآمد و به انتقام ملاقات پیر حاجی حسین زه ناب با شاهنخ، فرمان داد که، پسراو، ابوعکر، را به دارآویزند. دژخیان فرمان اورا احرا کرده، آن بیگناه را بدارآویختند و جسد او را به خانقاہ پدرش برندند. پیر حاجی حسین زهتاب را، چون نظر سر مرد پسر افتاد، فرمود اسکندر را دم را کشتن! رودت کشاد! . یعنی ای اسکندر، فرزندم را کشی، فرزندت ترا بکشد! .

چنانکه دیده می شود، گفته پیر حاجی حسین زهتاب، هیچ رابطه‌ای، با زبان ترکی ندارد و بی تردید، گفته او یکی از لهجه‌های پارسی است. "همام تبریزی" که در قرن هفتم و هشتم هجری زندگی، هی کرده -

اشعاری به زبان پهلوی آذری دارد که برای نسونه یکی از آنها را نقل می کیم:

و هار و ول و دیم یار خوش بی  
اوی باران ه وول بی ه و ماران  
که معنی آن چنین است: سهاروگل با روی یار خوش است، بی یاران ه گل  
باشد و نه بهاران

در این جا واژه "دیم" جالب توجه است. هنوز این واژه در لهجه گیلکی بمعنای "چهره" ، "روی" و "صورت" مورد استفاده قرار می گیرد .

"عزالدین بن عادل بن یوسف تبریزی" که در قرن هشتم و نهم هجری زندگی می کرده، شعرهایی به لهجه پهلوی آذری دارد که نسونه ای

از آن چنین است :

سحرگاهان که دیلم تاوه گیری  
چه آهم هفت چرخ آلاوه گیری

که معنای آن چنین است : سحرگاهان که دلم می گیرد ، از آهم هفت چرخ  
آتش (الو) می گیرد !

بخوبی دیده می شود که در این شعر هم کمترین اثری از واژه های  
ترکی نیست . "آلاوه" همان واژه دلپذیری است که در زبان کوچه و بازار ،  
هنوز هم به نام "الو" بمعنی "شعله" مورد استفاده است .

"شیخ صفی الدین اردبیلی" سردود مان صفویان نیز ، شعرهای  
به لهجه پهلوی آذری دارد و از آن جمله است :

خسے بانان که غم جویان نشینند  
بدامان جهان پویان نشینند  
خسے بانان که اج خلوتگه راز  
زبان بسته ، سخن گویان نشینند

که معنای آن چنین است : خوشابه آنان که غم جویان نشینند ، بدامان  
جهان پویان نشینند ، خوشابه آنان که از خلوتگه راز ، زبان بسته سخن  
گویان نشینند !

این دو بیتی ، گذشته از زیبائی های فراوانی که دارد ، با زبان پارسی  
امروزی نزدیک است و چنانکه دیده می شود ، هنوز در این دوره ، در شعر-  
های پهلوی آذری ، اثری از واژه های ترکی دیده نمی شود .  
بی گمان لهجه پهلوی آذری تا آغاز روزگار صفویان در شهرهای آذر-  
بايان زنده بوده و از اواسط این دوره است که زبان آذری رفته ، رفته ، از  
شهرها برافتاد . با ایننه تامدنی دراز ، باز هم در روستا ها بجا بود و  
هنوز هم نونه هایی از لهجه پهلوی آذری در اشعار و گفته های مردم -  
خلخال و دیگر نواحی آذر بايان دیده وشنیده می شود .  
حال ، بیینیم ، چگونه در بستر حرکت تاریخ ، زبان ترکی به خطه  
آذر بايان راه بافته است :

گفتم که از روزگار باستان مردم آذربایجان به لهجه پهلوی آذری سخن می گفتند . زبان ترکی با مهاجرت ترکان و توسعه نفوذ آنها به آذربایجان ، آران و آسیای کوچک راه یافت . مهاجرت ترکان از روزگار غزنویان آغاز شد و از آن پس همچنان ادامه یافت .

مهاجرت نخستین گروه ترکان بهنگام فرمانروائی " وهسودان " در آذربایجان آغاز شد . این روزگار همزمان با پادشاهی سلطان محمود غزنوی بود . محمود ۵ هزار نفر از ترکان " غز " را با خود به خراسان آورد و سپس جمعی از آنها را به اصفهان فرستاد . پس از چندی ، ترکان غز ، سر بر طغیان نهادند . محمود غزنوی نامه ای به علاءالدوله ، فرمانروای اصفهان ، نوشته و از او خواست ترکان را باز گرداندو در صورت تمرد بقتل برساند و سرهاشان را نزد سلطان محمود بفرستد . ترکان از قصد علاءالدوله آگاه شدند و از دامی که وی گستردۀ بود ، جان بسلامت برداشتند . ترکان غز از اصفهان گریخته و غارت کنان خود را به آذربایجان رساندند . به قول " ابن اثیر " شماره آنان نزدیک به دو هزار چادر بود که در هر چادر هفت نفر اقامت داشتند . ترکان غز در آذربایجان آرام نشسته و به شهرهای اطراف تاختند و به کشتار و یغما پرداختند . پس از پایان روزگار غزنویان و با آمدن سلجوقیان که خود از نژاد ترکان بودند ، راه مهاجرت ترکان غز به آذربایجان هموار شد و ترکان از ترکستان و ماوراءالنهر چون سیل به ایران و بسوی آذربایجان روی آوردند و زبان خود را در آن استان گسترش دادند .

" ابن اثیر " درباره رویدادهای سال ۶۴۰ و نهب و غارت ترکان

می نویسد :

"..... قبایل نیم وحشی ترک ، در همه سرزمین آذربایجان برآکرده شدند و از آزار مردم غروگذار نکردند ....."

" قطran تریزی " در قصاید خود از انبوهی ترکان و خرابیهای آنان در سرزمین آذربایجان بیت‌هایی دارد که دو نمونه آنرا نقل می کیم :  
گرچه امروز از تو ترکان هر زمان خواهند باج

باز فردا نعمت ترکان ترا گردد مدام  
یا در جائی دیگر :

اگر چه داد ایران را بلای ترک ویرانی  
شود از عدلش آبادان ، چو یزدانش کند یاری

پس از پیروزی سلجوقیان در ولایات ماوراء قفقاز ، عده غلامان ترک  
قیچاقی و خزر در ممالک اسلامی افزایش یافت . سر سلسله " اتابکان آذربایجان "   
نیز غلامی قیچاقی موسوم به " شمس الدین ایلد گز " بود .  
از نیمه دوم قرن هفتم هجری ، آذربایجان ، جایگاه ایلخانان مغول  
شد . به سال ۷۸۷ هجری " تغتمش خان " رئیس ایل ذهبی و پادشاه دشت  
قیچاق ، به آذربایجان لشکر کشید و شهرهای آن سرزمین ، بویژه ، تبریز  
را غارت کرد . از سال ۸۱۰ هجری بعد ، آذربایجان ، زیر سلطه امیران  
" آق قویونلو " درآمد .

در همه مدته که ترکان بر آذربایجان فرمانروائی داشتند ، مردم  
 محلی که " تاجیک " نامیده می شدند از ترکان جدا بودند و تا قرن هشتم  
 هجری با ترکان در نیا می خیستند . این مطلب از نوشته های " ابن بطوطه " و  
 " حمد الله مستوفی " بروشنى پیداست . آنها به این نکته اذعان دارند که  
 ترک و تاجیک از یکدیگر ، جدا می زیستند و به گفته آنها ، اکثربت با پهلوی  
 زبانان بود .

از این نکته ، بروشنى آشکار است که مردم به لهجه پهلوی آذربی  
 سخن می گفته اند . حمد الله مستوفی ، بهنگام بحث درباره سرزمین و مردم  
 آذربایجان به صراحت می نویسد که در " خوی " و " لیلان " ترکان سکنی  
 داشتند ولی در " مراغ " و " طسوج " و " کلیبر " و " گرمرود " و دیگر جاهای ، ترک  
 و تاجیک با هم زندگی می کردند .

از نوشته های حمد الله مستوفی ، می توان دریافت که ترکان چادر  
 نشین اند که شهرها روی آوردند و شهرهایی چون خوی را از سکه  
 محلی خالی کردند .

با روی آوردن ترکان به شهرها رفته رفتہ زبان ترکی چیره شد و

چون فرمانروایان و حکام محلی ترک بودند ، مردم ناگزیر شکایات خود را به ترکی نزد فرمانروایان می بردند . در بازارها و مراکز معامله نیز گفتگو به زبان ترکی رواج گرفت و بدین ترتیب زبان ترکی که در روستاهای چیره شده بود به شهرها نیز هجوم آورد .

در روزگار صفویان ، از آغاز پیکار " چالدران " و شکست شاه اسماعیل صفوی ، دست ترکان عثمانی بسوی آذربایجان دراز شد و سپاهیان عثمانی به تبریز آمدند و خزانی فرمانروایان آن سامان را به غارت بردند .

در روزگار پادشاهی شاه طهماسب اول ( ۹۲۰ - ۹۸۴ هجری ) سپاهیان سلطان سلیمان عثمانی به فرماندهی ابراهیم پاشا به آذربایجان حمله بردند و تبریز را اشغال کردند و چون شهر دیگر ، جای امنی نبود ، شاه طهماسب پایتخت را به قزوین برد .

در سال ۹۹۳ هجری ، عثمان پاشا با لشکری بزرگ به آذربایجان هجوم آورد و بار دیگر تبریز بعدت هیجده سال به تصرف ترکان درآمد . شاه عباس بزرگ با پیکارهای دلیرانه آذربایجان را از ترکان باز پس گرفت . پس از سقوط صفویه و استیلای افغانها ( ۱۱۴۲ - ۱۱۳۵ هجری ) باز ترکان عثمانی به آذربایجان حمله کرده و بخش بزرگی را تا تبریز اشغال کردند .

به همت نادر شاه افشار و دلاوریهای او سرزمین‌های اشغالی از ترکان باز گرفته شد . از آن زمان آذربایجان بارها و بدفعات مورد تاخت و تاز بیگانگان قرار گرفت . در سالهای جنگ اول جهانی ترکان عثمانی بخش غربی آذربایجان را اشغال کردند و در تاریخ هشتم زوئن ۱۹۱۷ میلادی به تبریز وارد شدند و حکومتی دست نشانده و هواخواه ترکان بر سر کار آوردند . پس از انقلاب روسیه ، ترکان به سرزمین قفقاز نیز حمله بردند .

سپاهیان ترک به فرماندهی نوری پاشا در پانزدهم سپتامبر سال ۱۹۱۸ - میلادی ، شهر باکو را تصرف کردند و از ماه زوئن سال ۱۹۱۸ بدستیاری ترکات عثمانی ، حکومتی بنام " دولت ساواتیان " در سرزمین آران و شیروان تاسیس شد . در دائره المعارف کوچک شوروی که به سال ۱۹۴۵ در شهر - مسکو ، به چاپ رسید ، به صراحت نوشته شده ، که :

..... مساواتیان از ترکان پیروی می کردند و حکومتی بان تورکبست بودند . . . .

حکومت مساواتیان ، پس از تاسیس به سرزمین آران و شیروان که در شمال رود ارس واقع شده است ، نام آذربایجان داد . هدف اصلی ترکان عثمانی از این نامگذاری این بود که از ضعف دولت قاجار استفاده کرده و آذربایجان حقیقی یا آذربایجان ایران را به جمهوری ساختگی آذربایجان پیوند دهد و در دو سوی رود ارس حکومتی دست نشانده دولت عثمانی پدید آورد . در سی ام اکتبر سال ۱۹۱۸ الشکریان انگلیس به فرماندهی ژنرال تامسون ، شهر باکو را اشغال کردند و سپاه ترک را که دشمن متفقین در نخستین جنگ جهانی بود عقب راندند ولی حکومت جمهوری آذربایجان را که توسط سرمایه داران قفقاز اداره می شد و حزب مساوات در راس آن قرار داشت ، به رسمیت شناختند .

این وضع تا ۲۸ آوریل سال ۱۹۳۰ ادامه داشت . در این تاریخ واحد های ارتتش سرخ شوروی ، نیروهای مתחاصم را عقب راندند و شهر باکو را تصرف کردند . در این تاریخ حکومت مساواتیان ساقط شد و حکومت بلشویکها بر سر کار آمد ، ولی نام آذربایجان بر سرزمین آران و شیروان همچنان بیانی ماند تا در فرصت مناسب مورد سوء استفاده از سوی کرملین و ستون پنجم - آنها در ایران قرار گیرد .

# آذربایجان

در نخستین روزهای مهر ماه ۱۳۲۴، دولت صدر، بنا به پیشنهاد اکثریت مجلس شورای ایلی، تصمیم گرفت تا سید مهدی فرخ (معتصم السلطنه) را بعنوان استاندار به آذربایجان اعزام دارد. فرخ مردی کاردان، جدی و مدیری مدبر و کارگشا بود و مجموع این ویژگیها باضافه تجربه و سابقه ای که در آرام کردن مناطق آشوب زده داشت، سبب گردید که سفیر شوروی و ستون پنجم آن در کنار حزب توده و فرقه دموکرات در مقابل تصمیم دولت ایستادگی کرده و حتی در برابر یک تصمیم قانونی که با حمایت مجلس شورای ایلی گرفته شده بود، به برپائی تظاهرات، تشکیل کنفرانس در تبریز و سرانجام صدور قطعنامه مبنی بر اعتراض نسبت به ماوریت فرخ بپردازند.

فرقه دموکرات، متن قطعنامه را همراه با نامه ای برای کنسولگریهای دول خارجی مقیم تبریز فرستاد و به این ترتیب کوشید با ایجاد این ارتباط نوعی وزارت خارجه برای حکومت هنوز تشکیل نشده خود دست و پا کند.

روز دوم آبانماه دولت محسن صدر سقوط کرد و نعایندگان مجلس-حکیم الملک و قوام السلطنه را کاندیدای نخست وزیری کردند. اینک، کار فرقه دموکرات بچائی رسیده بود که بطور علنی از حضور نیروهای سرخ در ایران دفاع می کرد. روزنامه آذربایجان در شماره ۳۶ خود بتاریخ ۱۳۲۴/۸/۲

## در مقاله "صدر و شوروی" نوشته :

"..... اینک در ایران حکومت ملی وجود ندارد . مجلس نیز ملی نیست . ایالات حنوبی تماماً در دست مستبدینی است که نوکران فرمانبردار بیگانگان هستند ..... بمحض اینکه ارتشر سخ ، پای خود را آنسوی مرزا گذاشت ، ایالات شطایر را نیز سور اسلحه ، دچار همین وضع وحال خواهند کرد ... ."  
بهر حال ، در چنین شرایطی که حزب توده نیز با داشتن فراکسیون حزبی در مجلس شورایملی ، حمایت از فرقه دموکرات را آشکار و پنهانی در - پیش گرفته بود ، در روز هفتم آبانماه ابراهیم حکیمی ( حکیم الملک ) به نخست وزیری رسید .

در زمان دولت صدر ، به پیشنهاد اکثریت مجلس شورایملی تصعیم گرفته شده بود که تا هنگام حضور نیروهای خارجی در ایران ، انتخابات - دوره جدید مجلس شورایملی سرگزار نگردد و این تصعیم گیری آنجنان فرقه دموکرات ، حزب توده و دیپلمات های شوروی را به راس انداخته بود ، که می کوشیدند ، ضمن استفاده تبلیغاتی شدید از آن ، بهر نحو که شده حداقل در حوزه نفوذ خود بعنی آذربایجان ، انتخابات را به مرحله اجرا در آورند .

سید جعفر پیشه وری در سرمهقاله روزنامه آذربایجان به شماره ۳۳

و بتاریخ ۱۳۴۲/۷/۲۹ نوشته :

"..... فرمان انتخابات را خود مردم صادر خواهند کرد ... ما انتخابات را شروع کرده ، آنرا بطرز دموکراتیک و بیطرفا نه ای بیان خواهیم رساند .  
بگذارید موتجمعنین تهران ، نمایندگان من را که از طرف مردم انتخاب می شوند نیز بمند . آن وقت تکلیف ما روشن است ..... ."

نخست وزیری حکیمی ، در میان دامن گرفتن آشوب و بلوا در آذربایجان آغاز شد و تنها ۱۹ روز پس از صدور فرمان بنام وی ، شهر میانه سقوط کرد و بدست فرقه دموکرات افتاد .

در اواخر آبانماه ، دولت تصمیم گرفت برای سرکوبی فرقه ، نیروی نظامی به آذربایجان اعزام دارد . به سبب حضور نیروهای شوروی در منطقه ، دولت تصمیم خود را طی یادداشتی به سفارت شوروی در تهران اطلاع داد و بسرعت

نیروئی شامل دو گردان پیاده ، یک گردان تانک و یک گردان ژاندارم تدارک دیدنا از طریق میانه به تبریز گسیل دارد . نیروی مذکور در راه ماموریت خود در " شریف آباد " واقع در شش کیلومتری قزوین از سوی مقامات نظامی شوروی متوقف شد و به این ترتیب نقش رسوایی ساز مسکو در همه مسائل روشن گردید .

در این روزهای بحرانی که به اشاره و خواست مسکو و همچنین میر جعفر باقراوف و با حمایت حزب توده ایران ، فرقه دموکرات از مرحله حرف و شعار گذشته و مشغول تجزیه ایران بود ، بعضی از رجال ایرانی مقیم تهران و همچنین بعضی از روزنامه ها به دفاع از حوادث آذربایجان پرداخته بودند و برای پیروزی آن دعا می کردند .

دکتر محمد مصدق ( مصدق السلطنه ) در مجلس شورای اعلی گفت :

" ..... عمری است به آذربایجانیها ارادت دارم ، زیرا این مردمان پاک واجد تمام صفات خوبند . مردمان وطنپرست ، مردمان درست و مردمان مقتدری هستند و بهر کاری اقدام کرده اند پیشرفت نموده اند ..... "

و شهباز که بجای ایران ما منتشر می شد بقلم اسماعیل پور والی که به آذربایجان رفت بود ، نوشت :

" ..... این آتشی که از آذربایجان ایران زبانه کشیده است ، بنظر من خاموش شدنی نیست ، من احساس می کنم که گرمی آن به تهران و از آنجا سهم جای ایران خواهد رسید ..... "

و حزب ایران ، در شماره ۴۱ روزنامه جبهه بتاریخ ۳ آذرماه ۱۳۲۴

نوشت :

" ..... قیام برای اتحاد حکومت ملی ، قیام بر علیه دشمنان حکومت ملی ، قیام بر علیه کسانی که بر علیه ملت و برای اختناق و اضمحلال ملت ، حکومت را در دست دارند ..... "

نیروهای ایرانی ، در شریف آباد قزوین از سوی شورویها متوقف گردید و اعتراض شدید دولت حکیمی به شوروی با پاسخ غیر قانع کننده دولت شوروی مواجه شده بود و با اینهمه هنوز بسیاری در تهران امید داشتند که ماجراهی آذربایجان بنحوی در سراسر مملکت تکرار شود .

برای آنکه بیشتر در جریان حقایق قرار بگیریم ، سری به مصاحبه دکتر

فریدون کشاورز در کتاب "من متهم می‌کنم" می‌زنیم تا بدانیم آنهایی که آن روزها، آزادی ایران را با پیروزی پیشه وری یکی می‌دانستند، تا کجا از توطئه‌های شوروی در این رویداد شوم بی‌خبر بوده‌اند.

### فریدون کشاورز می‌نویسد:

".... روز قبل از اعلام تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان، کمیته مرکزی حزب در منزل من جلسه داشت. زیرا من مصونیت پارامانی داشتم... در حدود ساعت عصر، اصفر، شوهر من، مرا صدا کرد و گفت آقای بنام پادگان از تبریز آمده و با شما کار فوری دارد.... پادگان بعن گفت: من همین حالا از تبریز رسیده ام و پیغام خیلی فوری برای کمیته مرکزی دارم و نباید این کجا می‌توانم رفقا را پیدا کم. جواب دادم اتفاقاً جلسه کمیته مرکزی در خانه من - تشکیل شده و همه اینجا هستند.... او گفت: من از تبریز رسیده ام و فوری باید برگردم. من آمده ام به شما اطلاع بدhem که فردا تمام سازمان حزب ما در آذربایجان از حزب توده ایران جدا شده و با موافقت رفقای شوروی به فرقه دموکرات آذربایجان که تشکیل آن فردا اعلام خواهد شد، می‌پیوندد .... بعد ها در مهاجرت، در مسکو که بسیاری از اسرار بعضی از رهبران افشا شد.... دانستیم... که کامیش از تمام جریان آذربایجان قفل از تشکیل آن (مانند قیام خراسان) به وسیله عمال باقر اوف در تهران مطلع شده بود... حزب توده ایران ستدربیح از فرقه دموکرات و تقاضای - مشروع آن پشتیبانی کرد. حزب ایران نیز که از عده ای از روشنگران میهن برست که سعد ها همکاران نزدیک و باوفای دکتر مصدق شدند، تشکیل - شده بود از تقاضاهای مشروع فرقه پشتیبانی کرد...."

دکتر بصرت الله جهانشاهلوی اشار، یکی از اعضای گروه ۵۳ نفر در کتاب خود موسوم به "ما و بیگانگان" درباره دخالت نیروهای سرخ در حوادث آذربایجان، از خاطرات شخصی خود کمک گرفته، حقایق بسیاری را فاش می‌سازد. دکتر جهانشاهلو که از مهره‌های اصلی حکومت پیشه-وری بود، درباره اصرار مقامات شوروی در پیوستن حزب توده زنجان به فرقه دموکرات آذربایجان می‌نویسد:

"..... رئیس دژبان شهر (کمیندانت روس) بامن دیداری کرد و همان داستان را پیش‌کشید و برای آنکه پشتونه ای هم داشته باشد، شناسنامه حزبی خود را نیز نشان داد تا آشکار شود که کوئیست است... پس از چند روز دیگر بک سرهنگ سازمان امنیت روس بنام ولی اوف (اهل باکو) نزد من

آمد و همان موضوع را مطرح کرد و من همان پاسخها را برای او نیز بازگو کردم  
اما او چون بسیار از خود راضی بود، انتظار نداشت که کسی خواست سرهنگ  
سازمان امنیت روس را نهدیرد، بنابراین گفت که اگر شما فوراً حزب توده را در زنجان  
به فرقه دموکرات ملحق نکنید، ما خود این کار را خواهیم کرد... باز سرهنگ  
ولی اوف در زنجان بیداشد و معلوم شد که آقای کامبخش همه‌ی جریانات  
را به تبریز رسانده است.....

بهر تقدیر، در این چنین شرایطی که تهران از سوئی در گیر مشکلات  
ساختمانی نداشت ملکت بود و از سوی دیگر می‌کوشید تا نیروهای نظامی خود را  
به آذربایجان اعزام دارد، فرقه دموکرات نیز با حمایت ارتش سرخ زمان را  
مفتتم شمرده، کنگره خلق آذربایجان را تشکیل داد و "حاج عظیم" برادر  
ستارخان را نیز برای بھرہ برداری تبلیغاتی به گشايش کنگره محبور ساخت.  
کنگره که عنوان مجلس موسسان یافته بود، در پایان جلسات خود یک هیات  
سی و نه نفری — که نایابنده کردستان هم در میان آنها بود — انتخاب  
کرد تا بنام "هیات ملی"، سرنوشت آذربایجان را بدهست بگیرد.  
شبستری بعنوان رئیس این هیات برگزیده شد و بی درنگ دستور انتخابات  
مجلس ملی آذربایجان را صادر کرد. در اعلامیه گفته شده بود که تنها سه  
روز بعد از انتشار آنگهی، انتخابات باید در سراسر آذربایجان بعمل آید  
و روز ۱۲ آذر خاتمه یابد.

روز دهم آذرماه، سرتیپ درخشانی که از همان زمان تا هنگام دستگیری  
در سال ۱۳۵۶، جاسوسی شوروی را بعده داشت، طی اعلامیه ای به —  
آگاهی مردم رساند که بدستور مرکز، علاوه بر فرماندهی لشکر، ادارات —  
شهریانی و ژاندارمی نیز در هر دواستان ۳ و ۴ سعده وی واگذار شده  
است.

روز سیزدهم آذر هیات ملی، زندانیان را آزاد کرد و یکروز بعد —  
پاسگاههای ژاندارمی در تمامی روستاهای آذربایجان و زنجان بر چیده شد.  
هیاتی به ریاست مرتضی قلی بیات (سهام‌السلطان) از سوی دولت  
برای مذاکره با فرقه به تبریز آمد و با شکست کامل به تهران بازگشت.  
روز ۲۱ آذر ۱۳۲۴ مجلس ساخته و پرداخته فرقه دموکرات گشايش

یافت و بلا فاصله ، در جلسه پیش از ظهر خود سید جعفر پیشه وری را مأمور تشکیل دولت کرد . بعد از ظهر همانروز پیشه وری کابینه خود را بشرح زیر به مجلس معرفی کرد :

- ۱ - سید جعفر پیشه وری نخست وزیر
- ۲ - دکتر سلام الله جاوید وزیر کشور
- ۳ - جعفر کاویان وزیر قشون خلق
- ۴ - دکتر مهتاش وزیر کشاورزی
- ۵ - محمد بی ریا وزیر فرهنگ
- ۶ - دکتر اورنگی وزیر بهداری
- ۷ - غلامرضا الهاشمی وزیر دارائی
- ۸ - یوسف عظیما وزیر دادگستری
- ۹ - کبیری وزیر راه و پست و تلگراف و تلفن
- ۱۰ - رضا رسولی وزیر تجارت و اقتصاد

وزارت کار تا تعیین وزیر بعده نخست وزیر ! بود . این کابینه با تفاوت آرا رای اعتماد گرفت و سپس مجلس !، زین العابدین قیامی را به ریاست دیوان تعیز و فریدون ابراهیمی را بعنوان دادستان کل آذربایجان انتخاب کرد ! . روز ۲۲ آذر سرتیپ درخشانی ، به اشاره مقامات شوروی تسلیم فرقه دموکرات گردید و طی دستورالعملی از پادگانها خواست که سلاح ارتش را در اختیار حکومت آذربایجان قرار دهند ! .

# آذربایجان

## آذر.

جد ائی و جنایت

برابر تصمیم متذکر در کمیسیون مشکل از افسران ارشد پادگان تبریز، بمنظور اینکه از برادرکشی و اتلاف نفوس دولت ووارد آمدن خسارت به اموال تجار و سایر اشخاص جلوگیری شود، دستور مدهم که کله پادگان تبریز اسلحه‌های خود را بزمی گذاشت و طبق دستورات صادره رفتار نمایند.

فرمانده لشکر آذربایجان . سرتیپ درخشناد

این بخشناه که از سوی سرتیپ درخشنادی صادر شده بود، جدائی آذربایجان را از تمامیت ایزان بطور عطی اعلام داشت و بدنبال آن فرقه دموکرات طی اعلامیه‌ای، تشکیل دولت ملی! و تحويل گرفتن ادارات دولتی رابه اطلاع عموم رساند.

سرتیپ درخشنادی دو روز بعد یعنی ۲۳ آذرماه ۱۳۲۴ در یک مصاحبه مطبوعاتی با خبرنگاران اعزامی از تهران شامل جهانگیر تفضلی، مدیر ایران ما، فروزش، مدیر نجات ایران، بزرگ علوی، مدیر رهبر، عباس شاهنده، مدیر فرمان و محمود هرمزو اسماعیل پوروالی خبرنگاران معروف آنروز حرابد تهران، شرکت کرد و به پرسش‌های آنها درباره خیانتی که مرتکب شده بود پاسخ گفت. متن این مصاحبه در شماره ۳۱ روزنامه شهباز که بجای ایران ما منتشر میشد بتاریخ دوم بهمن ماه ۱۳۲۴ تحت عنوان "بنور هنوز گرم است" باین شرح بچاپ رسید:

«..... از مصاحبه روزنامه نگاران : بزرگ علوی ، فروزان ، شاهنده ، هرمز ، کاتی و جهانگیر تفضلی در تبریز ، منزل خدیوی با سرتیپ درخشناد لشکرآذربایجان :

سؤال : خواهش میکنم توضیح بد همید ، زمین گذاری اسلحه از طرف

پادگان تبریز بر حسب ابتکار خود شما بود با تهران ؟

جواب : من کوشش کدم که تهران را وادار کنم چنین تصمیم‌گیرد ..... و قصتی از آن در اثر ابتکارمن بود . من خونریزی را صلاح کشور نمیدانستم و مطمئن باشد اگر احساس میکردم سیزه و جنگ بصلاح ملک است ، شدیداً عمل میکردم اما من تشخیص دادم که مقاومت بی‌فایده است و حتی بروخات اوضاع نیزمنی افزاید ..... تهران خیلی فشار می‌آورد ، خیلی سعی میکرد مادرست به عملیات شدیدی بزنم ولی اگر جنابه بن میگفتند جنگ بکن ، نمیکردم . من زیرال هستم و مطابق منافع روز و منافع نظامی می‌توانم تصمیم بگیرم و منافع نظامی ، صالح کشور من حکم میکرد که تصمیم‌گیرد پس از گیرم و بعقیده من کارد رستی بود .....

سؤال : در تهران میگویند یک عدد مهاجر که در حدود دویست نفر هستند در آذربایجان دست به اقداماتی زده‌اند ، آیا شما هم عقیده دارید نهضتی وجود ندارد ؟

جواب ، اگر نهضتی نبود این جریان پیش‌نمی‌آمد ..... تا دیروز روزنامه‌های دست راستی عکس مرامی اند اختندویی از این پس بعنوان فحش خواهند داد ..... واز اینکه وجود یک نهضتی را تصدیق کردم لجن مالی خواهند کرد ... اما من از بعضی روزنامه‌های دست چپ مشکرم که حتی آن روزها هم که من مقاومت میکردم بعنوان بدنگفتند !

سؤال : آیا دستوراتی که ستاد ارتش به رمز توسط رادیو مهد ادبی شما مفید بود ؟

جواب : این را من به تهران باد دادم و گرنه تهران آنقدر شعور نداشت ..... این تهران بی‌شعور ..... این تهران احق .....

سؤال : به عقیده شما فدائیان اسلحه خود را از کجا آورده‌اند ؟

جواب : بگذرید همینطور که میگویند منم بشما پاسخ بد هم که روسها به آنها داده‌اند زیرا نمی‌توان گفت از بقایای اسلحه هائی است که در شهریور ماه بدست هندم افتاد .....

گفتنی است که پس از پایان ماجراهی آذربایجان سرتیپ درخشنادی به دادگاه نظامی احضار شد و به دلیل خیانت آشکارش ، دردادگاه بدوفی به اعدام و سپس دردادگاه تجدیدنظر با برخورد اری از عفو پادشاه به ۱۵ سال زندان محکوم گردید . چند سال بعد هنگامی که سناتور معتصم‌السلطنه فرخ خاطرات سیاسی خود را در مجله سپید و سیاه می‌نوشت ، درخشنادی با ارسال نامه‌هایی برای این مجله در پاسخ سخنان فرخ که آشکارا خیانت‌وی را علني کرده بود ، از خود به دفاع برخاست و سعی

کرد رنگ خبات را از چهره بشوید، اما چند سال بعد، در سال ۱۳۵۶ هنگام جاسوسی برای شوروها در تهران دستگیر شد و روشن گردید که همه این سالها راوی در راه خدمت به اجنبی و جاسوسی برای آنها سپری کرده است.

بهرتقدير در روز ۲۱ آذرماه سال ۱۳۲۴ فرقه دموکرات به رهبری پیشنهاد و با حمایت همه جانبود ستورات کوچلین چند اثنی موقتی آذربایجان از ایران را عملی کرد و زمام امور منطقه بدهست کسانی افتاد که برای مدت یکسال جزو حشت اضطراب، جاسوسی برای بیگانه، قتل و کشتن و دزدی کاری انجام ندادند. برای آنکه از خود چیزی نگفته باشیم نگرش بر اوضاع آذربایجان را در مدت چند این یکساله این خطه از تهمیت ایران بعهد دکتر نصرالله جهانشاه لوى افشار معاون پیشهوری در فرقه دموکرات میگذریم تا وی بعنوان شخص دوم فرقه از آنچه در این مدت برآذربایجان و آذربایجان رفته است سخن گوید:

دکتر نصرالله جهانشاه لوى افشار یکی از اعضاء گروه ۵۳ نفره نخستین پایه گذاران مکتب کمونیسم در ایران بودند، در کتاب "ماوبیگانگان" مینویسد:

"..... در همین اوام محلس طی آذربایجان که نخست انجمع ایالتی فرقه بود و سپس خود را محلس طی آذربایجان نامید، مرابه معاونت دولت پیشهور انتخاب کرد و به تبریز فرا خواند ..... در بهمن ماه که هوابسیار سرد بود روانه شدم. سرف بسیار سنگین بود و با اینکه گروهی تفنگدار فدائی و گروهی هم برای باز کردن راه مرا همراهی میکردند، پس از دو روز از زنجان به میانه رسیدم، در رمانه نیز پیشهوری تلفن کرد و چون او را از برف و راه بندان آگاه کدم او از فرمادن ارتش شوروی خواست که برف راه میانه به تبریز را پاک کنند، چون آنها ماشین‌های سرف روسی بزرگ و معجزه در اختیار داشتند ..... روزی که به استانداری که آن زمان باش وزیری (نخست وزیری) نامیده میشد رسیدم در شکفت شدم، چون دیدم درد رازی خیابان از در شهرداری نادر استانداری مردمی که بیشتر دهقانان آذربایجان بودند، صفت کشیده‌اند و در سرمهبوبه استاده‌اند، از فدائیان پرسیدم اینها منتظر چه هستند؟ گفتند: شاکی هستند، پاره‌ای برای پاسخ نامه‌ایکه داده‌اند استاده‌اند و پاره‌ای ناحد درست دارند که بدهند. در نخستین دیدارم با آقای پیشهوری گفت خواهش میکنم پیش از هر چیز تکلیف این شاکیان را روشن کنید که بلکه آبروی ماراد را شهرود بار برده‌اند. پرسیدم تاکنون چه کرد، اید او گفت: روزی نزدیک پانزده نامه و گاهی بیشتر را می‌خوانم و دستور میدهم اما هر روز بیش از صد نامه دیگر افزوده میشود که بهمیز رواز عده آن بینی آیم ..... در اینجا باید بادآورشوم که بیشتر این شکایتها نشان میداده که پس از برقاری حاکمت فرقه عده‌ای از عمل غریه و پاره‌ای فدائیان، به دهقانان، حتی مردم شهرها ستم میکنند و گروهی از قلعه‌ران گذشته نیز که از بیم زاندارم و دستگاه دولتی در لاک خود فرو رفته بودند و سامان ستم

نداشتند در این بازار آشته ستمکاری و موده‌آزاری را از نو آغاز کردند ..... من  
به آقای پیشووری گوشزد کردم که ستمکاری بسیار است و حون نونهای وضع خانه  
سرفه‌ای که در میانه نمی‌درخانه او بودم بازگو کردم . در این خانه دواطاقی بیش  
از ۵ رختخواب تمام مخلع و ابریشم نبود . جون من میخواستم در پتوی خود بخواهم  
آن سرفه‌ای برای اطمینان مرابه آن اطاق برد و نشان داد که برای من رختخواب  
نو بکار نرفته آورده است . خوانندگان میتوانند تصور کنند که یک سرفه‌ای پس از گذشت  
دو ماهه این همه رختخواب مخلع و اطلس نوی شاهانه را از کجا آورده است و  
میتوان به آسانی سنجید که چه غارت‌های دیگری انجام گرفته‌بود .....  
دکتر نصرالله جهانشاه لوی افشار سپس به شناساندن و معرفی گردانندگان  
دستگاه و دولت آذربایجان می‌پردازد که جون این قسم از خاطرات وی هم در بر  
گیرنده نونهای از جنایت‌های فرقه و هم نشاندگان ماهیت رهبران آن است ،  
باتفاق مروری بر آن خواهیم داشت . دکتر جهانشاه لوی می‌نویسد :  
..... اینک خوانندگان را بآپارهای از گردانندگان دستگاه و دولت

#### آذربایجان آشنا می‌سازم :

۱ - آقای سید جعفر پیشووری - او دبیر یکم فرقه دموکرات و باش وزیر حکومت ملی  
آذربایجان ..... بود . من از او ضعف مالی ندیدم و نشنیدم . او گاهی  
بسیار دلبر و زمانی بسیار ترسو بود . به دیگر سخن درستیزی نداد شعن و بیگانه روشن  
با بد ای نداشت ..... او با اینکه به همه ماد وستان نزدیک خود دلداری و نبود  
بهود کارهای میداد ، خود نا مید بود ..... او می‌کفت : من روسها را خوب می‌شنا  
آنها تاجیکه سودشان در جهت دیگر اقتضا کرد ما امیان میدان رها خواهند کرد وجه  
بسیار زده کند اما حون پشتیبان آنان در بایان روس و فرستادگان با قراوف بودند کاری از بین  
نمی‌برد . روزی از دارایی ارتش بن عزیز دادند که غلام بحیی بی دربی تکه کاغذ‌های  
پاد داشت مانند ب خط و امضای آقای پیشووری می‌آورد که کترین آن صد هزار تومان  
حواله است ( صد هزار تومان بحساب آن روز بول کمی نبود ) و بول دریافت می‌کند اما  
صورت مخارج را بهیج روی نداده است ، من به آقای پیشووری گفتم غلام بحیی این  
همه بول را برای چه دریافت می‌کند . هنگامیکه مادر زنhan بین از ۲۰۰ تن فرد ای  
ند اربع واژ سوی دیگر چرا به دارایی ارتش حساب پس نمیدهد . آنجاییک اداره است ،

باید در آمد و رفتنش بر بایهی مدرک باشد پیشووری گفت گمان میکنی من این باد داشتها  
رابعیل خود می‌نویسم . آنها دستور میدهند و منهم مینویسم ( مقصد روسها بودند )  
روز دیگری غلام بحیی از زنhan آمده بود و بمادر رباره اوضاع آنجا گزارش میداد . پیشووری  
از او برسید این نزدیک به دویست و پنجاه هزار گوسفندی که از چوبدارها و دشمنان خلق  
مصادره کرد اید چرانی فروشید و بولش را روانهی وزارت دارایی نمیکنید ؟ غلام بحیی گفت آقا

پیشهوری گوسفند هاراقد ائمیان سربزیدند و خوردند . آقای پیشهوری نگاهی بعن کرد و  
جیزی نگفت پس از رفتن غلام بحیی بعن گفت ، اکنون دیدی که او چگونه حساب پس  
میدهد . میگوید دوست و پنجاه هزار گوسفند را دویست تن فدائی در این چند ماه  
خورد هاند . او خود را تعابده ای این دولت و با سخنگو ریابر مانید اند خود را به حق  
گماردهی ذیگران میداند و به آنها حساب نه بلکه بولهار تحويل میدهد .

۲ - دکتر سلام الله جاوید - گرچه بظاهر او بزشک بود اما بازیشکی چندان آشنائی و  
سروکاری نداشت . او از دست باران باسابقهی روس و سازمان امنیت آن بود . بگفته‌ی  
پیشهوری او هنگامیکه پس از مدت کوتاهی زندانی شدن در کاشان تبعید و پیشهوری هم  
آن‌زمان آنجا تبعید بود در میان مردم نقش جاسوس و پادوی شهریانی را بازی می‌کرد .  
امولاً در آذربایجان و ایران جز چند تن انگشت شمارکسی اورا نمی‌شناخت و در میان  
کوئیستهای پیشین هم سرشناس نبود . آقای پیشهوری میگفت از باکو سازمان امنیت شوروی  
او را توصیه کرد و شرکت او در کمیته موزکی و دولت فرقه د موکرات نیز از این‌روان‌جام پذیرفت  
خود و خانواده‌اش از مهاجرین باکوبودند از این‌رو بانایندگان سازمان امنیت روس گردانیز  
بودند سروسری داشت و باهمی گروههای مهاجر و کسانیکه بادستگاه پلیس ایران نیز  
بستگی داشتند همرازی بود . واژه‌ی دزد‌ها و غارتگران که بعده‌های فرقه رخنه کرده  
بودند باج مگرفت و در همه‌ی مصادره‌هاییکه در تبریز و در روز رویاد رشته‌های دیگران‌جام  
میگرفت سرراست یا ناسراست دست داشت و سهمی می‌ستاند .

واپسین روزهای آذرماه بود که سحرگاهان گماشته من را بیدار کرد که آقای این‌جاست و  
میگوید برادر زن آقای دکتر جاوید وزیر کشور فرقه است و باید باد کتر جهانشاه لود بدار  
کند . هرچه گفتم که اکنون تنها دو ساعت است که دکتر خواهید بادست و بین ازانه بیدار شد  
به او خواهم گفت قانع نشد و گفت من کار فوری دارم و باید او را بیدار کنید . گفتم به او  
بگو ساعت هشت بی‌آباد به فرمانداری . گماشته من گفت که او بسیار در خشم شد و گفت  
که من به تو و آقایت نشان خواهم داد که من کیستم و رفت .

ساعت هشت که سرکار گرفت آن آقای با خشم آمد و بدون هیچ سلامی گفت من برادر زن آقای  
دکتر جاوید وزیر کشور هستم وسائل سفر مرا فراهم کنید . گفتم چه سفری؟ باد داشتی روی  
مرگذاشت که دکتر جاوید نوشته بود : دکتر جان ، سلام برادر زن من روانه تهران است  
خواهش مبکم وسائل سفر اورا فراهم کنید . گفتم آقا مقصوٰن از وسائل سفر چیست؟ او گفت  
من با چند ماشین باری اسباب خانه‌ی آقای دکتر جاوید را آورده‌ام گفتم خوب همان  
طوریکه آورده‌اید به تهران سربرید . گفت این ماشینها کرايه نازنچان است و باید به تبریز  
سرگردند از این‌رو شطابايد بطاکامون‌هایی بد هبد تا تهران . گفتم آقا ما اینجا کامیون نداریم  
و کامیونهای مردم راهم نمیتوانیم در اختیار شتابگذاریم بروید گارا ز آن‌حال ماشین کرايه  
کنید . گفت من نمیتوانم ماشین کرايه کنم اگر لازم است باید شما کرايه کنید و بولش را  
خود تا سربرد از بدم . گفتم مبارای کسی ماشین کرايه نمیکنیم و چنین بولی هم نداریم  
او گفت که من اکنون به دکتر جاوید تلفن میکنم آنوقت خواهید دید تا یک ساعت دیگر

ابنجا نمیتوانید بدانید . گفتم خواهش میکنم هر اقدامی که مقتضی میدانید بکنید . او رفت من در شکفت شدم که دکتر جاوید که بار پیش من اوراد تبریز در یک اطاق کوچک احארهای دیده بودم (پیش از ۲۱ آذر ماه) خانه نداشت تا اسباب خانه‌ای داشته باشد و گذشته از این او گذاشتن با خانواده اش در تبریز زندگی میکند چگونه اسباب خانه‌اش را به تهران روانه میکند این چگونه داستانی است . بکی از رفقای حزبی رافستادم تابرسی کند که کامیونهای را که از تبریز این آغاز آورده است از آن کیست و بارشان چیست . اورفت و بازگشت و گفت که ۵ کامیون است که بارشان قالی‌های بسیار نفیس و میل و گنجه و دیگروسائل و جیزهای بسته‌بندی شده است که نتوانسته‌ام چیست . رانندگان سه ماشین گفتند که بدون کرایه آنها را از گارازهای تبریز به بیگاری گرفته‌اند و دو ماشین هم از آن وزارت اقتصاد تبریز است .

خوانندگان میتوانند در یابند که چند روز تنهایی از ۲۱ آذر ماه چگونه آثار اغارت کرد هم بودند که غیراز پول نقد و چیزهای قیمتی دیگر و قالیهای نفیس از صندلی و تختخواب و سینه و سه پایه هم نگذشتند و برای اینکه چشمگیر نباشد و میتوانند چیاول را ادامه دهند زود آنها را راهی تهران کردند . بحوری که دیگر کارکنان دستگاه اداری زنجان بازگشته بودند از تلفن به تبریز نزد آنان رفته و خواسته بود که برای فرستادن بارهای تهران کامیون و یا پول در اختیار او بگذارد اما آنها گفته بودند که پول و اتومبیل ندارند و از این گذشته باید دکتر گهانشاهلو دستور بدند . این آقا پس از نایمید شدن از مازگاراز کامیون کرایه کرد و بارهای تهران برد .

این گوشهای از غارت‌های بود که چون بعن مراجعه کردند از چگونگی آن آگاه شدم . بازنده بیشتر دیگری از شاهکارهای آقای سلام الله جاوید را باید آوریشیم . روزی در داشگاه تبریز آقای دکتر غلام رضا عدل بددارمن آمد . من با احترامی که با استاد داشتم خود آقای بحیری عدل داشتم گرچه با ایشان از پیش آشنایی نداشتم اورا بگرمی بذیرفتم . ایشان پیازکمی تعارف و گفتگو گفتند که استاد عدل ایشان را نزد من فرستاده‌اند تا به ایشان بسیار کنوه داستان را چنین شرح دادند که خانه ایشان را در تبریز مصادره کردند و آقای بیشه‌وری در آن منزل دارد و بدان اعتراضی ندارند و نیامده‌اند که در آن باره گفتگو و درخواستی بگند اماد راین خانه در مالاً کوچکی صندوقی آهنه بوده که در آن – استناد خانوادگی و شاید نامه‌هایی که میان مادران و پدران ایشان نوشته شده‌اند را میشده است و اکنون از من باری میخواهند که این صندوق را به ایشان بازگردانم . از خوانندگان چه بپنهان که من نا آنروز کان میکردم که خانه‌ی عدل را برای بیشه‌وری احراه کرده‌اند و نمی‌دانستم که مصادره شده است چون محلس آذر را بخانه تحویل کرده بود که خانه وزمی و مال دشمنان مردم و کسانی که ساخته شده‌اند را مصادره شود به هر خانه‌ایکه زیباست و هر حیزی که بدرد خوراست و با هر زمینی که آباد است آنهم نه سود اشخاص بلکه سود مردم و دولت .

من سه آقای بیشه‌وری تلفن کردم و گفتم که با آقای دکتر غلام رضا عدل برادر استاد عدل نزد شما خواهم آمد . با ایشان نزد آقای بیشه‌وری رفتم بعن از تعارفات آقای دکتر عدل

موضوع را سازگار کرد . پیشهوری گفت از روزی که من به این خانه آمدم هم ماهیانه احארه‌ای آنرا هرجه هست هم اکنون می‌برد ازم ویس از این هم از مابلید که من در اینجا بمانم به هر کسی که حواله کنید برد اخت خواهم کرد اما از مصادره‌ی اموال شعبه‌ی چیز و آگاه نیستم چون من و خانواده‌ام هنگامیکه به این خانه آمدم در اینجا هیچ چیز نبود . از این‌رو از آقای دکتر جهانشاه‌لو که همه از ایشان شنواشی دارند خواهش می‌کنم به این کار رسیدگی کنند و صندوق و دیگر اموال شمارا پس بگیرند و بتعابد هند .

دراینجا پیشهوری که خود میدانست چه کسانی سرگرم چه غارت‌هایی هستند و پشتیبانان آنها چه کسانی اند بازیگر رسیدگی و بازپس گرفتن آنرا بعنوان واگذشت .

من با آقای دکتر عدل بارگشتم و به ایشان گفتم که هم‌اکنون دنبال اینکار را خواهم گرفت اماده‌ی روزی به زمان نیاز دارم . ایشان پذیرفتند . من به کمیته فرقه شهر تبریز و اداره‌ی مصادره‌ی اموال به اصطلاح دشمنان خلق تلفن کردم اما هر کسی آنرا گشتردن دیگری می‌انداخت و سرانجام چنانچه رسم بود کار را بگردن یک سرفدایی‌اند اختند و سرفدایی بیچاره را که بسیار آدم مخلوکی بود و معلوم بود که از این ندهایه هیچ‌روکله‌ی نداشته است نزد من فرستادند و اورامسئول مصادره‌ی اموال خانه‌ی آقای عدل معرفی کردند من به فدائی گفتم حقیقت امر ای از من بازگوکن . او گفت بعن که چند فدائی در اختیار داشتم دستور دادند اموال آن خانه را مصادره کنم من همه‌ی اموال آن خانه را بدون کم و کاست بگماشتگان آقای دکتر جاوید تحويل دادم و از من و فدائیان دیگر برای انتقال دادن اموال بخانه‌ی آقای دکتر جاوید هم استفاده کردند خانم آقای دکتر جاوید که برای سرکشی آمده بود چون صندوق آهنی را در ریکی از اطاقهای کوچک دید بعن دستور داد که در صندوق را باز کنم چون کلید نداشتیم بدستور او در آنرا شکستم در درون صندوق حزک‌آغذی چیزی نبود اوبعن گفت صندوق خوبی است کاغذ‌های را ببرید در آجی جای ببریزید و صندوق را بخانه‌ی طایباً ورید . ما هم دستور او را انجام دادیم . براستی من از شرمندگی غرق عرق شدم .

福德ایی گفت رفیق دکتر من نهاد زدم نه غارتگر خود و خانواده‌ام با همین ماهیانه‌ی کم زندگی در پیشانه‌ای داریم و پیش از این هم عمله بودم و همین بول را در ریافت می‌کرد ماینه‌ه را مسئول این مصادره قلمداد کرده‌اند و نزد شافعی‌ستانه‌اند نهایت بی‌انصافی است . اموال در خانه‌ی دیگران است اما اکنون مرا مسئول و گناه‌کار کرده‌اند خواهش می‌کنم بعن کم کنید چون اگر مرا مقصرا و زندانی کنند زن و فرزندانم از گرسنگی خواهند مرد . من به او دلداری دادم و گفتم هر دشواری که برای تو درست کردند نزد من بیا من به تو پس از خواهش کرد .

۳ - آقای غلام رضا الهامی وزیر دارائی - اهل تبریز و پدرش از کارگزاران گذشتگی وزارت خارجه بود و گویا بیش از آن شهردار تبریز بود . از آقای پیشهوری شنیدم که سبب بروندگی اختلاسی که به حق یانا حق داشت و زیر بیکرد بود و گویا دستور یازد اشت او هم حادر شده بود هنگامیکه کار فرقه در تبریز بالا گرفت بدان بیوست . او مسردی کاردان و سرتلخ بود . از دبد مالی در گوشو کنار درباره او بوبزه درباره‌ی چهارم

برگهای قرضه‌ایکه فرقه سای بول کاغذ سکار برد حیزه‌های شنیده میشد که حون عمر حکومت فرقه دوام نکرد زمان سرسی آنها و سند‌های بانکی نرسید تا درست باناد رست بودن آن آشکار گردد . اما کارهایشکه شایسته‌ی یک وزیر نبود اوانجام مداده از آن مان کارگاهی به سربرستی همسرخود دائرکرده بود که در آن گروهی زن مزدوری دوخت و دوز

سرگرم بودند و با پارچه‌های ارزانی که از وزارت اقتصاد دریافت میکرد بپراهن‌های مردانه کت به تهران میفرستاد و به قیمت گران بفروش میساند . او در مصادره‌ی احوال مردم شرند اشت و در این باره ازاوشکایتی نشد .

۴ - آقای جعفر کاویان وزیر حنگ - این شخص که در گذشته بنام مشتی (مشهدی) خوانده میشد از کوئیستهای قدیمی بود . گروهی از کوئیستهای میگفتند که او پس از سکار دستگیری بخدت اداره‌ی سیاسی درآمد و هنگامیکه آقایان سرهنگ عبدالله سیف و محمد شریف نوائی رئیس شهربانی و اداره‌ی سیاسی آذربایجان بودند از او در شناخت کوئیستهای روش کارآنان بهره‌برداری میکردند اما خود او مدعا بود که رئیس شهربانی و اداره‌ی سیاسی را درست اند اختبود .

چگونه میتوان باورکرد مشدی کاویان مردی بیسواند با آن بضاعت مزجاه آگاهی سیاسی دوتن افسر عالیتر بهی شهربانی را که از بهترین پلیس‌های ایران و تحصیل کرده و آزموده بودند بفریبد . او پیش از اینکه فرقه دموکرات آذربایجان حکومت را بدست بگیرد در صیف نانوایان کارگر بود و در آستانه‌ی ۲۱ آذر راه زیار آناتکیف وزیر سازمان امنیت جمهوری آذربایجان شوروی در تدارک قیام تبریز برای تقسیم جنگ‌افزارهای اعضا فرقه ازاو بهره‌برداری کرد و به پاداش همین خدمت پس از ۲۱ آذر راه‌آموتشکیل دولت فرقه ازابعنوان وزیر جنگ به پیشه‌وری تحمیل کرد (گفته خود پیشه‌وری است) .

او مردی بیسواند و نادان و فربیکار بود و پس از سرکار آمدن برای خود دستگاهی جدید . در کوچه‌های کاز چند سو بخانه‌ی او میرسید هریک تفنگداران ویژه‌ای همواره پاس میدادند در سرود و کنج در رودخانه‌ی اوسه‌خود کارستگین کارگزاری ارد ببودند و در پس هر خود کاریک سریاز به پاس میداد . کوتاه‌سخن بیا و بروی داشت .

خود او بمن گفت که من آدمی دست و دلیاز هستم و سفره‌ی من همیشه گسترد هاست . روزی یک گونی برنج درخانه‌ی من پلو پخته میشود و همه‌ی دوستان من هر روز نهار را با من میخورند و . . . . . و

او علاوه‌ی دروزارت جنگ کاری نمیکرد تنها کاردیگران لگام میزد و گاهی از کیسه‌ی وزارت خانه سیاران خود حاتم بخشی میکرد . در جیبیش همواره مقداری فشنگ تپانچه داشت و هر کنار او تپانچه تقاضا میکرد یک مشت فشنگ به او میداد و میگفت حالا این را داشته باش تا تپانچه هم بعد دریافت کنی . او سر دسته‌ی مصادره کنندگان بود و بسیاری در آن یکسال مال اند و خت بحوریکه هنوز فرزند انش دریا کار آن بخورد ارند . بزرگترین پول نقدی که بدست آورد از فروش جنگ‌افزارهای فرقه بود . او گروهی هم دست داشت که بیشتر از مهاجرین بودند و همه‌ی آنان را بین از اینکه وزارت جنگ محل شد و او به ریاست

شهرسازی منصوب گردید با خود به آن جا برد.

فروش جنگافزار کارپیکر آنان بود و قبیت هر یک غنچه و تیانجه و خود کاردستی و سیک مقطوع بود. گرچه جسته و گربخته آگاهی مرسید که او جنگافزار می‌فروشد اما هنگامی آشکار شد که او بی‌مردی را که در ارتضی کار می‌کاریلک زندانی نیز کرد. خانواده این مرد شبانه نزد من آمدند و وضع خود شان را بازگرداند. من سبب بازداشت او را بر سیدم آنها گفتند حون او از فروش جنگافزار آگاهی دارد آقای زنرال کاویان می‌خواهد اوراسر به نیست کند.

من نخست موضوع را با پیشوای درمیان گذاشت و سهی آن مرد را از زندان بفرزاد خود خواندم. او از زاده اد و ستد های جنگافزار از آغاز تشکیل فرقه تا آن روز پرده برداشت او قبیت هر یک از جنگافزارهای را گفت و بجوری که بازگردید مشتری مهم جنگافزارها کردند و بیویه کرد های عراق بودند که با مانع بگیری گرد های سرد شت معامله های بزرگی انجام می‌گرفت.

من دنبال کار را گرفتم و در کمتهای مرکزی فرقه و انجمع آذربایجان موضوع را مطرح کردم. اما هیچ از یکی دو روز آقای پیشوای بعن گفت موضوع را ندیده بگیر چون سرهنگ قلی اف مخالف است و می‌گوید کار را بکلی سکوت بگذارد ( سرهنگ قلی اف افسر سازمان امنیت شوروی بعن از زنرال آناکسیف علا "مهکاره و ناظر بر کارهای ما بود و بنام کتسولیار در سرکسولگری شوروی در تبریز می‌کوچکی داشت ) من تنها کاری که توانستم انجام دهم این بود که آن مرد بیچاره را از زندان آزاد کردم و در مالهای ارتش اورابکاری گماشت و از آقای تیمسار نوائی خواهش کردم که از او نگاهداری و حمایت کند و به آقای کاویان اخطار کردم که بهیج رو حق ندارد معتبر او شود. اما کار فروش جنگافزار آقای کاویان و همدستان او چند ماه پس از آن هنگامیکه ارتش شاهنشاهی روانه آذربایجان گردید بکلی آشکار شد که من بجای خود از آن پادخواهم کرد.

۵ - آقای محمود بی‌ریا وزیر فرهنگ - این آقای بی‌ریا پیش از اینکه حزب توده در آذربایجان تشکیل شود و پس از آن تا پیدایش فرقه دموکرات تصنیفهای ساخته خود را در ریاخ ملی تبریز مخواند و نیک میزد و مسئول بخشی از گردنه ها و چنگ فلکها بود. پس از تشکیل حزب توده بدان و اتحادیه کارگران راه یافت و در تبریز با عمال با قرافت که همراه ارتش سرخ برای انجام نقشه و بیویه تجزیه ای آذربایجان آمده بودند در رخانه فرهنگ شوروی آشنا شد. آقای میرزا ابراهیم اف که بظاهر بر بوشک افسری و درجه سرگردی ارتش سرخ داشت و در پی دریافت کسانیکه بتوانند بر علیه زبان فارسی تبلیغ کنند و بترویج ترکی آذربایجان می‌گشت با آقای بی‌ریا آشنا شد. در نخستین دیدار محمد بی‌ریا را که شخصی در پیده و به سبب بی‌سواندی و نادلیگام گسیخته بود پسندید. از آن پس عمال روس اوراد را تحدید یه کارگران حزب توده سخت تعقیب کردند تا جاییکه اتحادیه کارگران تبریز را قبضه کرد و از آن سازمانی تمام

عمار روسی ساخت . چنانکه پکار دیگر نیز باد آور شده ام همه دیروز بوار اتحاد بهی کارگران تبریز مزین به عکس های استالین و باقراف و دیگر هبران حزب بلشوک بود . کارگران عضو اتحاد به میباشتند هم کربنده خود را با غلاب داش و چکش سرخ آراسته میکردند . همین آقای محمد بی ریاض زور میرزا ابراهیم اف دستور زنرال آناکشیف نمایند گان حزب توده آفایان علی امیر خیزی و خلیل ملکی و دیگر حسین جودت را آزاد ریایجان تبعید کرد . بی ریاض از زمزمه هی چند تن انگشت شمار بود که در میان مردم علنا " زبان فارسی را بگانه میخواند و چنین وانعو德 میکرد که زبان اصلی مردم آذربایجان حتی از زمان های بسیار دیرتر کسی بوده است و گویا داد رنتجه هی سلطه هی فارسها مردم بیچاره ای آذربایجان ناچار به زبان فارسی میخوانند و منوشتند و هر روز هم اباظلی بنام شعریه ترکی میسرود که تنها قافیه داشت و بس . چون فرقه تشکیل شد میرزا ابراهیم اف اورا به وزارت فرهنگ گماشت و گوئی دیگر عسامی تراز او در آذربایجان نیافت . از سوی دیگر چون او را در ستگاه روس کاند بد نخست وزیری فرقه کرده بود به پیشه وری میگفت بیان از زند بک یکتاونیم چون کارها زهم گسبخته شد از این ریایان روس خواهش کرد که شرآقای بی ریاراد است کم از نخست وزیری کوتاه گشتد . امام میرزا ابراهیم اف همچنان در این قایقی او پافشاری میکرد تا اینکه در دیداری که در نخست وزیری با سرکسول آمریکا داشت اباظلی دیگر این پرسش های او گفت که آنان را مجبور کرد اورا از آنجاد و رکنند . مقامات سرکسولگری آمریکا مخصوصا " گفته های اوراد رشرا انتشار دادند بجوریه هنگامیکه من به تبریز رفتم سران فرقه و دولت در دیدارشان با من همراه اینکه شرایین مردم نادان از نخست وزیری گنده شده است اظهار خوشنودی میکردند . گویا اورد رفتگوها یعنی با سرکسول آمریکا علنا " از روابط نزدیک فرقه باروسها و مقامات باقراف و حتی اینکه در نظر است آذربایجان واحدی تشکیل شود سخن رانده بود و چون افتخاراتی مناسبات نزد باروسها را بخ نمایند هی آمریکا کشیده بود . این آقای محمد بی ریاض اینها و زیر فرنگ نبود بلکه صد ارت اتحاد بهی کارگران آذربایجان را نیز بک میکشید و در برایر کمیته هی مرکزی فرقه دکانی بنام شورای مرکزی اتحاد بهی کارگران آذربایجان باز کرده بود . . . . و

حال ، بد نبال خاطرات دیگر جهان شاهله ای اشار معاون پیشه وری در فرقه دوکرات آذربایجان که طی آن به سابقه و طرز کار رهبران فرقه وابعاد ظلم و ستم اجتماعی آنان اشاره رفته بود ، آنچه را که پیشه وری از آن بنام " ارت شطی آذربایجان " نام میبرد ، مورد توجه قرار میدهیم تا بینیم چگونه پیوسته از سوی توکران دست نشاند بیگانه از واژه " ملی " درجهت اهداف ایران برلند از استعمار گران سو استفاده شده است .

نویسنده این خاطرات یکی از فرماندهان مسئول ارت شطی با اصطلاح ملی

آذربایجان موسوم به ابوالحسن تفرشیان است که در صفحات پیش در شرح ماجرای "قیام افسران خراسان" بنا نموده و آشنایی داشت. تفرشیان در کتاب "قیام افسران خراسان" چاپ اول تابستان ۱۳۵۹ - تهران می‌نویسد:

فردای روز ورودمان به تبریز، برای افسران و سربازان ارتضی آذربایجان لباسی طرح کردیم که بعد از هشت تا ده روز لباسها آماده شد و برای اولین بار ملبس به او نیفورم ارتضی آذربایجان شدیم.

سناد ارتضی آذربایجان برای است آذربایجان تشکیل شد. این ارتضی از نظر کمیت و تقسیم سازمانی بطور کلی طبق نظر فرقه دموکرات تشکیل شد، و ما خودمان آن را سازمان دادیم. اداره نظام وظیفه به ریاست سرگرد شفائی تشکیل شد و سربازگیری شروع شد. سربازخانه‌ها در اختیار شوروی ها بود. ما برای ادارات ارتضی و سربازخانه‌ها از عمارت مخالفینی که فرار کرده بودند استفاده می‌کردیم. سیصد و پنجاه سرباز هم به من دادند، آنها را با پوشاند و در یکی از همین خانه‌های اربابی جا دادم.

کوشش ما این بود که قبل از عید نوروز ۱۳۲۵ بتوانیم سربازها را برای سان و رژه ای که قرار بود در آن روز در میدان تبریز در برابر بیشمری برگزار شود آماده کنیم. سربازهای گردان می‌توانستند در آن روز با توپهای خود رژه بروند.

اگر ماتو انتیم در مدت دو ماه و نیم ارتضی مجهز و سازمان یافته را به میدان رژه بیاوریم مدیون کمک عملی شوروی ها بودیم. آنها درامر سازمان دهی و آموزش بسیار کاربر بودند. درست از همان روز اول یک خرم گلوله توب در میدان تبریز بختند و سربازان مشغول تیراندازی شدند. رئیس سرنشسته داری یک سرهنگ بود و او بود که تصمیم می‌گرفت اسلحه، فشنگ، و سایر تجهیزات را به چه میزان و چقدر و به چه کسی بدهد. آذربایجان نداشت ولی با افسران ارشد شوروی در تماس بود، سایر قسمت ها همگی مستشار نظامی داشتند. آنها همگی از افسران و گروهبانان آذربایجانی ارتضی شوروی بودند که عیناً مثل ما ملبس به او نیفورم ارتضی آذربایجان بودند.

مثلا در قسمت من - گردان توپخانه کمک مستقیم تبپ - یا به قول آذربایجانی ها (بریگاد توب تا بودی)، یک ستون سوم و هفت هشت نفر گروهبان از ارتضی سرخ خدمت می‌کردند. وظیفه آنها بیشتر جنبه آموزشی داشت.

شوروی ها ۵۶ عراده توب ۷۵ میلیمتری ضد تانک، ۱۲ عراده توب ۱۰۵ میلیمتری صحرائی و مقدار زیادی گلوله توب و مسلسل و تفنگ به معا تحويل داده بودند. این سلاح ها اغلب آلمانی بودند که در جنگها به غنیمت گرفته شده بود و به کار گرفتن آنها احتیاج به آموزش داشت. افسران و گروهبانان ارتضی سرخ تا آنجانی که من از نزدیک شاهد بودم در فرماندهی دخالت نمی‌کردند. رفشارشان خیلی محترمانه بود و سعی می‌کردند که فرماندهی ما را ثابت کنند و هیچ وقت دخالتی، که غروریمان را بشکند، در

کارها نمی کردند.

مثلا یک روز یکی از همین گروه‌هایان گزارش قسمت را به همان سرگرد مستشارداد. با اینکه من سروان بودم و او ازمن ارشدتر به گروه‌های مزبور پرخاش کرد که خجالت نمی کشد در حضور یک فرمانده به او گزارش می دهد. نیروهای مسلح آذربایجان شکل‌های گوناگونی داشت. افسران هم چهار نوع بودند.

دموقرطی قیام عده‌ای از اعضای فرقه دموکرات با رهبران اتحادیه کارگری یا دهقانی که با عده‌ای چریک زیر دست خود در قیام شرکت کرد بودند، اینها درجه افسری داشتند که خودشان به خود داده بودند و بعد هم این درجات از طرف فرقه تأیید شده بود. اینها آموزش نظامی ندیده و در حقیقت در جریان حوادث افسر شده بودند. اینها افسران فدائی بودند. عده‌ای دیگر از افسرها مسئولین حزبی بودند که به عنوان رهبر سیاسی و یا مشولان اداری به قسمت‌ها فرستاده شده بودند. فرقه به آنها درجه افسری داده بود.

عده‌ای هم افسرانی بودند که دردانشکده تازه تأسیس افسری آموزش دیده بودند. در آذربایجان بلا فاصله بعد از قیام دانشکده افسری تشکیل شد، عده‌ای را پس از دو ماه آموزش با درجه ستون دوم با ستون سوم، افسر کردند.

عده‌ای هم مأمور بودیم که با درجات خود از ارتش ایران آمده و به ارتش آذربایجان پیوسته بودیم، این عده در حدود هفتاد نفر بودیم که ستون فقرات ارتش را تشکیل می دادیم.

به این ترتیب چهار نوع افسر در ارتش آذربایجان خدمت می کرد که ضوابط استخدامی مشخصی نداشتند.

افسران فدائی هیچکس را قبول نداشته و مدعی بودند که حکومت را بهزور اسلحه گرفته‌اند، حکومت مال آنهاست و درجه‌هایشان را در میان خون و انقلاب گرفته‌اند و طبعاً از بقیه معتبرترند، ما خود را تحصیل کرده، آموزش دیده و درنتیجه برای اداره قوای مسلح صالح‌تر از دیگران می دانستیم. این وضع ناپس امان انصباط ارتش را به خطر می انداخت. فرقه دموکرات به افسران فارسی- مارا به این نام می شناختند - (فارس افسرلر)، یک درجه ترفع داده بود که خود این مطلب هم اشکالات تازه‌ای در میان خود افسران ایجاد کرده. زیرا افسرانی که از ارتش ایران جدا شده بودند یک‌دست نبودند، عده‌ای در قیام خراسان شرکت کرده بودند، عده‌ای همین طور از تهران فرار کرده و به ارتش آذربایجان پیوسته بودند. عده‌ای هم در لشکر قبلى آذربایجان خدمت کرده و بعد از تسلیم پادگانهای آذربایجان، به ارتش جدید آذربایجان پیوسته بودند، عده‌ای هم اصولاً دید و یا سابقه سیاسی نداشته، یا از روی احساسات و یا به علل شخصی در آذربایجان مانده بودند که بعضی از اینها، حتی وضع مشکوکی داشتند: باید به این وضع سروسامان داد.

بالاخره روزی همه ما را به باشگاه افسران دعوت کردند، در آنجا

کنفرانسی باحضور آفایان پیش وری، بیو ریا، کاویان وزیر جنگ تشکیل شد. جلسه بانطق پیشهوری افتتاح شد. او پیشنهاد کرد که قضیه با نظر خود افسران وبشكل دموکراتیک حل شود. ولی کار به جنجال و فحاشی پیشهوری به یکی از افسران کشید.

در آن زمان ندانسته وبا از روی بدخواهی تبلیغات شدیدی علیه ما (فارس افسرلر) رواج داشت. حتی در مواردی به روی رفای ما تبر اندازی شد. سرگرد صفوت فرمانده وقت دانشکده افسری، در محل خدمت کشته شد. سرگرد خاله تبری فرمانده هنگ توپخانه را از پشت به گلو له بستند، که خوشبختانه در اثر ناشیگری و سرآسمگی ضارب و زیر کی خلعتبری همه تبرها به خط رفت و فقط پایش کمی جراحت برداشت.

به حال دریک چنین اتفاقی آن جلسه تشکیل شد و با شعار های تهدید آمیز افسران فدائی خاتمه یافت. بالاخره سرهنگ پناهیان که به جای آذر رئیس ستاد ارتش آذربایجان بود پیشنهاد کرد که یکدست کردن افسران قوای انتظامی به کمیونی مشکل از چند افسر و چند عضو کمیته مرکزی فرقه اگذارشود که نصوب شد و موقتاً قال قضیه کنده شد. این کمیون تصمیماتی هم گرفت که دیگر مجال اجرا نیافت.

یادم هست یکبار پیشهوری برای سرکشی به سر بازخانه آمد. در موقع ورود او، افسر نگهبان، ستوان یک‌دهیافت، در آشیزخانه ناظر تقسیم غذا بود. پیشهوری اور احضار می‌کند و ابراد می‌گیرد که چرا در دفتر نگهبانی پشت میزش نیست. افسر نگهبان توضیح می‌دهد که نباید او همیشه پشت میزش باشد، او موظف است که در تمام امور روز آن جمله در تقسیم غذا نظارت کند. پیشهوری از «گستاخی» او عصبانی می‌شود و به سر بازها دستور می‌دهد او را کنک بزنند، سر بازها تردید می‌کنند و حاضر نمی‌شوند افسر خود را کنک بزنند؛ به اسکورتهای خود دستور می‌دهد، فدائیان اسکورت افسر مژبور را کنک می‌زنند. افسران به عنوان اعتراض به عمل پیشهوری چند ساعتی خلمنشان را ترک کردند ولی از آنجائیکه معتقد بودند در این موقعیت اختصاص برای ارتش ملی زیان آورد است خبیز زود سر کارشان برگشتند ولی اعتراض اشان باقی بود. پیشهوری هم برای اینکه از افسران دلجهوی کرده باشد بعدها اقداماتی کرد، از جمله شب های جمعه آنها را برای شام به شاه گلی دعوت می‌کرد و ضمناً در باره انقلاب آذربایجان و اقدامات بعدی و وظیفه نیروهای مسلح مطالبی می‌گفت.

شاره کردم که پناهیان به جای آذربایجان ستد ارتش شده بود. آذربایجان در اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۵ عزل کردن و ظاهرآ برای استراحت به آن طرف مرز فرستادند. او با پیشهوری اختلاف پیدا کرده بود. رهبری فرقه را در ارتش، به آن شکل که می‌خواستند نپذیرفت. شوروی‌ها، البته با اشاره پیشهوری اور احترمانه بازداشت کردند، به باکو بردنده استراحت کند. چند ماهی هم در آنجا بود و موقعي که ارتش سوری ایران را ترک کرد و اورا با سلام و صلووات برگرداندند، پیشهوری به عندر گذشته از او

به خوبی تجلیل کرد. ابتدا او را به رضایه و بعد به اردبیل فرستادند. در موقع حمله ارتش ایران، به تبریز احضار شد که پس قبلی خود را اشغال کند ولی دیگر محال این کار را نیافت.

در باره پیروزی و شکست سریع انقلاب آذربایجان سخن بسیار است ولی من فقط از دیدگاه خودم، از دیدگاه افسری که از کانال باریکی عبور کرده است صحبت می کنم، به نظر من رمز پیروزی سریع وهم شکست سریع انقلاب دموکراتیک آذربایجان، یاوری و کمک بی دریغ ارتش سرخ و با صحیح‌تر تکیه بی حد فرقه دموکرات آذربایجان به این یاوری و مساعدت برادرانه اتحاد شوروی بود.

انقلاب ملی و دموکراتیک آذربایجان نمونه زنده این نوع حمایت بود، سهم یاوری اتحاد جماهیر شوروی به مراتب بیش از یاوری و شرکت خود مردم زحمتکش آذربایجان به این انقلاب بود. رمز پیروزی و شکست انقلاب هم در همین جا نهفته است. تا زمانی که این یاوری ادامه داشت نفس انقلاب گرم بود و به محض قطع آن، انقلاب خفه شد.

در آذربایجان، به خصوص پس از تخلیه ارتش سرخ، آن شور و شوق اولیه انقلابی ازین رفت، حتی دسته‌های مخالف به ظاهرات علنی دست می‌زدند. هلت واضح بود. انقلاب آذربایجان عمق توده‌ای نداشت، اصالت نداشت

# آذربایجان

## آذربایجان

تلاش برای نجات

سفر قوام به مسکو

خروج نیروهای سرخ

..... سروینستون چرچل نخست وزیر دولت پادشاهی

انگلستان به دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی پیشنهاد کرده است که متفقین نیروهای خود را از ایران خارج کنند، اما بقرار گزارش خبرنگار ماهنوزد دولت شوروی پاسخی به این پیشنهاد نداده است .....

این متن خبری بود که در تیرماه سال ۱۳۲۴ توسط خبرگزار

نيويورك به سراسر جهان مخابره گردید. دولت ايران انتظار داشت که پس از شکست آلمان نازی و پایان جنگ برابر فصل پنجم اتحادي که میان دولتهای ايران، انگلستان و شوروی در تاریخ نهم بهمن ماه سال ۱۳۲۰ امضا شد بود متفقین قوای خود را خارج کنند. فصل پنجم این اعلامیه حاکی از آن بود که :

..... پس از آنکه کلیه مخاصمه مابین دولت متحده - روس و

انگلیس - با دولت آلمان و شرکای آن بوجب یک یا چند قرارداد متأرکه جنگ متوقف شد، دولت متحده در مدتی که زیاده از شش ماه نباشد، قوای خود را از خاک ايران بیرون خواهند برد و اگر پیمان صلح مابین آنها بسته شد، ولواينکه، قبل از شش ماه بعد از متأرکه باشد، بلافاصله قوای خود را بیرون خواهند برد:

از سوی دیگر اعلامیه کفرانس تهران نیز که در نهم آذر ماه ۱۳۲۲

از طرف دولتهای شوروی، انگلستان و آمریکا منتشر شد بود، تأکید داشت که :

..... دولتهای کشور متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی و

مالک متحده انگلستان در حفظ استظلال و حاکمیت و تعاہد ارضی ایران بادولت ایران اتفاق نظر دارند و بشارکت ایران با سایر ملل صلح دوست در برقراری صلح بین العلی و امنیت و سعادت بعد از جنگ برطبق اصول منشور انتلانتیکه مورد قبول هرچهاردولت است استظلها را دارند . . . . .

بيانیه کنفرانس تهران که به همت والا پادشاه ایران صادر گردید و همچنین فصل پنجم قرارداد بهمن ۱۳۲۰، برای دولت و ملت ایران نقطه های امید بخشی بودند که پس از تسلیم آلمان نازی به عمر اشغال ایران نیز خاتمه داده شود، تا ایران بتواند بار دیگر سازندگی ملی خود را از سرگیرد، اما کرملین با کمک ایادی سرسپرده اش همچنان خیال ماندن داشت و بشرح آنچه که از قلم دو تن از صمیعی ترین عوامل فرقه دموکرات خواندید، نه تنها خیال خارج کردن نیروهای خود را نداشت بلکه میکوشید تا آذربایجان را نیز از تعاہد ایران جدا سازد.

سؤاله ایران نخست در کنفرانس پوتیودام مطرح شد و نتیجه آن تنها بیرون رفتن قوای متفقین از تهران بود. آنگاه در اوخر شهریور ماه سال ۱۳۲۴ کنفرانس لندن به مشکل ایران پرداخت. بوجب خبر مندرج در شماره ۵۸۶۴ روزنامه اطلاعات بتاریخ اول مهر ماه ۱۳۲۴ که به نقل از خبرگزاری فرانسه بچاپ رسیده:

..... انگلستان حاضر است کا زمامه دسامبر قوای خود را از ایران خارج کند اما شوروی ترجیح میدهد که نیروهای خود را تا آخرین فرصت یعنی مارس ۱۹۴۶ ( اسفند ماه ۱۳۲۴ ) در ایران نگاهدارد . . . . . این حاصل کار کنفرانس لندن بود.

پس از پایان کار کنفرانس لندن بوین وزیر خارجه انگلستان نامه ای برای مولوتف وزیر خارجه شوروی که اسناد آن توسط دولت انگلستان فاش شده ارسال داشت. بوین در خطابات خود می نویسد:

..... پس از انعقاد کنفرانس وزیران امور خارجه، در مساره خروج نیروهای متفقین از ایران نامه ای به آفای مولوتف نوشت که دولتین شوروی و انگلستان موافقت کنند تا پایان سال ۱۹۴۵ نیروهای خود را از ایران بیرون ببرند در این نامه تذکر دادم که بیرون بردن نیروهای نظامی شامل خوزستان گ منطقه نفت خیز انگلستان است و همچنین آذربایجان نخواهد شد، مگر رانقهای موعده:

مولوتف وزیر امور خارجه شوروی در پاسخ نامه بوین می نویسد:

..... موضوع از لحاظ تضمیم کفرانس پوتسدام، بعنی تخلیه  
تهران انجام شده و درباره کلیه موضوع، بهتر است قضیه در موقع مقرر مطرح شود .. .  
بوین در خاطرات خود می نویسد : نامه دیگری برای مولوتوف فرستام  
و تذکردادم که جریان اوضاع را به آگاهی همکارانم رسانیدم و موافقت حاصل شد که  
در دوم مارس ۱۹۴۶ ( ۱۱ اسفند ۱۳۲۴ ) تخلیه عملی شود و مسیو مولوتوف در  
آخرین نامه اش نوشت : از اینکه نامه مورخ ۲۰ سپتامبر مورد رضایت جنابعالی واقع  
شده خوشحالم . از شما خواهش میکنم در نظردارد اشته باشد که دولت شوروی به انجام  
تعهدات خود اهمیت فوق العاده میدهد . . . . .  
حال ببینیم اهمیت فوق العاده ای !! که دولت شوروی به انجام  
تعهدات خود میدهد !! تا کجای رموز ایران واقعیت داشت؟ و پیش از آن ضروری  
است که به مسئله نیروهای آمریکا در ایران نیز اشاره کنیم . اگرچه اشغال نظامی  
ایران توسط نیروهای شوروی و انگلستان در روز سوم شهریور ماه ۱۳۲۰ یک تجاوز  
آشکار و علنی بود اما بیانیه نهم بهمن سال ۱۳۲۰ که به امضای سه دولت ایران  
انگلستان و شوروی منتشر شده بود ، حداقل از آن تاریخ حضور نیروهای دوکشور  
متداوراً زرا قانونی میساخت اما اقامت نیروهای آمریکائی در ایران حتی ازداشتن یک  
قرارداد جبری نیز بسی بجهة بود و بهمین مناسبت مردم و مطبوعات ادامه اقامت  
سریازان آمریکائی را مورد انتقاد و نکوهش قرار میدادند . سرانجام روز هشتم مهرماه  
سال ۱۳۲۴ روزنامه اطلاعات در شماره ۵۸۷۰ خود اعلامیه سفارت ایالات متحده  
آمریکا در ایران را بشرح زیر بجا پ رسانید :

..... نیروهای آمریکا در او آخر سال ۱۹۴۲ با موافقت صریح  
نخست وزیر وقت جناب آقای قوام‌السلطنه وارد ایران گردید ..... دولت آمریکا  
بدفعات تعامل خود را به ادامه مذاکرات درباره انعقاد قرارداد راجع به موقعيت  
نیروهای آمریکا در ایران به دولت ایران اعلام کرده است ولی دولت ایران سامنه  
نوده است ، لذا مسئولیت فقدان قرارداد بعده خود ایران است .....  
سفارت آمریکا در همین اعلامیه فاش ساخت که بلا فاصله نیروهای  
خود را از ایران خارج خواهد کرد و تاریخ اول ژانویه ۱۹۴۶ نیز به وعد خود عمل کرد !  
در چنین شرایطی کنفرانس مسکو روز ۲۵ آذر ماه سال ۱۳۲۴ با  
حضور بوین وزیر خارجه انگلستان ، برنیس وزیر خارجه آمریکا و مولوتوف وزیر خارجه شوروی

کار خود را آغاز کرد . حضور سریرید رز بولا رد سفیر انگلستان در ایران و جان . دی . جرنگان دبیر دوم سفارت آمریکا در تهران در این کنفرانس گویای این واقعیت بود که در این کنفرانس مقاله ایران مطرح خواهد شد .

حاصل کار این کنفرانس این بود که دولتهای انگلستان و آمریکا حاضر به جنگ با شوروی بر سر مقاله ایران نیستند و شوروی نیز که بر حسب نامه مولوتوف " به انجام تعهدات خود اهمیت فوق العاده ای " میدهد، خیال بیرون بردن نیروهای خود را ندارد .

### سرلشکر حسن ارفع در کتاب خاطرات خود ، متن انگلیسی در صفحه

۳۴۹ می نویسد :

" . . . . . سریرید رز بولا رد صریحاً اعلام داشت که دولتهای انگلیس و آمریکا بر سر مقاله ایران حاضر به جنگ با شوروی نیستند . . . . .

ویرنس، وزیر خارجه آمریکا در کتاب خود موسوم به " گفتار صریح " پاسخ ژوزف استالین دیکتاتور شوروی را در مورد پیشنهاد تخلیه ایران از قوای متفقین چنین نقل میکند :

" . . . . . معادن نفت با کو واقع در جنوب شوروی نزدیک مرز بوده و مقاله ویژه‌ای را ایجاد کرده است . این معادن، را باید در مقابل احتمال هر اقدام خصم‌ها یک‌از طرف ایران ابراز شود، حفظ کرد و همچوی اعتمادی هم به دولت ایران نمیتوان داشت . امکان دارد خرابکارانی به معادن با کو اعزام شوند تا معادن را آتش بزنند و چون دولت شوروی بوجب پیمان حق دارد که ارتضی خود را تا پانزدهم مارس در ایران نگاهدارد، لذا مایل نبست که پیش از این تاریخ، ایران را تخلیه کند و تازه در آن تاریخ هم باید اوضاع را بررسی کرد که آیا امکان دارد نزد ایران شوروی را از ایران خارج کرد با خیر؟ تضمیم درباره این موضوع موكول به رویه و روش دولت ایران خواهد بود و نیز فراوش نکنید که پیمان ۱۹۲۱ میان شوروی و ایران به دولت شوروی حق میدهد که هرگاه احتمال خطری از منبع خارجی متوجه روسيه شوروی شود، ارتضی خود را به شمال ایران اعزام دارد . . . . ."

بدنبال سقوط دولت حکیمی در بهمن ماه سال ۱۳۲۴ احمد قوام ( قوام‌السلطنه ) به نخست وزیری رسید و روز هجدهم بهمن ماه کابینه خود را به پادشاه و مجلس معرفی کرد . با معرفی احمد قوام بعنوان نخست وزیر ، حزب توده و فرقه دموکرات که همیشه ازوی بنام عامل سرسپرده استعما روخانه تر

خائن تاریخ نام برد و بودند ، با یک گردش . ۱۸ درجهای از درفه اران قوام شدند و ازاو بنام رجل آزادیخواه ، میهن پرست و پاکدا من سخن گفتند . پیشهوری در سال ۱۳۲۴ در روزنامه آذیر بشعاره . ۴ سال اول به

تاریخ ۲۸ / ۴ / ۲۲ درباره قوام نوشته بود :

..... این پیغام جاه طلب در خفه کدن آزادی تاریخ طولانی و شکننده دارد و بطور تحقیق در دسته بندی ، در خراب کدن عناصر آزاد بخواه و اغال مردمان یا کساد لوح اعجوبه غریبی است . هرگز از زونی رویدا ... از هراسم و هر عنوان ، از هر بیشترآمدی بهر قیمتی باشد میخواهد استفاده بکند ...  
اما ، هنگامیکه چندی پس از انتصاب احمد قوام به نخست وزیری ، وی در مسکو مشغول مذاکره با مقامات کرملین بود ، فرقه دموکرات و پیشهوری بطور ناگهانی وطنپرستی وشور و شوق ملی قوام را کشف کردند و کاربجایی رسید که تکر جاوید در روز نهم تیرماه سال ۱۳۲۵ طی نطقی که از رادیو تهران پخش شد ، گفت :

..... پس از آنکه آقای قوام‌السلطنه بر سر کار آمد ، از خلق آذربایجان دعوت بعمل آورد و چون خلق آذربایجان وطنپرستی آقای قوام را باور داشتند دعوت او را قبول کردند زیرا همه میدانستند که آقای قوام‌السلطنه جز اصلاحات و آبادی کشور منظوري ندارد ...

بهرتقدیر قوام با اکثریت ضعیفی از آرای نمایندگان مجلس شورای ملی به نخست وزیری رسید و بلا فاصله پس از احراز پست خود ارفع را از ریاست ستاد ارتش منفصل ساخت .

قوام در جلسه علنی مجلس شورای ملی بتاریخ ۲۸ بهمن ماه سال

۱۳۲۴ گفت :

..... سیاست خارجه این جانب روی اساس موازن و مودت و احترام متقابله باشد دولت بزرگ و متفق ایران استوار میباشد و در این موقع که بر اثربلگراف پرمهر و محبت ژنرالیسم استالین و ابراز مودت کامل از طرف دولت اتحاد جماهیر شوروی با اعتماد به حسن بیت و توجه همسایه شمالی عازم مسکو میباشم امید دارم بیاری خداوند و پشتیبانی ملت ایران موفق شوم ...

..... و فرد ای آنروز یعنی ۲۹ بهمن ماه ۱۳۲۴ قوام در راس هیأتی مركب از آقایان جواد عموی ، حمید سیاح ، دکتر رضا زاده شفق ، پیر نظر ،

دری ، نیکپور ، سلمان اسدی ، عمیدی نوری ، جهانگیرفضلی ، قاسم مسعودی و رضوی با یک هواپیمای دموتوره که از طرف دولت شوروی به ایران آمده بود ، عازم مسکو گردید .

دوازده روز پس از آغاز سفر قوام بمسکو ، یعنی در روز یازد هما سفند

### ۱۳۲۴ خبرگزاری تاس گزارش داد که :

..... ازیزدوم مارس تخلیه قسمتی از شوروی شوروی از تواحی

ایران چون مشهد ، شاهرود و سمنان واقع در شرق ایران که رانج آرامش نسی

برقرار است آغاز میشود ، امانیروی شوروی در سایر تواحی ایران تاروشن شدن اوضاع

باقی خواهد ماند .....

..... و به این ترتیب دولت شوروی حتی در روز دوم مارس که

آخرین مهلت تخلیه بود ، به وعده خود و فانکدو نیروهای خود را همچنان در - آذربایجان نگاهداشت . گفتنی است که نیروهای انگلیس در موعد مقرر از ایران خارج شدند . قوام السلطنه که در مسکو مشغول مذاکره با مقامات شوروی بود ، پس از شنیدن خبر خبرگزاری تاس که بدون اطلاع وی منتشر شده بود ، یادداشت اعتراضی تسلیم کرملین کرد ولی کوشش وی بی نتیجه ماند و تنها شعره حاصله از این سفر تعیین سفیر جدید مسکو در تهران و امید به ادامه مذاکرات در ایران گردید . در پایان اسفر قوام السلطنه این اعلامیه همزمان در مسکو و تهران

### انتشار یافت :

..... نخست وزیر ایران آقای قوام السلطنه در مدت توقف خود

در مسکو از تاریخ ۱۹ فوریه تا امروز سال جاری ( ۳۰ بهمن ۱۵ اسفند ماه

سال ۱۳۲۴ ) چندین بار با زرالیسم استالین رئیس شورای کمیسراهای ملی اتحاد

جمهوری شوروی و مولوتوف کمیسر طی امور خارجه ملاقات و مذاکره نودند . در طی

این مذاکرات که در محیط دوستانه جریان داشت مسائلی که مورد علاقه طرفین

بود مورد بحث قرار گرفت . طرفین ساعی خواهند بود که با تعیین سفیر کمیر جدید

شوری شوروی در ایران موجبات تعیین روابط دوستانه بیش از پیش دوکشور برقرار گردد .

..... و سرانجام در بازگشت از سفر مسکو قوام طی مصاحبه ای با

خبرنگاران خارجی که تن آن به نقل از بولتن دیلی نیوز نشریه سفارت انگلستان

در تهران در روزنامه ایران ما به شماره ۴۸۸ و در تاریخ ۲۴ / ۱۲ / ۲۴ بچاپ

رسیده است ، گفت :

..... دولت شوروی نمیخواست تقاضای موکد مرا برای تخلیه

ایران از قوای شوروی بپذیرد . من نیز نمیتوانستم بعضی از تقاضاهای دولت  
شوری را پس برم و چون قشون شوروی ایران را تخلیه نکرد و آذربایجان خود مختاری  
نمیخواست لذا هیات نمایندگی ایران نتوانست از مذاکرات خود در مسکونیجه  
بگیرد .....

شکست ما، موریت احمد قوام و خبر خبرگزاری تاس موج عظیمی از تنفس  
ملی نسبت به مسکو بوجود آورد و در این میان تنها کسانیکه کوشیدند حضور نیروهای  
شوری را در ایران توجیه کنند ، رهبران حزب سرسپرده توده بودند . انور خامه  
عضو حزب توده ایران در روزنامه رهبر شماره ۶۶ عبارتاریخ شانزدهم اسفند ماه  
۱۳۲۴ در مقاله‌ای تحت عنوان چرا ایران تخلیه نشده نوشت :

..... چون در ایران حکومت ملی در سرکاریست بلکه در تمام  
دستگاه حاکمه مزدوران استعمار بر سرکارند و دولت شوروی نمیتواند موافقت کند  
که در تندیکی او حکومت‌های دیکاتوری و فاشیستی که تعاملات ضد شوروی دارند  
وجود داشته باشند ، لذا آن دولت ، ایران را از نیروهای خود تخلیه نمیکند . . . . .

قوام‌السلطنه پس از بازگشت از مسکو تصمیم گرفت که شکایتی بر مبنای  
عدم خروج نیروهای سرخ از ایران و نقض بیانیه تهران وزیر پاگداشتن اصول و  
معاهدات بین‌المللی توسط کرملین به شورای امنیت سازمان ملل تسلیم کند . با  
انتشار این خبر سفارتخانه‌های آمریکا و شوروی در ایران ، توأمان تلاش تازه‌ای را در  
دو جهت گونه‌گون آغاز کردند . کارد ارسفارت شوروی سراسیمه بمقابلات قوام رفت و  
تحقیق این تصمیم را . . . . . عمل غیر دوستانه و خصمانه تلقی کرد که تاییج  
سوئی برای ایران ببار خواهد آورد . . . . . "وازسوی دیگرسفیر کبیر آمریکا نیز به  
دولت اطلاع داد که :

..... اگر دولت ایران به شورای امنیت متول نشود ، دولت

آمریکا : موضوع ایران را در شورا مطرح خواهد کرد ولی دولت ایران دیگر باید امید و  
بکم و همراهی آمریکا باشد . . . . .

به این ترتیب در ۲۶ اسفند ماه ، درست دو روز پیش از زورود ساد چیکن  
سفیر کبیر جدید شوروی به تهران ، حسین علاء ، سفير کبیر ایران در آمریکا شکایت  
دولت را تسلیم دیگر کل سازمان ملل متحد کرد و این نخستین شکایتی بود که پس  
از تشکیل سازمان ملل متحد تسلیم شورای امنیت می‌شد .

ساد چیکف بلا فاصله پس از رسیدن به تهران مذاکرات خود را با  
دولت آغاز کرد و سرانجام روز شانزدهم فروردین ماه سال ۱۳۲۵ اعلامیه مشترک  
ایران و شوروی بشرح زیر صادر گردید :

..... مذاکراتی که از طرف نخست وزیر ایران در مسکو با اولیا<sup>۱</sup>

دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی آغاز و در تهران پس از ورود سفیر کبیر  
شوری ادایه یافت در تاریخ پانزدهم فروردین ماه ۱۳۲۵ مطابق با چهارم آوریل  
۱۹۴۶ به نتیجه ذیل رسید و درگاهه مسائل موافقت کامل حاصل گردید :

۱ - قسمت های ارتضی سرخ از تاریخ ۲۴ مارس ۱۹۴۶ یعنی

یکشنبه چهارم فروردین ۱۳۲۵ در ظرف یکماه و نیم  
 تمام خاک ایران را تخلیه می نمایند :

۲ - قرارداد ایجاد شرکت مختلط نفت ایران و شوروی و  
شرایط آن از تاریخ ۲۴ مارس تا انقضای مدت هفت  
ماه برای تصویب به مجلس پانزدهم پیشنهاد خوا  
شد .

۳ - راجع به آذربایجان چون امرداخلي ایران است ،  
ترتیب مالحت آمیزی برای اجرای اصلاحات برطبق  
قوانين موجوده و با روح خیرخواهی نسبت به اهالی  
آذربایجان بین دولت و اهالی آذربایجان داده  
خواهد شد .

نخست وزیر و دولت شاهنشاهی ایران - احمد قوام  
سفیر کبیر دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی -  
сад چیکف .

دولت قوام ، پس از توفيق در امضای موافقت نامه با ساد چیکف بسوی ای  
مذاکره با پیشنهوری قدم پیشگذشت و کوشید تا با مذاکره و گفتگوه مشکل آذربایجان  
خاتمه دهد . نخست بد نبال انتشار تصمیم نامه هیات وزیران ، فتحعلی ایپکچیان  
نماینده دوره چهارم مجلس شورای اسلامی که از دوستان پیشنهوری بود عازم تبریز گردید  
و آنگاه یک هیات نماینده ب هسرپرستی پیشنهوری در روز هشتم آردیبهشت ماه راهی  
تهران شد .

پیشنهوری هنگام عزیمت به تهران در فرودگاه تبریز سخنانی ایراد کرد  
که روزنامه آذربایجان در شماره ۱۸۵ بتاریخ نهم آردیبهشت ماه ۱۳۲۵ آنرا به  
این شرح بچاپ رساند :

..... من ایمان دارم که آزادی کسب شده به نیروی فدائیان مسلح راهی چکن نخواهد توانست از مانگیرد ، ماهمان وقت هم می توانستیم به تهران رفته حکومت ارتقای تهران را از میان برد اریم تانعماً ایران آزاد شود، اما شرایط بین الطلی ایجاب میکرد که آذربایجان گذشت کند . مانگوئیم همچنانکه دریک حوض نمی تواند دونوع آب وجود داشته باشد ، دریک کشور نیز وجود سیاستهای مختلف ممکن نیست . حکومت باید حکومت خلق باشد و خلق این حکومت را خود بوجود آورد ، مایاتا آخرین نفرخواهیم مرد و باتعام خلق‌های مظلوم ایران را آزاد - خواهیم کرد .....

ماجرای حضور مدعاوین قوام‌السلطنه " در ضیافت سیاسی تهران " و سونو آن را از زبان دکتر نصرت‌الله جهانشاه‌لوی افشار و به نقل از کتاب " ماویگانگان " وی تعقیب میکنیم . دکتر جهانشاه‌لوی می‌نویسد :

دولت آقا ای قوام‌السلطنه به اهوار سادچیکف و میانجیگری آقا ای مظفر فیروز دولت فرقه‌ی دمکرات آذربایجان را برای گفتگوبه تهران دعوت کرد . پس از گفتگوها و رایزنیها سر انجام آقا بان پیشه‌وری و پادگان و من برای گفتگوبه تهران دعوت شدیم . در این سفر آقا بان تقی شاهین و فریدون - ابراهیمی و محمدحسین خان سیف قاضی ( برادرزاده‌ی آقا قاضی محمد ) و آقا دیلمقانی عضو مجلس آذربایجان ما را همراهی کردند و گروهی فداشی مسلح نیز به عنوان نگهبان همراه بردیم . درست بیاندازیم که چندم اردیبهشت ماه بود که با یک هواپیمای روسی که آن زمان مسافربری تبریز - تهران را انجام میدارد همیار تهران شدیم .

دراینجا بایدیاد آورشوم که میان عمال با قراف و دیگر ممال روس در این مورد به هیچ‌روه‌ما هنگی نبود جون عمال با قراف و خود او را زباکوب اتلفن بما گوش زد میکردند که در خود مغثای آذربایجان و رسالت فرقه‌ی دمکرات و داشتن ارتش خود مختار پاشا ری کنیم و تسلیم خواسته‌ای دولت قوام‌السلطنه نشویم اما در تهران سادچیکف و همکارانش به دستور مولوتف و شاید استالین ما را به بستن یک قرارداد مسالمت آمیز به هر نحوی که ممکن گردد تشویق میکردند .

در فرودگاه تهران گروه‌انبوی گردیده بود . اعضای حزب توده و اتحادیه‌ی کارگران و سازمان جوانان و دوستان دیگر

ما مارا پیشوای کردند. آقای سرتیپ صفاری که آن هنگام رئیس شهربانی بود با برقراری نظم از نزدیک شدن مردم به ما جلوگیری میکرد و نظرش این بود که چه بسا تحریکاتی در میان است که در آن کیروودار بخواهند دولت قوام را بدمام کنند.

سرانجام آقایان پیشه‌وری و تیمسار صفاری و من در یک اتومبیل و دیگر همراهان در اتومبیلهای دیگری رهسپار جوادیه که برای پذیرایی ما آماده شده بود گردیدیم. یک گروهان زاندارم با غ جوادیه را از بیرون محافظت میکرد از درون و بیرون ساختمان نیز فدا یان ما که مجهز به خود کارها بودند پاسداری میکردند.

گروههای مختلف به ویژه رهبران حزب توده و آشنا یان آقای پیشه‌وری و من هر روز صبح و بعد از ظهر تا هاسی از شب با دریافت اجازه‌ی کتبی از نخست وزیری با مادیدار میکردند. رهبران حزب توده که توسط آقای سادچیکف در جریان بودند مارا تشویق به بستن قرارداد میکردند اما آقای پیشه‌وری که هنوزا میدی به حمایت با قراف و عمالش داشت پایداری - میکرد بجوری که میان آقایان پیشه‌وری و چند تن از اعضا کمیته‌ی مرکزی حزب توده کاربه درشتی کشید. در این میان من در محظوظ بزرگی کیفر کرده بودم از یک سو عضوه نفری هیئت نمایندگان آذربایجان بودم که میباشد نخست از تزار دفاع کنم و از سوی دیگر نظریه‌ی اعضا کمیته‌ی مرکزی حزب توده و دیگر دوستان من درست بود و در آن تنگنا جای پکندگی نبود. آقای پیشه‌وری کار لجاجت را به جائی رساند که آقای ایپکچیان با زرگان را که سادچیکف محترمانه نزد او و من - روانه کرده بودا زاتاق راند.

در تهران دوباره آقای قوام السلطنه در کاخ نخست وزیری و دوباره آقای سادچیکف در سفارت شوروی و چندین بار با آقای مظفر فیروز درخانه‌ی ایشان و در جوادیه دیدار - دست داد در همه‌ی این دیدارها تنها آقای پیشه‌وری بود و من و تنها در دیدارها با آقای سادچیکف هردو بار آقای پادگان نیز شرکت کرد و در دیدارها فی که آقای مظفر فیروز

درجادیه با ماداشتندھمی همراها ن شرکت میکردند.  
درنخستین دیدار ما با آقای قوا مسلطه جلوی درورودی  
کاخ نخست وزیری چندتن مفکشیده بودند که درمیان آنان  
آقای عاصی نیزبود، این آقای عاصی را آقای پیشهوری  
و من از زندان قصر میشناختیم و به کناء همدستی با آقا یا ن  
دکتر مسن و سیدا بوالقاسم موسوی که گویا میخواستند علیه  
رضا شاه کودتا و جمهوری اعلام کنند زندانی بود، امر مدی سخت  
لاف زن و بیما یه بود و خود را بزرگترین تروریست جهان -  
میدانست و ابلهانه بدان میباشد، آقای پیشهوری آمده  
بمن گفت این آدمکشان را اینجا کرد آورده اند که ما را -  
بترسانند اما من به ایشان گفتم این یک تصادف بیش نیست  
و من چنین کمانی نمیکنم.

پیش از اینکه از جوادیه رهسپار دیدار با آقای قوا مشویم  
آقای پیشهوری بمن گفت اگر در مردم مسائلی من دچار محظوظ  
شدم و پاسکوت کردم شما آنرا جبران کنید.  
دیدارمان با آقای قوا مسلطه دوستانه بود، هنگامیکه  
در فاصله قهوه‌ای مینوشیدیم آقای قوا مسلطه فرمتنی  
یافت و بمن نزدیک شد و گفت آقای دکتر شما با این استعدادی  
که دارید جایتان نزدماست نه در تبریز، من زود مقصوداً ورا  
دریافت و گفت اگر حضرت اشرف با مسائل آذربایجان -  
موافق فرمایند البته برای خدمت بمیهن در تهران هم  
در خدمت آن جناب خواهم بود.

هنگامیکه آقای پیشهوری با آب و تاب از خواستهای مردم  
آذربایجان سخن میراند آقای قوا مسلطه لبخند میزد  
ومقصودش این بود که این خواسته‌های شماست نه سردم  
آذربایجان، این دیدار را کمی امیدواری پایان یافت و  
دنباله‌ی گفتار به دیدار دیگر موقول شد اما آشکار بود که  
آقای قوا مسلطه به وقت گذرانی میپردازد.

روز پس از آن با آقای مظفر فیروز درخانه‌ی ایشان نزدیک  
بهشت آباد دیداری خصوصی داشتیم درا این دیدار ایشان  
بسیار دوستانه و بی تکلف سخن میگفت و بی دریی سفارش‌های  
مقامات روسی و به ویژه آقای سادچیکف را بازگو میکرد -

بجوری که من دریافت‌م اوبا آقای سادچیکف و مقامات روسی  
بسیار نزدیک است و این گمان من را که در ایران آن زمان  
میان سیاست روس و انگلیس یک هماهنگی هست تقویت کرد.  
البته ماهم بنا به سفارش‌های مقامات روسی به آقای فیروز  
اطمینان داشتم. کوتاه‌سخن اینکه آقای مظفر پیروز ام را  
داشت که نباشد در مسائل پافشاری کنیم و با یده‌چه میتوانیم  
اگرچه کوچک باشد از دولت قوا مسلطه‌ام تیا زبکیریم.

زمان نشان داد که حق با او بود، نقش آقای مظفر پیروز به  
راستی بسیار شایان توجه بودا و هم‌محرم را زسفارت انگلیس  
وموردا اطمینان بی‌چون و چرا آنان و هم‌دوست سفارت روس  
و هم‌همه کارهای دولت قوا مسلطه و هم‌غمخوار مابود.

پیشه‌وری در همه‌ی این دیدارها خشونت میکرد. شایده‌مان  
شب پس از دیدار نخست با آقای قوا مسلطه بود که آقای  
садچیکف مارا به سفارت شوروی برای گفتگو دعوت کرد.  
البته به ظاهر ما پنهانی به سفارت شوروی رفتیم و را ننده‌ی  
اتومبیل هم را ننده‌ی خود ما بود که از تبریز همراه آورده  
بودیم ما آشکار بود که ما زیرنظر اداره‌ی سیاسی تهران  
بودیم و جیزی از آنان پوشیده نبود. در دیدار با آقای  
садچیکف آقایان پیشه‌وری و پادگان و من هرسه بودیم.  
کرچه آقایان پیشه‌وری و پادگان کمی روسی میدانستند  
اما چون من زبان روسی نمیدانستم و از سوی دیگر آشنا نی  
آن آقایان هم کافی برای فهم مسائل دشوار سیاست‌بود آقای  
علی اف‌عضو وزارت خارجه آذربایجان شوروی و کاردار  
سفارت روس در تهران مترجم بود (این آقای علی اف بعد از  
در آذربایجان شوروی وزیر خارجه شد). آقای سادچیکف  
آشکار اگفت که ارتش ما اکنون سرگرم تخلیه‌ی آذربایجان  
است بی‌کمان وضع شما پس از این بسیار دشوار خواهد شد  
از این‌رو باشد در مذاکرات با آقای قوا مسلطه و دولت او  
حداقل مصونیتی برای خودتان دست و پا کنید مانا اینجا  
بشما یاری کرده‌ایم و آقای قوا مسلطه را برای گفتگوی  
با شما آماده ساخته‌ایم شما با یدنرمش بسیار از خودشان  
دهید. کرچه من و آقای پادگان با گفته‌های آقای سادچیکف

موافقت میکردیم اما آقای پیشه‌وری همچنان لجاجت میکرد  
بجوری که سادچیکف ناجا ربودگاهی چندین باریک نظرش  
راتکرا رکندا زمن و آقای پادگان یاری بخواهد. سرانجام  
خسته و کوفته نزدیک سی بعضاً زنیمه شب به جوادیه بازگشتیم.  
فردای آنروز آقای مظفر فیروز نزد ما آمد و آنجه که روزگذشته  
با آقای پیشه‌وری ومن درمیان گذاشته بود آنروز سربرت  
در حضور همهی همراهان بیان کرد. دیگران اظهار رنظری نمیکردند  
اما آقای ابراهیمی از روی ناگاهی میکفت که کویا مردم  
آذربایجان نیازی به عفو عمومی ندارد و از این مقوله  
بلندپروازیهای بیماما یه میکرد. هرچه آقای فیروز اصرار  
میکرد که به او بفهماند که اگر شخطا شما خودتان را بی سیار  
میبینید مردم آذربایجان به عفو عمومی نیاز مندد قانع  
نمیشند. سرانجام مگفت که در حضور جمع پایان یافت و آقای مظفر  
فیروز با من تنها گفت که و بمن گفت که سادچیکف  
آنجه دیشب با شما درمیان گذاشت است بمن گفت. او از  
آقای پیشه‌وری ناراضی است و از سوی دیگر گرچه نظر آقای  
ابراهیمی تائیری در مذاکره و ترا رداد شما ندارد اما شما  
بداؤ و دیگران بفهمانید که پس از رفتن ارتشن سوروی ارتشن  
ایران به آذربایجان خواهد آمد از این نیزه همهی تلاش ما این  
است که یک عفو عمومی برای آذربایجان از مجلس بگذرانیم  
و به امای شاه برسد. آقای ابراهیمی و کسانی همانند او  
نمیتوانند دریا بند که آن زمان بر مردم چه خواهد گذشت.  
دیدید که دوستان تان نیز همهین را میگویند در این فرمات جای  
درنگ نیست (مقصود از دوستان آقای سادچیکف و مقامات  
سفارت روس بود).

درا ینجا باید اذعان کنم که تلاش‌های آقای مظفر فیروز درست  
بود و اگر موفق نیشد خدمت بزرگی کرده بود و شاید آنهمه مردم  
در آذربایجان بیخانمان نمیشدند و جان خود را ازدست -  
نمیدادند.

دوروز پس از آن باز شب هنگام آقای سادچیکف ما را به  
سفارت دعوت کرده این بار نیز ماسن آقایان پیشه‌وری  
و پادگان و من بودیم. آقای سادچیکف تلکراف استالیم

را خطاب به پیشه‌وری به ماداد. مضمون تلگراف چنین بود  
= انقلاب فراز و نشیب داردا کنون با یدیدین نشیب تن  
دردهید و خود را برای فراز آینده آماده کنید. =  
آقای سادچیکفت تلگراف را پس گرفت تنها برای خواندن  
درا اختیار مانگذاشت.

درا ینجا با یدیاد آور شوم که همان جوری که آقای پیشه‌وری از آغاز  
جریان آذربایجان با رها بمن یاد آور شده بود روسها با این -  
تلگراف رها کردن حکومتی که ساخته و پرداخته‌ی خودشان بود  
اعلان کردند.

همان جوری که نوشتند آقای پیشه‌وری چون گاهی بسیار  
ترسوبود از آن شب به بعد سخت ترسید و بمن و آقای پادگان  
گفت که از این پس جان مادر اینجا در خطر است. پس از  
دیدار دوم با آقای قوا مالسلطنه او از مقامات روس خواست  
که چون بیمار است اور ا در بیمارستان شوروی بستری کنند  
و پس از چند ساعت به بیمارستان رفت وزیر نظر آنان قرار  
گرفت و سرپرستی گروه را به من و آقای پادگان واگذا رکرد.  
چنانکه نوشتند از آغاز آشکار بود که آقای قوا مالسلطنه دست  
بدست میکنند که ارتضی شوروی آذربایجان را ترک گوید و  
در همین روزها فی که مادر تهران بودیم این کار انجام  
گرفت.

تلashای سادچیک و آقای مظفر فیروز زدر آن شرایط بسیار  
عالقلانه بود چون آنها میخواستند از این فرصت برای این منی  
کسانی که در دستگاه فرقه کار و روقیا مسلح کرده بودند سودجویند  
پس از ورود ارش و دستگاه دولت به آذربایجان مورد محاکمه بود  
واقع نگردند اما کاری از پیش نرفت. چون شاه مخالف بود  
و آقای قوا مالسلطنه هم چنانکه به شاه قول داده بود با زیرکی  
خواستهای اورا برآورد چون هم روسها را از ایران راندو هم فرقه  
را متلاشی کرد و هم دست نشاندگان بیگانه را گوشمالی داده.  
در دیدار دوم آقای پیشه‌وری و من با آقای قوا مالسلطنه گر  
چها و بازو عده میداد که تلاش خواهد کرد تا خواسته‌های ما را  
برآورد اما آشکار بود که گفتگوهای هم اکر بعد از اینجا مهذیز  
بی نتیجه خواهد بود و پیزه اینکه آقای پیشه‌وری بیهوده

ایستادگی میکرد که آذربایجان سازمان ارتش خود مختار را  
نگاهدارد و پیدا بود که با این خواست محمد رضا شاه و آقای  
قوام به هیجره موافق نبودند.

پس از چند روز که درست بیان دادارم چندم ماه بود ما تهران را  
با هواپیمای روسی ترک گفتیم.

پیشه‌وری پس از بازگشت از سفر تهران و بهنگام رسیدن به تبریز طرسی  
سخنانی به علت عدم توافق میان فرقه و دولت قوام‌السلطنه اشاره کرد و بوجب  
متن نطق وی که در روزنامه آذربایجان شماره ۱۹۹ بتاریخ ۲۵ اردیبهشت ماه  
۱۳۲۵ چاپ شده اظهار داشت:

..... آقای قوام‌السلطنه شخصاً حسن نیت داردند . ولی آنها  
بعاگفتند که فرمانده کل قوا و مقامات غیر مسئول - محمد رضا شاه - با این کار رضیت  
نداشند .....

بهرتقد یک روزنوزد هم اردیبهشت ماه ۱۳۲۵ تخلیه کامل نیروهای سرخ  
از ایران انجام پذیرفت و با آنکه هنوز عده زیادی از مهاجران روسی‌زمام امور را در  
آذربایجان بدست داشتند ، ملت ایران یقین داشت که عمر حکومت پوشالی  
پیشه‌وری بیان رسیده است ، اما با تأسف بسیار دولت قوام به تحریک مظفر  
فیروز همچنان باب مذاکره بایگیان را باز نگاه داشته بود و رفت و آمد هیات‌های  
سیاسی از هر دو سو میان تهران و تبریز جریان داشت . کاری که به احتمال  
قریب به یقین مسکورا مسرو مردمی ساخت . اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران که در  
روزنامه رهبر بشماره ۲۴۲ و بتاریخ ۱۳۲۵/۳/۲۲ چاپ شده ، نشان میدهد  
که چونه شوروی اینکه همه چشم امید خود را به دولت قوام دوخته بود . در این  
اعلامیه آمده است :

..... بمحض زمامداری آقای قوام‌السلطنه ، چون بر مسلم  
گردید که موضع اصلاح روابط با همسایگان در سر لوحه برنامه ایشان قرار گرفته  
است و مصمم هستند سیاست خارجی ایران را بر اساس محکم و متینی بیان نهند  
و در امور داخلی دست به یک سلسله اصلاحات اساسی بمنظور تأمین آزادی و  
رفاه حال مردم ایران بزنند و همچنین واضح شد که آقای نخست وزیر عزم ارنست  
موضع آذربایجان را بنحو منطقی و صمیعی که شایسته یک دولت دموکرات و مترقبی  
است حل نمایند ، بدون هیچگونه قید و شرطی با تمام نیروی تشکیلاتی خود ایشان  
پشتیبانی نمودیم .....

در اجرای سیاست مبهم قوام ، روز بیست و یکم خرداد ماه سال ۱۳۲۵  
یک هیات ۱۱ نفری سیاسی - نظامی به ریاست مظفر فیروز معاون سیاسی نخست  
وزیر وارد تبریز شد و در آن مذاکرات تهران گفتگوهای صورت گرفت که سرانجام  
در تاریخ ۲۳/۲۵ طی موافقت نامه‌ای امضا شد اما هرگز این موافقت نامه  
مورد تصویب و تائید شاهنشاه ایران قرار نگرفت . در این مذاکرات مظفر فیروز تا  
آنجا پیش‌رفت که معاون پیشه‌وری بمقابله وی برخاسته توافق نامه از متن موافقت نامه  
را که فیروز سعی در قبولاندن آن داشت مخالف و مغایر با استقلال و حاکمیت ملی  
ایران دانست .

د کتر نصرت‌الله جهانشاه‌لوی افشار در کتاب "ماوبیگانگان" در این باره

می‌نویسد :

"..... هنگامیکه مواد قرارداد به فرقه کردستان رسید ، ماده‌ای  
را آقای فیروز خواند که من در شرکت شدم . البته عین عبارت آنرا بیان ندارم اما  
چون درمن سخت اثر کرد ، مفهوم آنرا پس از سالها هنوز بخاطردادم که چنین بود  
که دولت ایران به همه کرد هاییکه در جریان فرقه دموکرات کردستان شرکت  
جسته اند عفو عمومی میدهد و برای بهبود وضع کردستان بول در اختیار آنان  
میگذرد و در عرض کرد ها از هرگونه ادعاهای ارضی خود نسبت به خاک ایران منتظر  
میکنند . آقای قاضی محمد در این هنگام درست ایش آقای مظفر فیروز به سبب تنظیم  
این ماده داد سخن میداد ..... آقایان دیگر همه خاموش بودند ، من به  
آقای فیروز گفتم من با این ماده مخالفم چون کرد ها چه ادعائی میتوانند به ایران  
که میهن آنهاست داشته باشند تا صرف نظر کنند ..... این قراردادی که  
امروز در این تالار مامضای مکیم بعد هاست داردست بیگانگان و دشمنان  
ایران خواهد شد تا کرد را ایرانی و کردستان را خاک ایران بشمارنیا ورند ."

د کتر جهانشاه‌لوی سپس می‌نویسد :

"..... این قرارداد هم مانند دیگر قرارداد ها همان جوری که  
انتظار می‌رفت مورد تصویب آقای قوام‌السلطنه و شاه قرار نگرفت .  
آشکار بود که به ویژه با یک ماده آن کمی باست در جاتی را که حکومت  
فرقه آذربایجان به افسران داده است مورد تصویب ستاد ارتش قرار گیرد ، شاه بهیچ  
روی موافقت نخواهد کرد ... مخالفت من با آن ماده ... سبب تهدید های سخت  
آقای سرهنگ قلی اف معاون وزارت امنیت آذربایجان شوروی ... گردید . او  
همان شب آقای دکتر صد اف را که اسماعیل بیمارستان شوروی در تبریز ولی

رسماً رابط مقامات روس با ماهه ویژه با آقای پیشهوری بود . . . نزد آقای پیشهوری فرستاد ، نه تنها گله بلکه تهدید کرد که من چنان و چنین میکنم . . . دکتر جهانشاه نماینده مردم آذربایجان است یا نماینده محمد رضا شاه ؟ . . . . .

بسیاری از مخالفان اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی که مایل نیستند نجات آذربایجان را مرهون وطنپرستی این سرد اربیزگ ملی بدانند ، در کتابها ، مقالات ، نوشته‌های خود کوشیده‌اند سهم سرنوشت ساز شاهنشاه ایران را در رهائی آذربایجان از پیغام زیگانه زایل سازند و به این جهت نجات آذربایجان را مرهون تلاش‌های دیپلماسی آمریکا و انگلستان میدانند یا خروج نیروهای سرخ را شرط کافی این نجات معرفی می‌سازند . گروهی نیز سیاست بازی احمد قوام را دستمایه این توفیق می‌شمارند . عبد الرحمن ، محقق ایرانی در شماره ۱۸۵ روزنامه سنگر چاپ کانادا ابتدا ریخ ۲۱ آذر ۱۳۶۲ طی تفسیری به این استنباط‌های دور از حقیقت به این شرح پاسخ داده است :

..... در مسئله آذربایجان نکه بسیار دقیق این است که پاره‌ای تمور میکند حل مسئله آن سامان رابطه مستقیم با حضور نیروهای روسی در ایران داشته است و بعد از خروج آن نیروها ، کار آذربایجان هم فیصله بافت و ورود ارتش به آن استان بکار رسانیلیکه نمایشی بوده است . این تمور گلکی نادرست و نتیجه سی دقتی در وقایع تاریخی آن زمان است .

حضور نیروهای شوروی در ایران مانع اعزام نیروهای نظامی ایران به آذربایجان بود و خروج نیروهای شوروی تنها این مانع را بر طرف کرد و نه آنکه موجود بیت فرقه دموکرات را از میان سرد ارد و اساساً "روسها قصد شان این بود که اگر بعلت فشار آمریکائیها ، از نظر نظامی حضور خود شان را در ایران پایان میدهند از نظر سیاسی موقعیت خود شان را با تحکیم فرقه توسعه دهند .

دلیل عده اینکه نیروهای شوروی در فروردین ماه سال ۲۵ شروع به تخلیه ایران کردند بطوریکه در ۱۹ اردیبهشت ماه همان سال خاک ایران را ترک گفته و لی قوای نظامی ایران در نیمه دوم آذر ماه همان سال به آذربایجان وارد شد . پرسش اینجا است که اگر مانع اعزام نیرویه آذربایجان فقط ارتش روس بود چرا ارتش در این فاصله هشت ماه بسوی آذربایجان حرکت نکرد ؟ پس از هشت ماه انتظار بسوی آذربایجان گسیل شد ؟ شاید بهتر باشد مسئله بینجوری طرح شود . آنانکه میگویند کار ارتش بعد از خروج نیروهای شوروی سملیک بود و فرقه - چی‌ها با روسها از ایران رفتند ، پس چرا نیروهای نظامی ایران ۸ ماه بعد وارد آذربایجان شدند ؟

پاسخ این است . در تعام مدت ۸ ماه قوام بشدت مشغول مذاکره با  
بیشماری برای تفویض خود مختاری به آنان بود و مرتباً بین تهران و تبریز هیئت‌ها  
مذاکره کننده در رفت و آمد بودند .

قوام‌السلطنه نخست وزیر خود رهبر حزب دموکرات بود . هیئت دولت  
از سه وزیر توده‌ای و یک حزب ایرانی و عده‌ای مطیع قوام تشکیل شده بود حزب  
توده و حزب ایران و فرقه دموکرات علاً متحد و متفق بودند . البته نه بصورت  
بيان نامه قلابی بلکه حقیقتاً در هدف تحزیه و خود مختاری آذربایجان مبارزه  
نمی‌گردند .

در مجلس دوره ۱۴ با استثنای جمال‌امامی و یکی دو نفر نماینده دیگر ،  
سایر نماینده‌گان یاسکوت کرده بودند و یاد رراه حمایت از سیاست دولت از فرقه  
دموکرات پشتیبانی می‌کردند .

دکتر مصدق با خود مختاری آذربایجان موافق بود النهایه می‌گفت اول  
قانون اساسی را تغییرید هید و بعد خود مختاری بد هید . یعنی با اصل خود  
مختاری مخالف نبود و آنچه که از بیگانه پرستی فرقه چی‌های میدید ، بنتظراً بیگانه  
پرستی نبود فقط عقیده داشت که این حق را قانوناً "بمحض قانون اساسی به  
آنها بدهید که دیگر علاوه بر آنکه مولاًی در زش نزود استانهای دیگر هم قانوناً"  
توانند خود مختار شوند .

برای آنکه بدانند حوال آن روزها حقد ردد رجهت خود مختاری فرقه  
چی‌های قوی بود و بعد ، ارزش مخالفت شاه را با خود مختاری فرقه چی‌هاد رک کنید  
قسمتی از اظهارات شیخ حسین لنگرانی نماینده مجلس خطاب به هیئت فرقه  
دموکرات که به تهران آمد ، بود به اینجا می‌آوریم :

مواد موافقتناه آنقدرها مهم نیست شما تنگ رارهان کنید که یک ملت  
حشم امید نیست .

اسناد سیاسی منتشره نشان میدهد که غالباً شرایط مهمی که مورد  
نظر فرقه دموکرات بود به تصویب قوام و هیئت دولت اورسیده بود تنهایی مورد  
باقی مانده بود که تضمیم گیری نسبت به آن بمحض قانون اساسی در اختبار  
دولت و رئیس آن نبود و آنهم مسئله افسران فراری و درجات نظامی آنها بود .  
توضیح اینکه موادی که در موافقتناه بین دولت قوام و فرقه قابل تضمیم گیری از  
طرف دولت نبود عبارت بود از :

۱ - موقعیت نظامی ۱۶۰ تن از افسران فراری ارتشد ایران هریک  
با یک پاد و درجه بالاتر از درجه ایکه در ارتشد شاهنشاهی داشته‌اند ثبت و سمعیت  
شناخته شود .

۲ - ۲۵۰ تن از مهاجرانی که هریک در رجاتی بخود زده بودند و  
چهار نفرشان درجه سرتیپی بر شانه‌ها یافشان دیده می‌شد ( غلام یحیی - کبیری -

سیف قاضی و یکنفر دیگر ) درجات آنها قانونی شناخته شود .

۳ - ۳۰۰ نفاراز گروههای امنیتی که آموزشگاه تربیز را در مدت چهارماه

دیده بودند به درجه ستون دومی شناخته شوند .

دولت قوام و شخص مظفر فیروز آنجلان علاوه بر تنظیم موافقتنامهین

دولت و پیشهوری بودند که وقتی رزم آراک بنمایندگی ارتضی و شخص شاهنشاه در

جلسه هیئت دولت و فرقه چی‌ها حضور داشت با این قسمت از موافقتنامه بدستور

شاهنشاه مخالفت کرد ، مظفر فیروز معاون سیاسی نخست وزیر برای حل قضیه

پیشنهاد نمود که مسئله نظایران و درجات آنها بوسیله تصویب نامه هیئت وزیران

حل شود که به حکایت تاریخ فرج ( این تاریخ نسبت به وقایع سیاسی آذربایجان

موارد قابل استفاده دارد ) پنهانیان که اورا زنگال میخوانند نه امیدوارد " این

مسئله از اختیارات شاه است و تصویب نامه فاقد ارزش قانونی است "

اینها راهه خوانندگان میدانند و اگر به اختصار تکارشده برای آن است

که اهمیت تصمیم یاد شاه را در رد آنچه که قانوناً تصمیم گیری نسبت به آن در صلاحیت

معظمه بوده است درک کنیم .

همینجا بود که شاه بنمایندگان فرقه دموکرات که با تفاوت مظفر فیروز

شرفیاب بودند تا استدعانمایند که با پیشنهادات آنها موافقت نمایند شاه در پاسخ

آنها فرمودند :

اگر دستم قطع شود سند تجزیه ایران را امضاء نمیکنم .

" باید چشمان مبارز باشد که اگر اختیارات ماده ۵۰ متم قانون اساسی

در دست شاه نبود و در اختیار نخست وزیر بود ، قوام بالامضای موافقتنامهین تهران

و فرقه دموکرات سند جدائی آذربایجان و کردستان و سایر نقاط ایران را امضاء

کرده بود . . . . .

# آذربایجان

## آذر،

توده‌ای‌ها در کابینه  
نجات و ناجی

بهرتقدیر، درداده سیاست مهم کابینه قوام‌السلطنه در نخستین روزهای تیرماه سال ۱۳۲۵ پس از مذاکراتی که میان کمیته مرکزی حزب توده و حزب ایران بعمل آمد، این هردو حزب جبهه‌ای بنام "جههه موتلف احزاب آزادیخواه" تشکیل دادند و آنکی بعد توانستند اعضای خود را در کابینه ائتلافی احمد قوام جای دهند.

روز دهم مرداد ماه ۱۳۲۵ قوام‌السلطنه تشکیل کابینه ائتلافی را بشرح

زیراعلام داشت:

۱ - احمد قوام نخست وزیر، وزیرکشور و وزیرخارجه رهبرکل حزب

دموکرات ایران

۲ - دکتر بیزدی وزیر بهداشت از حزب توده

۳ - دکتر کشاورز وزیر فرهنگ

۴ - ایرج اسکندری وزیر بازدیدگانی و پیشگویی هنر از حزب توده

۵ - اللهمار صالح وزیردادگستری ایران

۶ - دکترا قبائل وزیر پست و تلگراف

۷ - هنری وزیر دارائی

۸ - سرلشکر فیروز وزیر راه

۹ - سپهبد احمدی وزیر جنگ

۱۰ - مظفر فیروز وزیر کار و تبلیغات از حزب توده

۱۱- امیرعلائی وزیر کشاورزی

۱۲- انوشیروان سپهبدی وزیر مشاور

همین کابینه ائتلافی بود که در اجرای سیاست احمد قوام بارد یگر

نمایندگان فرقه دموکرات آذربایجان را برای تکمیل موافقت نامه‌های پیشین و حک و اصلاح آنها به تهران دعوت کرد.

پیشهوری دعوت کابینه ائتلافی را پذیرفت و روز ۲۹ مرداد ماه

۱۳۲۵ هیاتی را به سرپرستی علی شبستری و عضویت دکتر جاوید پادگان، پناهیان و چند نفر دیگر به تهران فرستاد.

هیئت اعزامی پیشهوری دوماه در تهران بسربرد و سرانجام در تاریخ

۲۸ مهرماه ۱۳۲۵ ناچار به ترک تهران گردید. حاصل این سفرحتی امضای پک

قرارداد هم نبود اما بوجب مصاحبه خبرنگار روزنامه ایران مابایکی از اعضای هیات نمایندگی آذربایجان قبل از عزیمت، "طی دوماه مذاکره، موافقت شفاهی در مسائلی بعمل آورده بودند . . . . .

بوجب این موافقت شفاهی فرقه دموکرات رضاداده بود زنجان را

تخلیه و به دولت مرکزی تحويل دهد.

روزسی ام آبانماه ۱۳۲۵ آخرین مهلت برای خلع سلاح فدائیان

فرقه در زنجان بود. سران سیاسی و نظامی، آنها را در محل ستاد گردآوردم جریان را به آنها تفهم کردند. فدائیان مخالفتی بعمل نیاوردند اما بعد از ظهر همان روز به شورش و طغیان برد اشتند و گستاخی را بد انجاشاندند که بمحل سکونت هیات نهضتی اعزامی از تهران حمله کرده و آنرا آتش زدند.

بوجب مقاله "من از زنجان خوبین می‌آیم" که در روزنامه آذربایجان

شماره ۳۶۱ بتاریخ هشتم آذرماه ۱۳۲۵ چاپ گردیده، فدائیان فرقه دموکرات به مردم زنجان که با استظهارهای حضور مأموران اعزامی از تهران بمقابله آنها برخاسته بودند، می‌گفتند:

"..... مازنجان را تحويل نخواهیم داد و تا آخرین نفس خواهیم

جنگید . . . . .

و در پاسخ پهندوانه رزهای سرهنگ مرتضوی نماینده پیشهوری در زنجان

که مشغول امضای صورتجلسه تحويل و تحول شهر با سرهنگ بواسحاقی نماینده

اعزامی از تهران بود ، می گفتند:

..... برادران! سلاحهای مارانگرید! اینان (فرستادگان)

حکومت مرگزی ) شرف و ناموس ندارند ، جنابتکارند ..... مادا به آنها اعتماد

کنم.....

به این ترتیب فدائیان فرقه دموکرات ، پس از آتش زدن محل سکونت نظامیان اعزامی از تهران به ایجاد آشوب و هرج و مرج پرداختند و درحالی که سورتجلسه تحويل شهر به مقامات رسمی ایران امضا میشد به کشتار ، قتل ، دزدی و جنایت دست زدند .

شدت آشوب آفرینی فدائیان بحدی رسید که ناگزیرستون اعزامی از تهران با حمایت اهالی زنجان وارد شهر شده و موفق به اعاده آرامش گردیدند . دولت قوام درباره حوادث زنجان اعلامیه‌ای به این شرح منتشر ساخت:

..... با اینکه قراربود از ششم ماه قبل این منطقه بکل تخلیه شود ،

هر موقع به عذرهاي جدیدی عمل تخلیه معمول نگردید و اشکالات جدیدی بوجود آمد .

تابلا خره طبق مذکورانیکه باهیات اعزامی آذربایجان در تهران بعمل آمد ، قرارشده در تاریخ ۲۵/۸/۲۳ منطقه زنجان تخلیه و به این عمل خاتمه داده شود و طبق همان قرارداد هیاتی از افسران مطلع و طرف اعتماد به زنجستان اعزام شد .

تاسفانه با تمام قول و قرارهای روز ۲۷/۸/۲۵ به سرهنگ بواسحقی

رئیس هیات اعزامی سو قصد شد و عده‌ای از افراد فدائی به شهریان ریخته

به افسران اهانت کردند و چون گزارش رسید که فدائیان به ناموس و مال مردم

دست درازی میکنند و تحمل این اعمال ناپسند مقدور نبود ، شب گذشته بعثتون

نظامی تحت فرماندهی سرهنگ هاشمی استورداده شده که به زنجان حرکت

نماید . ستون در زنجان مستقر شده و حکومت نظامی اعلام داشته است .

بعد هافا شد که فدائیان فرقه بدستور شیخ محمد خوئینی - پدر

موسی خوئینی‌ها ، قهرمان گروگان گیری دیپلماتهای آمریکائی - که عضو حزب

توده بود آشوب و کشتار زنجان را نجام داده‌اند . روز دوم آذرماه شیخ محمد

خوئینی در جریان هجوم مردم بپا خاسته زنجان از پاد رآمد و کشته شد .

بدنبال نجات زنجان که به همت توده‌های بستوه‌آمده مردم ، عشایر

محلى و بخصوص ذوالفقار پیهاد ر رأس آنها سلطان محمود ذوالفقاری و باهدایت

تیمور بختیار - سپهبد بعدی - صورت گرفت ، ناگهانی آذربایجان به اتکا ارتش و

با اغتنام از عده‌م حضور سربازان سرخ آهنگ طغيان کردند و آنچنان مردانه به

پا خاستند که غائله آذربایجان تنها ظرف ۲۱ روز از میان رفت.

استقبال پر شوری که مردم آذربایجان از ارتش ایران بعمل آوردند، حیثیت والشی بود که سهم آن به فرد فرد ایرانیان میرسید.

در این میان کرملین تنها دست نوازشی که بر سر سرسپردگان خائن خود کشید این بود که مرزها را با زیگنگ ارد تامد عیان خود مختاری، حامیان اتحاد دو آذربایجان و ژاڑخایان "مرگ هست بازگشت نیست" باور کنند که در برابر موج خشم و قهر انقلابی ملت‌ها، خائنان هم "مرگ" را خواهند پذیرفت وهم "بازگشت" را... در نجات و رهائی آذربایجان، جهان برخاسته از آتش و تــوفان جنگ نیز برای نخستین و شاید هم آخرین بار شاهد شکستی شد که "داس و چکش" از جا کنده نشد نی دربار برموج صاف اهورائی و یکدست ناسیونالیسم پر بار ایران خورد و بود.

ی

د تکریجها نشاه لوى افشار در آخرین صفحات کتاب "ماوبیگانگان" روزها

آخر را چنین تعریف می‌کند:

..... در این گیرواد ار خبر رهسپاری ارتش بسوی آذربایجان بگوش میرسید.... در این میان آقای تیمسار آذر با مادرید ار کرد و خواست که چون غلام یحیی در فن سربازی مجسه نا آگاهی بیش نبود دستورداده شود تا افسری آگاه و کارآمد برای فرماندهی دفاع قافتانکوه روانه گردید.... پیشووری موافقت نکرد. پس از رفتن تیمسار آذر من سبب موافقت نکردن او را پرسیدم. او گفت شما که خوب میدانید غلام یحیی را من به آنجان فرستاده ام تا اورا اکون عوض کنم. بیگمان با عوض کردن غلام یحیی ماهیگی د چار خشم روسها خواهیم شد.... غلام یحیی در نخستین برخورد هاراه گریز را در پیش گرفت. او همینکه تیراندازی میان فدائیان و سواران آقایان ذوالفقاری و افشار در گرفت دستور داد فدائیان خود ما سرهنگ ۲ قاضی اسد اللهی - عضوفرقه - را.... از پیش با تیر میزند.... غلام یحیی بجای دفاع به غارت پرداخت.... دامهای غارتی زنجان.... میانه رانیز به اردبیل برای تحويل به اربابان روسی روانه گردید.... دو اهمن دم گریز، بانک میانه را یکجا غارت کرد و با خود آورد و در نخجوان به سازمان امنیت روس داد.... شاید خوانندگان گمان کنند که فدائیان غلام یحیی در قافتانکوه از ارتش شکست خورد اما چنین نبود، چون آنان را سواران آقای ذوالفقاری و آقای افشار که پیشاپیش ارتش د رحوکت بودند تارومارکردند.... در زنجان.... همین که ستونهای ارتش به آنجان زد یک شد مردمی که از غلام یحیی و دارودسته اش بجا آمده بودند بپا خاستند.... نیروی ارتش از قافتانکوه گذشت و بسوی تبریز پیش

می‌آمد . مردم میهن بپرور تبریز هم که از بیگانه پرستان و اوضاع به تنگ آمد مبود ند،  
بپا خاستند! . . . دراین هنگام آقای سرهنگ قلی او ف بدستورها کو چنین  
مصلحت دید که آقای محمد بی ریارا . . . صدر فرقه دموکرات آذربایجان بگزارد  
و آقایان پیشهوری و پادگانو مرا . . . به باکو تبعید کند . . . باقرار قبلی به  
سرکنسولگری شوروی نزد آقای سرهنگ قلی او ف رفته . . . پیشهوری از روش  
ناجوانمردانه روسها ساخت برآشته بود . . . سرهنگ قلی او ف که از جسارت  
آقای پیشهوری سخت برآشته بود وزیانت شپیق میزد یک جمله بیش نگفت :

— سنی گتیرن ، سنه دیگر گت ( کسی که نور آورده بتومیگوید برو . . . )

و . . . . . افزود که ساعت ۸ شب امروز رفیق کوزل او ف بیش

شهرد رسراه تبریز — جلفا منتظر شماست! . . . . .

و بدبینسان آذر خیانت در آذربایجان آذربایجان فرو خفت

و آذربیجان به تعامل ایران تازمان هست وزمین هست بارد یگران فروخته شد .

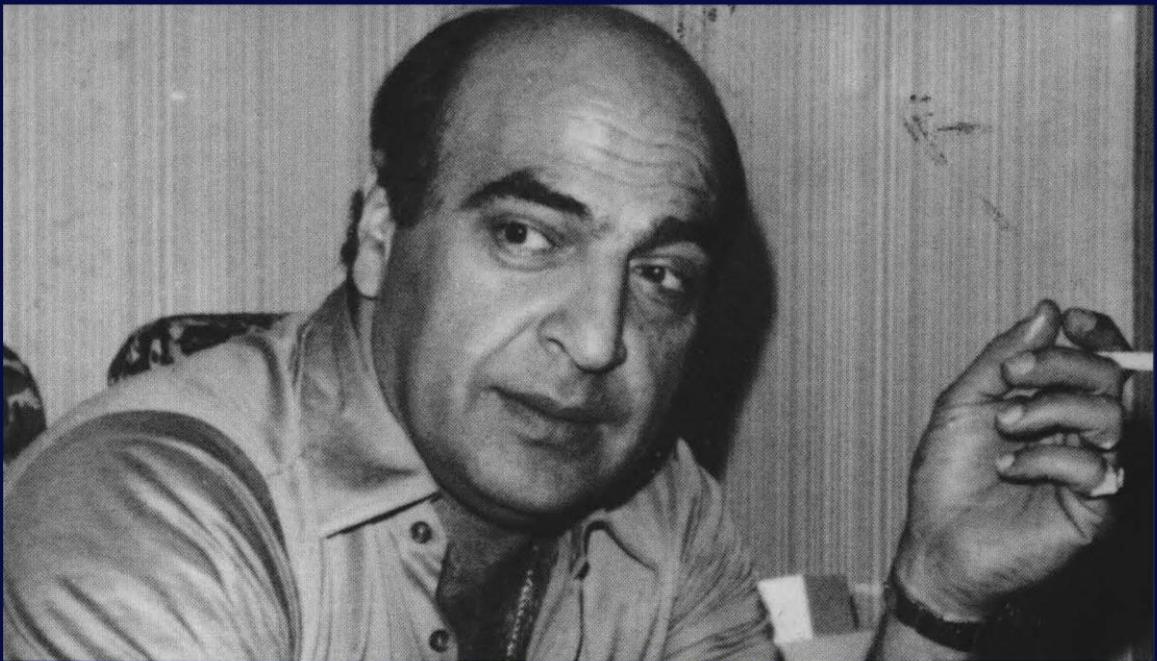
## سیاوش بشیری

هشتم اسفند ماه ۶۲ — پاریس



# پیده و آن دید

- ۳ دیماچه
- انتخابات دوره چهاردهم  
پیشه وری کیست؟
- ۴ امتیاز نفت شمال
- ۱۴ قیام افسران خراسان
- آشوب سرخ
- در راه جدائی
- ۲۵ سرزمین های آذربایجان و آران
- ۴۲ یهلوی آذری یا ترکی؟
- ۵۱ ... وجود ائمی
- ۵۸ جدائی و جنایت
- تلاش برای نجات
- سفر قوام به مسکو
- ۷۳ خروج نیروهای سرخ
- توده ای ها در کابینه
- ۹۳ نحات و ناجی



## سنى گتيرن ، سنه د بير گت !

سرهنج قلى او ف ، افسر اتحاد جماهير شوروی را دوست دارم !  
نه به اين خاطر که در آشوب آذربایجان ، پشتيبان تجزيه طلبان بود بلکه  
به اين دستاويز که ماندنی ترين حرف تاریخ را به "خائن" که ايران را  
مي فروخت ، گفت :

وقتی "خائن" می رفت تا در آن سوی مرز در آغوش داهه اش بعيرد سرهنج  
قلی او ف که او را بسيار دوست دارم ، در پاسخ شکایت "خائن" که جرا  
"داس و حکش" تنهايم گذاشت ، گفت : سنى گتيرن ، سنه د بير گت – کسی  
که ترا آورده ، بتو می گويد برو . . . . .

..... و آيا ، اين درسي ماندنی برای همه خائنان به ايران نيست ؟

سیاوش بیپیری